



مقدمه ای بر

شا ما نیزم

«دین ابتدایی ترکان باستان»

تألیف : مارگارت استونلے

مترجم : بیژن اسدک مقدم



مقدمه ای بر

شامانیزم

(دین ابتدایی ترکان باستان)

نویسنده : مارگارت استوتلی

مترجم : بیژن اسدی مقدم

چاپ اول

زمستان ۱۳۹۰

شامانیزم

شامانیزم یکی از ابتدایی ترین و باستانی ترین سنت های جادویی و مذهبی است که بدست ما رسیده است. در این باور قدیمی نشانه هایی از آنچه که هنوز هم در بن مایه های عقاید ادیان بزرگ جهان مدرن وجود دارد، به چشم می خورد. کارکرد شامان در واقع نشان دادن نیروهای نامرئی مردم قبایل خودی می باشد که در پشت رویدادهای طبیعی صرف پنهان شده است، مثل تجربیاتی که از طریق شهود و در حالتهای خلسه و یا مشاهدات رمزآلود کسب می گردد و این تجربه معنوی در طول مدت زمانیدست می آید که شامان در وضعیت جذبه و اشتیاق بسر می برد. شامان ها دارای قدرت های شفا بخشی هستند. آنها همچنین با مردگان و جهان ماورا در ارتباط بوده و بر آب و هوا و حرکات جانوران شکاری تاثیر می گذارند. فابل ذکر می باشد که از نقطه نظر روانشناسانه حالتهای خلسه شامانی شبیه جذبه های یوگایی، اسرار نهانی و باطنی مسیحیت و دراویش صوفیه است.

شامانیزم: این کتاب سرآغازی است کوتاه که گستردگی و تنوع شامانیزم را در بسیاری از مظاهر عمومی سحرآمیز آن نشان می دهد. از سوی دیگر نگاه به اعمال شامانی، از سبیری گرفته تا چین و فراتر از آن، راهنمای خوبی برای ارائه باستانی ترین

و مشهورترین سنت های معنوی جهان می باشد که غالباً بد جلوه داده شده اند. نقاط خاص مورد تاکید در این عقیده عبارت از اقلیم، تنگناهای جغرافیایی و فرهنگی است که تحت عنوان مراسم شامانی ساخته و پرداخته شده و مشاهده آن تا به اکنون ادامه یافته است. حال مارگارت استوتلی به گونه ای مختصر و روشن منطق باور و ایمانی را توضیح می دهد که عناصر خیالی آن جایگاه ویژه ای در تصورات جمعی دارد.

مارگارت استوتلی استاد مطالعات مذاهب و سنت های عامیانه است وی مولف کتابهای متعددی از جمله: هیندوایزم (۱۹۸۹)، جادو و فرهنگ عامه هندیان باستان (۱۹۸۰)، و مقدمه ای بر عناصر جادویی در کتاب مقدس (۱۹۹۱) می باشد.

ناشر انگلیسی

مندرجات

صفحه	عنوان
۹.....	سپاسگزاری.....
۱۰.....	مقدمه.....
۱۹-۵۵	۱- فصل اول : مردان و زنان شامان
۲۰.....	- ویژگی های ذاتی و تربیتی شامان
۲۶.....	- گرایش به پوشش زنانه
۲۹.....	- زنان و مردان مخنث شامان
۳۵.....	- شامانهای در شکل سنجاقک.....
۳۷.....	- زبان سرّی.....
۴۰.....	- تجسم اسکلت اشخاص.....
۴۱.....	- شامانهای اقوام یا کوت.....
۴۳.....	- اجرای اعمال شامانی.....
۴۶.....	- شامان مجار.....
۴۶.....	- شامان های چینی.....
۴۸.....	- شامانیزم کره ای
۴۹.....	- شامان های اقوام انونکی.....
۵۰.....	- شامانیزم قوم لاپ
۵۱.....	- شامانها و آهنگران.....
۵۷-۷۴.....	۲- فصل دوم : خلسه، وجد و تسخیر.....

مندرجات

صفحه	عنوان
۶۲.....	- پرواز یا سفر در حالت خلسه.....
۶۷.....	- هبوط به دنیای زیرزمین.....
۷۰.....	- کیش ها و آیینهای متکی بر وجد.....
۷۳.....	- صور تسخیر.....
۷۶ - ۹۱.....	۳- فصل سوم : متعلقات و وسایل شامانها.....
۸۰.....	- تزئینات طبل.....
۸۴.....	- مراسم ساختن طبل در میان کِت ها.....
۸۶.....	- طرح طبل های لاپ ، سامی و تاتار.....
۸۸.....	- آینه ها.....
۹۰.....	- چوبدستی شامان.....
۹۳ - ۱۲۸.....	۴- فصل چهارم - خدایان و ارواح.....
۹۹.....	- ارواح وایرقیت.....
۱۰۱.....	۵- آیین اقوام تایلاگان.....
۱۰۳.....	- ارواح کوریاک ها.....
۱۰۵.....	- خدای ساموید.....
۱۰۶.....	- خدایان ووگول و خانتی و ارواح مانسی ها.....
۱۰۸.....	- ارواح سایه.....
۱۰۹.....	- ارواح خوب و بد.....

مندرجات

صفحه	عنوان
۱۱۱.....	- خدایان اقوام یا کوت و ائنت
۱۱۳.....	- روح مؤنث با اهمیت
۱۱۵.....	- الهه های خانتی ، ووت - ایمی
۱۱۶.....	- آیین قربانی حیوان
۱۱۷.....	- باروی دعا ی چوکچی و جشنواره وال در کره
۱۱۸.....	- ارواح تونگوس ها و حیوانات
۱۲۲.....	- انسانهای گرگ شده
۱۲۵.....	- ارواح مغول ها
۱۲۷.....	- الهه وومب در آسمان
۱۳۲ - ۱۵۰.....	۵- فصل پنجم : لباس مخصوص شامان
۱۳۷.....	- اسکلث شامان
۱۴۱.....	- زیور آلات فلزی
۱۴۲.....	- پرنده و تصاویر حیوان
۱۴۶.....	- شامان تووایی
۱۴۹.....	- پوشش سر
۱۵۱.....	- شامان یوکاگیر و چولیم
۱۵۳.....	۶- فصل ششم : پیشگویی و شفا دادن
۱۵۳.....	- غیبگویی

مندرجات

صفحه	عنوان
۱۵۶.....	- شفا بخشی
۱۶۴.....	- ساجتانس دولگان
۱۶۸.....	- حیوانات شفا بخش
۱۶۹.....	- آداب معالجه در میان اقوام انوتک
۱۷۳ - ۱۹۴.....	۷- فصل هفتم : روح پرستش نیاکان و مرگ
۱۷۳.....	- روح
۱۷۹.....	- ارواح گیلیاک ها
۱۸۱.....	- جهان زیرین آینو
۱۸۳.....	- پرستش نیاکان
۱۸۵.....	- مرگ و مراسم تدفین
۱۹۰.....	- اسب قربانی
۱۹۱.....	- نیویکی ، توتگوس و گیلیاک
۱۹۳.....	- سبب مرگ
۱۹۴.....	- راههای برخورد با جسد مرده
۱۹۷ - ۲۰۶.....	۸- فصل هشتم : تصاویر و بت ها
۲۰۳.....	- حیوانی در دودمان انسان
۲۰۸ - ۲۳۲.....	یادداشت ها

سپاسگزاری

جا دارد در فرصت پیش آمده مراتب امتنان خویش را از صاحب‌نظران مطالعات شامانی، و بخاطر استفاده بسیاری که از کتاب های ذیل کرده ام، ابراز دارم:

یو. هاروا، "پوشش شامانی و معنای آن"، آنالس یونیورسیتیه تیسی فتنیکانه آبونسیس (تورکو) سری های ب، ۱ (۲)، ۱۹۲۲؛ ئ. اخیپال (ای دی.)، "شامانیزم در یوروآسیا"، ۱۹۸۴، "شامانیزم: یک نظام باورهای باستانی و یا معاصر"، در کتاب سال اورال-آلتیک، ۵۷، صص. ۱۲۱-۱۴۰، ۱۹۸۵، به همراه و. دیوزنگی، "شامانیزم در سیبری"، آکادمی کیادو، بوداپست، ۱۹۷۸، و نیز آل-سیکالا، "رموزآیین شامان سیبریایی ها"، اف.اف. ارتباطات ۲۲۰، هلسینکی، ۱۹۷۸.

ماگارت استوتلی

مقدمه

بسیاری از اعتقادات شامانی از زمانهای دور متداول بوده و دستاوردهای آن در طول قرنهای متعددی دچار پیچیدگیهایی خاصی شده است. گفتنی است که این باور در سرتاسر مناطق وسیعی از جهان یعنی از آسیای مرکزی گرفته تا سبیری و بخشی محدودتر در اروپا و دیگر کشورها- بویژه قسمت شمالی آمریکای لاتین- پراکنده شده است. اما در این اثر بیشتر به شامانیزم اورآسیایی پرداخته ایم درواقع سرزمینی که باورهای حاکم در میان ساکنین آن آشکارا ریشه در میان جماعات کوچنده و شکارگر دارد.

تفہیم اندازه واقعی اورآسیا مشکل است و همچنانکه می دانیم منطقه سبیری خود به تنهایی از نظر وسعت جغرافیایی بزرگتر از مجموع ایالات متحده و اروپاست در نتیجه این منطقه دارای جغرافیای عظیم زیست محیطی، زبانی، تنوع فرهنگی و قومی می باشد و نیز در این قلمرو قدیمی ترین و بزرگترین دریاچه آب شیرین- بایکال- وجود دارد که در آن تعداد زیادی از گیاهان و جانورانی که تا کنون شناخته شده اند، زندگی می کنند. افزون بر آن منطقه سبیری حاوی تنها جاندار آب شیرین یعنی فوک سبیری می باشد اما در حال حاضر این زیست بوم بسیار باارزش نیاز به حفاظت از پساب شهرها، کارخانه ها، قطع درختان بخاطر تهیه الوار، دامداری، معدن و بارش باران های اسیدی دارد.

لازم به یادآوری است که قسمت های غربی، شرقی و جنوب سبیری توسط کوههای بلند محصور شده است و در حالی که از شمال به اقیانوس منجمد شمالی، با آن طوفان های مهیب، منتهی می گردد، تنها راه ورودی از طریق شکافی واقع در کوه اورال است در حقیقت مسیری که پس از قرن شانزدهم بوسیله نیروهای تزاری ایجاد گردید تزاریست هایی که بتدریج در حال بدست گیری کنترل تمامی منطقه فوق الذکر بودند، ضمناً گفتنی است که بخش عمده ای از شمال سبیری متشکل از جنگلهای توندراست که هشت الی نه ماه از سال را پوشیده از برف بوده و در تمام طول تابستان کوتاه آن سامان انبوه گل ها و گیاهان سطح آن را می پوشانند.

اگر چه در سبیری زمین تقریباً تا ارتفاع یک الی دو فوت یخ می زند با اینحال بیشترین مساحت قسمت جنوبی آن تایگا نام دارد که بزرگترین جنگل درختان مخروطی جهان در آن قرار داشته و دو سوم این سرزمین را در برمی گیرد. این جغرافیا شرایط اقلیمی نامناسب و اختلاف دمای زیادی دارد بطوری که در زمستان در اثر وزش بادهای سرد درجه حرارت در آن تا ۶۵ درجه زیر صفر می رسد و این مسئله روشن می سازد که چرا این سرزمین تا این اندازه از لحاظ ذخائر معدنی و الوار غنی بوده و برعکس آن جمعیت اندکی دارد.

اهالی بومی سبیری در خانواده های گسترده و بشکل گروههای وسیع زندگی می کنند و گاهی اوقات فاصله این گروهها از یکدیگر بسیار زیاد است. بهرحال کلان های اشاره شده همواره برخی از روابط خود با قبایل دیگر را حفظ می کنند و چون شرایط اقلیمی سبیری برای کشاورزی مساعد نیست مشاغل بسیاری از ساکنان آن رمة گردانی بوده و مالک گوزن، گاو و یا اسب می باشند و بطور کلی آنها در وضعیت زندگی چادر نشینی و یا نیمه چادر نشینی شرایط پر مخاطره ای را می گذرانند.

اگر چه آیین شامانیزم برای قرنهای متمادی در اوج قدرت و شکوفایی بوده ولی انحطاط تدریجی این آیین در واقع پس از ورود نیروهای تزاریست به آن منطقه روی داده است. به این ترتیب از قریب به چهارصد سال پیش به این سو، بسیاری از سنت های آنان در معرض نابودی قرار گرفته و یا در حالت زیرزمینی و بصورت مخفی به اجرا درآمده اند بگونه ای که در طول حاکمیت وحشت و کشت و کشتار استالینیستی در دهه ۱۹۳۰، بسیاری از شامانها اعدام شده و یا به اوردوگاههای کار اجباری اعزام شدند. امروزه در مقایسه با سیبریایی های بومی، روس های بسیاری در آن منطقه زندگی میکنند بطوری که اکنون مردم بومی از کنترل دیگر باره سرزمین مادری شان ناتوانند و فقط نیم تا یک میلیون نفر از آنها در سیبری زندگی می نمایند. در حقیقت آنها به تعدادی قابل تقسیم شده اند که بزرگترین و موفق ترین آنها بوریاترها و یا کوتزها هستند.

از طرف دیگر شامانیزم نایستی به مثابه یک مذهب سازمان یافته تک بعدی نگرسته شود چون انواع مختلف و بسیار زیادی از آن وجود دارد. با این حال و با وجود این تفاوت های فرهنگی تمامی این گونه های شامانیزم در سه چیز مشترک می باشند:

- ۱- باور به دنیای ارواح که عمدتاً در شکلی حیوانی بوده و قدرت تاثیر بر انسان را دارا می باشند. در اینجا شامان موظف است نسبت به کنترل این ارواح و یا همکاری با انواع خوب و بد آن اقدام کرده و در مجموع آنها را به نفع جماعت خویش بکار گیرد.
- ۲- القای حالت های خلسه و نشنگی از طریق آواز، رقص و طبل کوبی در هنگامی است که روح شامان بدن او را ترک کرده و وارد دنیای ماورای طبیعی می شود.
- ۳- شامان برخی از بیماری ها را معالجه می کند که منشأ روحی- روانی دارند و از این طریق وی بخوبی به اعضای کلان یا قبیله کمک می کند تا بر مشکلات و سختی های زندگی فائق آیند.

برخی قوم نگاران بر این عقیده اند که شامانیزم نیاستی فقط از منظر دینی- جادویی مورد تفحص واقع گردد چرا که عناصر مهمتر این آیین مسائل فلسفی، طبیعت گرایی و پزشکی، بویژه روشهای روان درمانی می باشند که از بیشترین عینیت برخوردارند هر چند که این روشهای روان درمانی پیش از تاریخ بعدها توسط روانپزشکی غربی کشف شده باشد.

کرادر (صص ۲۹۲الی ۲۸۲ - ۱۹۵۶) اشاره کرده که شامانیزم می تواند کاربردهای متنوعی داشته باشد چرا که این آیین جوهر و اساس تمامی ادیان است. به عنوان مثال مشابه حالت خلسه ای که در شامانیزم موجود می باشد در میان رهبران مذاهب بودایی، یهودی، مسیحی، اسلام و سایر فرقه های دینی نیز وجود دارد. همچنین شامانیزم به مثابه آیینی است که با مناسکهای مثل پرستش درخت جهان، پرستش آتش، گمراهی روح، پرواز روح و دیگر موارد سروکار دارد. وویت (۱۹۷۷) هم مثل کرادر ادعا می کند که اغلب ادیان را می توان به تمامی توسط تحلیل های شامانی تبیین نمود. برای نمونه تسخیر روح که در همه اشکال شامانیزم نقش محوری دارد در روانشناسی و پدیدارشناسی دینی هم از کارکرد مهمی برخوردار است. لویس (ص ۲۴، ۱۹۹۴) اشاره می کند که این اصطلاح اساس تصوف؛ مفهوم روح القدس، رقص دراویش، راه رفتن روی آتش، حلول گرایی، فرقه های پرخاشگرا نه مسیحی و تمام ادیان بزرگ و رسمی بوده و بر پایه و اساس خدای روح متعالی بنیان گذاشته شده اند.

گفته می شود که اصطلاح شامانیزم توسط اروپائیان ابداع شده است با این تصور که این آیین فقط نظامی از باورهای ثابت می باشد. در حالی که برخلاف آن بعداً مشخص گردید شامانیزم شامل شماری از عقاید متنوع و متفاوت بوده و بصورت پیوسته و متناسب با شرایط جدید بر گوناگونی آن افزوده شده است. هر چند که این امر با حفظ بسیاری از اعتقادات و سنت های قدیمی تداخل دارد و در این خصوص اروپائیان

تناقضهای زیادی از خود نشان داده اند: مثل انبوهه بی نظم مدرن و فرقه های دینی باستانی، آداب و رسوم و مناسک هند و آنچه را که ما هندوایسم می خوانیم . چیزی که معتقدان از آن بعنوان قانون ابدی یاد می کنند(ساناتانا دیهارما).

منشا اصطلاح شامان (یکتونوخلسه) هنوز هم مورد مناقشه است اما دیدگاهها در این مورد بشرح ذیل قابل تلخیص می باشد: این اصطلاح از واژه مغولی تونگوس (امان) و یا از کلمه پالی سامانا(به سانسکریت شرمانا) و به چینی شا- من مشتق شده است. سبب این برگرفتن اینست که اغلب در کتابهای جدید به این موضوع پرداخته شده و با این وجود در سال ۱۹۱۷ موضوع بوسیله لاورف مردود اعلام گردیده است . برخی دیگر منشا اصطلاح شامان را از واژه ودیک شرام به معنای " خود را گرم کردن" می دانند که معادل هندی آن تاپاس به معنای " گرما" و " گرمای بالقوه " هست که بخشی ضروری از مذهب زاهدانه تلقی می شود اما لوفر و برخی دیگر از صاحب نظران عنوان می کنند که شامان کلمه ایست تونگوسی وابسته به زبان اصلی مغولی- ترکی که فاقد هر گونه رابطه با واژه های هندی و یا چینی می باشد. گفتنی است که شیروکوگوروف (۱۹۲۳) متفکر بزرگ روسی با این نظر موافق نیست و ادعا می کند که واژه شامان با زبان تونگویی سنخیت ندارد.

قبایل دیگر واژه های مختلفی برای شامان دارند. اما شامان به مثابه یک دین نخست بوسیله اروپائیان مطرح و در ردیف زبان تونگوس ادعایی خودشان بکار برده شده است. از اینقرار مردمانی که به زبان ترکی صحبت می نمایند برای نامیدن این آیین از کلمه "کام" استفاده می کنند اقوامی مثل یاکوت ها ، اوینوها، سامویدها، تادی بی ها، یوکاگیرس آلمها، بورایت ها، بوگه ها و دیگر قبایل و افراد ترک.

بعلاوه با وجود ادبیات گسترده ای که در خصوص موضوع شامانیزم و در طول دوپست سال گذشته روی هم انباشته شده است هنوز هم باورهای شامانی و بیشتر نمادپردازیهای

آن ناشناخته باقی مانده اند. حتی برخی از صاحب نظران نگاه به آن به منزله یک مذهب را قانع کننده نمی دانند هر چند که اغلب آنها علاقه مند به جهان ماورای طبیعه، ارواح، خدایان، شیاطین، جاذبه و جادو هستند. یعنی در واقع تمام آنچه که در اینگونه نظام های کوچک و بزرگ مشاهده می شود.

در اواخر قرن نوزده، و.م. میخائیلوفسکی شامانیزم را شکلی عمومی از مذهب معرفی کرده است همچنین در اوایل قرن بیستم دانشمند سوئدی جی. استدلینگ شامانیزم را به مثابه تفکری آنیمستییک یا همه جان پنداری مورد تفحص قرار داده و به آن به عنوان نظام فکری شکل گرفته در مراحل اولیه تفکر دینی نگریسته است. تعدادی از نویسندگان جدید نیز مشابه همین نظر را ابراز می کنند هر چند که آنیمیزم در مناطقی هم دیده می شود که شامانیزم در آنجا مشاهده نمی شود. از سوی دیگر اگر چه آنیمیزم در سطوح نازلتر پیدایی قدسیت را در قالب کوه، حیوان، درخت یا سنگی خاص مد نظر دارد با اینحال به همان نسبت هم به تجلی آن در اولوهیت مرموز و اسطوره ای قائل می باشد. بهر حال شامانیزم از نقطه نظر بوگوراس (۱۹۰۴) و وداوین (۱۹۷۳) مرحله ای قطعی از توسعه و گسترش تفکر مذهبی را بیان می کند. همچنین شامانیزم از نظر هانس فیندیسین و ویلمود یوسنزه گی شکلی از یک دین است و در همان زمانی که آل. سیکالا (بام. هوپال. ۱۹۹۲، ص ۱۹) شامانیزم را پدیده ای در حد فاصل واقعیت، جادو و دین تلقی می کرد برخی از نویسندگان شامانیزم و مناسک آن را به عنوان گمراهی یا فریب، امراض روانی یا بیماریهای هیستریک، صرع و اختلالات مغزی-عصبی مورد تدقیق قرار داده اند. با این همه یک توافق حداکثری در میان صاحب نظران در خصوص محتوای جادویی- مذهبی شامانیزم وجود دارد. تحقیقات اخیر نیز آشکار می سازد که شامانیزم حاوی تجربیات اساسی و اولیه دینی نوع بشر بوده و بر این اساس برای درک تمامی فرهنگ انسانی واقع در محدوده زمانی

۳۰۰۰-۱۰۰۰ ق.میلاد، که عقاید عصر سنگ و نقاشی های نمادگرایانه ساکنان باستانی منطقه اورآسیا را در برمی گیرد؛ مهم ارزیابی می شود. میرچا الیاده و سایر نویسندگان اشکال ابتدایی شامانیزم را در نقاشی های لاسکاس جاوه، بخصوص در ترسیمی از یک پرنده - روح حامی- که روی یک دیرک لانه کرده است، نشان می دهند. در واقع نقاشی ها روی سنگ لاسکاس و محل های مربوطه در آن بخش از سیرری بچشم می خورند که در آن مناطق اعمال جادویی-دینی انجام می گرفت؛ و این نقاشیهای اولیه جنبه های مهمی از حیات اجتماعی ساکنین ناحیه فوق را نشان می دهد که در آن آثار هنرمندان بدن وسیله چهره های نیاکان، ارواح، قهرمانان، شامان ها و حیوانات مورد علاقه خودشان را به تصویر کشیده اند.

بر اساس فرهنگ لغات قرن ویتنی، ادیان اولیه سومر و آکد برخی از عناصر شامانیزم را دارا بوده اند این عناصر همچنین در اشعار حماسی اودیسه و در کاله والای فنلاندی دیده می شوند. ای.روهده (۱۸۹۳) اثرات شامانیزم را روی مذهب یونان باستان و بویژه مراسم عیاشی گری توام با وجد یا تریس (thrace) متذکر می شود.

با توجه به نظرات ویلهلم اشمیت، دین عشایر آسیای میانه شامانیزم بوده و با نظام مادرسالاری اجتماعات جنوبی بطور همزمان وجود داشته است. البته اگر برخی از نویسندگان با نظر فوق موافق بوده اند بدان سبب است که در ابتدا کارهای مهم توسط زنان انجام می گرفته و بعدها این فعالیتها به مردان اختصاص یافته است. این موضوع احتمالا قادر به توضیح حلول گرایی می باشد که امروزه توسط شامانهای اورآسیایی اشاعه می یابد.

علیرغم باور پیروان ادیان هیچوقت مذهب کاملا جدیدی در جهان وجود نداشته است چرا که پیام های رسولان ادیان همواره شرح مجدد اعتقادات پیشین بوده و در صورت ایجاد طرحی کاملا جدید باز هم از تفکرات و باورهای پیرامون متاثر شده است. در

مورد خاص شامانیزم، این مذهب از پندارها و ادیانی مثل آئینیزم، ماقبل بوداگرایی، آیین بن تبتی و بعدها بوداگرایی تبتی، هندی، چینی، بودائیزم، تائوئیزم و زورواسترانیزم تاثیر پذیرفته است.

در تمام طول مدت انجام اعمال و مناسک مربوط به وجد، برخی از شامانها از داروهای مخدر متنوعی استفاده می کردند اما این کاربرد مواد نشئه را همیشه صورت نمی گرفت چون اغلب شامان ها برای نائل شدن به دنیای ماوای طبیعت ارواح فقط به نیروهای خودشان تکیه داشتند. در هر حال عمده مواد توهم زای استفاده شده بوسیله شامان ها برگه آگاریک یا نوعی قارچ بوده که در بیشتر نواحی شمالی سبیری و سرزمین های دیگر مثل بریتانیا می رویده است. همچنین آنها از نوشیدنی مقدس و تفرج بخش بوریات تاراسون نیز استفاده می کردند که در واقع مخلوطی از شیر و شراب بوده و یا کوت ها آن را از تخمیر شیر مادیان بدست آورده و آن را کومس می نامیدند.

در اوایل قرن بیستم از آمیزش شامانیزم و بودیسم عقیده ای زاده شد که آن را بورخانیزم نامیدند که اصطلاحی مغولی برای مفهوم تجلی بود. این آیین که ایمان ناب خوانده شد قویا بوسیله مسیحیت اورتدکس روسی مردود اعلام گردید.

اکنون پس از دو سده آزار و اذیت توسط مقامات تزاری، مسیحیت اورتدکس و کمونیزم؛ شامانیزم از ورای همه این سرکوبها باز هم موجودیت خویش را حفظ کرده و در میان دانش پژوهان دین شناسی تطبیقی و فولکلوریست ها علاقه قابل توجهی نسبت به آن دیده می شود.

فصل اول

مردان و زنان شامان

شامان ها با زندگی صیادی - شکارگری پیوندی طولانی داشته و خود از اعضای این اجتماعات کوچنده بوده اند. همچنین آنها همواره مورد مشورت افراد محلی قرار داشته و نقشی آگاهی بخش ایفا می کرده اند. برای نمونه هنگامی که در قبایل فوق شکار بسختی پیدا می شد و یا بحرانی ناگهانی در شرایط آب و هوایی ناملایم و بی نهایت سرد آن مناطق روی می داده و نیز خطر همیشگی گرسنگی و بیماری حضور داشته است، در واقع این شامانها بوده اند که راهگشای شده اند. اینچنین قبایل باستانی را محققین و مردم شناسان فاقد تمایز طبقاتی و قشربندی های اجتماعی دانسته اند.

اهداف اصلی زنان و مردان شامان به پیشگویی، درک و فهم طبیعت، شفای بیماران و بویژه حفظ و حراست از تعادل روان-ذهنی اعضای قبیله و از این طریق پیشگیری از گسترش واگیردار امراض روانی و روان-تنی مربوط می شود. شامانها بوسیله ارواح خود مورد حمایت واقع می شوند ارواحی که به آنان آگاهی هایی فراتر از آنچه که در حالت طبیعی قابل دسترسی است، اعطا می نمایند. آنها همچنین چشمان درخشان و خاصی دارند که به کمک آن قادرند ارواح را ببینند. بعلاوه شامان ها می توانند به هر

دگرگونی که در اتمسفر روانی محیط اطراف رخ می دهد حساسیت نشان دهند. نهایت اینکه آنان از ارزش های قبایل خود محافظت کرده و نوعی هماهنگی میان موجودات انسانی و نیروهای ماورای طبیعی ایجاد می کنند.

گفته می شود که در هر مقطع زمانی واقع در سنین شش تا پنجاه سالگی بعضی از اشخاص می توانند موقعیت شامانی را کسب نمایند اما بخش اعظم آنها در حدود بیست سالگی به این مقام می رسند. برای مثال تعدادی از شامانهای اوزبک پس از ازدواج و داشتن چندین فرزند به این مرحله نائل می شوند. هر دو قشر شامانهای زن و مرد اقوام خانتی به مثابه شامان های نیایی در محل بیشه های مقدس مورد پرستش قرار می گیرند. در واقع جایی که تصاویر اجدادشان در آن نگه داری می شوند.

ویژگیهای ذاتی و تربیتی شامان

اگر چه در باره خصوصیات ذاتی و نحوه آموزش شامانها باورهای متفاوت بسیاری وجود دارد اما اعتقاد رایج اینست که آنها دارای روح دوقلویی به شکل یک حیوان می باشند که روح بزرگ یا "خود تغییر یافته" نامیده می شود. حال بعد از اینکه نوآموز حرفه شامانی کاملاً پرورش یافت روح شامانی وی به کره خاکی میانی باز می گردد یعنی جایی که روی یک درخت کاج برایش در نظر گرفته اند. از این پس آن روح به عنوان کمک و دستیار شامان در طول اجرای مراسم انجام وظیفه می نماید. روش دیگر ساخته و پرداختن شامان در برگیرنده پروسه ای است که شامل یک روح نیایی، که احتمالاً روح عمومی شده شجره ای خاص یا روح شامان نبای ویژه و یا در مقطعی از زمان توامان هر دو آنها می باشد؛ می باشد. شیروکوگوروف خاطر نشان می سازد که شامان ها و تازه واردین به این جرگه، در یک حالت خودآگاهانه از دست دادن هشیاری را تمرین می کنند.

بخشی از آموزش شامانها به تحریک شدید سیستم عصبی نوآموزان از طریق تحمیل انواع ریاضت ها، تجربه نمودن خلسه و اعمال کنترل روی آن مربوط می شود. این اعمال در زمانی اجرا می گردد که روح جهان بوسیله وی مشاهده شده و بر فرآیندهای عصبی-روانشناختی بدن هر یک از آنان حکمفرما شود. آل.سی ایکالا بر این نکته تاکید دارد که شخصی با اعصاب معمولی ممکن است حالت خلسه و جذبه را تجربه کند اما افرادی که حساسیت بیشتری دارند در واقع آسانتر به آن دست می یابند. اما آنچه که بیماری شامانیک خوانده شده است ممکن است در موقعی رخ دهد که نتیجه خود-القایی ظاهر می شود یعنی آن چیزی که معمولا از شامان ها انتظار می رود. همچنین در اغلب مواقع شامانی شدن بمعنای فراهم آوردن زمینه شفا و بهبودی بیماران می باشد. معمولا مراسم با تلاش برای جستجوی مکانی ساکت شروع می شود که این محل در حقیقت مملو از تجربه های معنوی و نواختن آهنگ و آوازخوانی می باشد و در آن جا هست که در تمام مدت انجام این اعمال روح جد شامان حضور داشته و کمک گرفتن از ارواح و یادگیری توپوگرافی جهان دیگر انجام می گیرد. گفتنی است که شاید در ابتدا چنین تصور گردد که ارواح، جسم و روح قدیمی را پاره پاره کرده و از بین می برند ولی بعدا که این نوآموزان تبدیل به شامان مرد یا زن شدند این موضوع باعث می شود که آنها توانایی مشاهده اشیا و جهان هایی را دریابند که تا آن موقع از دیدگانشان پنهان بوده اند. همچنین اهمیت این گسستن جسم و جان و زایش دگر باره آن در جشن مذهبی- حیوان پیدا می شود جایی که استخوان ها به مثابه نقاط پیوند میان روح و روان عمل می نمایند. افزون بر آنها پس از شروع مراسم، شامان نیروهای مختلفی را برای شرکت کنندگان در مناسک عمومی فوق به نمایش می گذارد. اکنون شامان تبدیل به یک شفا دهنده و روان-درمانگر شده است که قرار داشتن در زیر ریاضت های جسمانی و روحی و در یک پروسه تربیتی طولانی مدت قادر گردیده که

به تعلیم دیگران پردازد. همچنین شامان یک میانجی ما بین جهانهای عادی و ماورای الطبیعه و بازیابنده تعادل صحیح میان آنهاست. در هر حال این مهم را بایستی بخاطر سپرد که تجربه ها و اعتقادات شامان ها مبتنی بر باورهای هر یک از افراد قبیله و فرهنگ خودی، بعلاوه آنچه که در حالت های جایگزین هشیاری یاد گرفته، می باشد. از این قرار همچنانکه یک عارف مسیحی ممکن است عیسی مسیح یا مریم باکره را ببیند یک شامان هم روح یاری کننده اش را مشاهده می کند.

اقوام "چوکچی" بر این عقیده اند که هر چیزی دارای حیات است و از این قرار ظاهرا حتی اشیا بیجان صاحب برخی از انواع روح یا جان می باشند و به این دلیل هست که ارواح شامانیک حتی امکان دارد که سنگ ها یا وسایل آشپزی را نیز شامل شود. روح "آجامی" مردم "نانای" معمولا بعنوان میراث به بازماندگان می رسد و این روح یاری کننده دوران آغازین فرهنگ بشری یک ضرورت تلقی می شود مثل ارواحی که برای شامانی شدن آماده می گردند. روح زن یا شوهر رابطه عاشقانه ای با شامان دارد و بدین جهت در میان سیریایی ها و مردمان قبایل آسیای میانه شامانهای ملبس به جامه زنانه، اغلب حاوی روحی عاشق هستند.

هنگامی که اجرای نمایش اساسا با پرواز روح و یا سفر شامانیک به جهان زیرین در رابطه است تاکید زیادی روی گفتگوی با ارواح صورت نمی گیرد. حالت خلسه نیز معمولا با از کف دادن هشیاری به اتمام می رسد و پس از آن ممکن است ارواح بوسیله طبل زنی و آواز خوانی فرا خوانده شده و به پرسش های جمعیت پاسخ بدهند.

احتمال دارد که شامان استعداد و قوه حرفه ای خویش را بشکلی خودبخودی یا بواسطه تحمل طولانی مدت یک بیماری دردناک و یا از طریق رویای آشکار و همچنین بوسیله مشاهده یا ابزارهای مراقبه کسب کند.

از سوی دیگر این نیروی شامانیک ممکن است توسط روزه داری، گوشه نشینی، خستگی، موسیقی تکراری و یا بوسیه مصرف مواد مخدر، تنباکو، الکل و مانند آنها تقویت شود. اما صرف استفاده از این داروها بدون پرورش کافی روح و روان، منجر به عروج معنوی نخواهد شد هر چند که سالیان دراز طول بکشد. این واقعیتی آشکار می باشد که در فرهنگ دارویی دنیای غرب خود را نمایان ساخته است.

برخی از قوم نگاران به این نتیجه رسیده اند که اولین شامانها زن بوده و ریشه آنها به دوران مادرسالاری می رسد یعنی زمانی که زن‌ها نسبت به هم‌تایان مرد خود ارجحیت داشته و جادوگران بزرگی بوده اند و کارکردهای پر اهمیت قبیله را بسیار پیشتر از آنکه بوسیله شامانهای مرد صورت پذیرد، انجام می داده اند. این تفوق شامانهای زن شاید تبیین کننده این واقعیت باشد که چرا شماری از شامانهای مرد در اجرای مراسم شامانی از آرایش زنانه استفاده می کنند و در حقیقت این موضوع شاخصی از اهمیت تاریخی و سوابق شامانهای زن تلقی می گردد. برای مثال موقعی که یک شامان "یاکوتی" ارباب جنگلی عظیم را پیش خود تصور می کند در واقع او زنانی را مجسم می کند با موهای آرایش شده که کمانی را با خود حمل می نمایند. همچنین "سیکالا" نشان می دهد که آرایش زنانه به مثابه یک خصیصه معمول در شامانی شدن، در شامانیزم "پالانه نو" - آسیایی هم مشاهده می شود.

نظر دیگری که در خصوص تقدم شامانهای زن بر مرد ابراز می گردد اینست که زن اولین انسانی بوده است که به نیروی شامانی دست پیدا کرده و سپس آن را به پسر خویش که اولین شامان مرد بوده انتقال داده است. از سوی دیگر زنانی که اغلب از بنیانگذاران قبایل انگاشته شده اند به همراهی شوهرانشان در اوراد و افسونهای قبیله نامشان آورده می شود هر چند که تعدادی از زنان خود به تنهایی به عنوان نیاکان و

اجداد معرفی گردیده اند ولی اغلب آنها مادران باکره ای هستند که پسرانشان را در فضای معجزه واری باردار شده و بطور طبیعی آن را بدنیا آورده اند.

بعضی از قوم نگاران به شامان ها به عنوان افرادی نامتعادل و دچار اختلال حواس می نگرند. بعید بنظر می رسد که این برجسب واقعیت داشته باشد چرا که اینگونه بیماران روانی افرادی هستند کاملاً در خود فرو رفته و گوشه گیر که تمایلی برای کمک به سایرین ندارند. در حالیکه شامان ها می توانند اشخاصی ذاتا خلاق، متعادل و با ظرفیت روانی بالاتر از دیگر افراد باشند. در واقع آنان بسیاری از پدیده های طبیعی را درک می کنند و برای یاری اجتماع شان فرا خوانده می شوند. افزون بر این آنها به مثابه واسطه درونی میان مردم و ارواح جهان دیگر عمل می نمایند. حال اگر چه در این مراسم مذهبی بخاطر واگذاری نقش به ارواحی که در قسمتهای مختلف سکونتگاه تصور شده اند، تکلم بطنی ventriloquism اجرا می شود، ولی در حقیقت سرشت شامانیزم چیزی فراتر از فریب کاری محض شعبده بازیگرانه می باشد طوری که خود صاحبان این حرفه اغلب به حالتهای خلسه عمیق فرو رفته و از یادآوری و بیان جزئیات وقایعی که در آن زمان رخ داده است، عاجزند.

آیینی هم مربوط به میراث وجود دارد که به مثابه کارکردی شامانیک مطرح می باشد. این میراث معنوی ممکن است از اجداد بطور یکسان به فرزندان دختر و پسر منتقل شود. بدین ترتیب که وقتی اجتماعی فاقد شامان بوده و یا شامانی شدن در آن صورت نگیرد که آنها را در روی زمین نمایندگی کند، بدیهی است که این امر برای موجودیت خودشان خطرناک بوده و از اینرو برای اجتناب از فقدان شامانهای واسطه و برای حفظ شجره نسلی، برای موجودیت وارثان تلاشهایی انجام پذیرد.

شامانی شدن "اس. تلپینای" در میان چوکچی ها بستگی به این امر دارد که وی به مدت سه سال به ریاضت - بیماری روانی - تن بدهد طوری که در این مدت خانواده

بایستی مطمئن شود که نوآموز به خودش آسیب نمی زند. اما وقتی وی به مقام شامانی پذیرفته شد بهبودی اش آغاز می گردد. این ارتقا منزلت متضمن قبول تعدادی روح کمک کننده در برگزاری آیینهای شامانی است که به عبارتی ارواح یاریگر خوانده می شوند و در واقع این مرحله به منزله اولین گام در گشایش راهی است که به ارتباط با روح کل جهان می انجامد. البته برخی اوقات نائل شدن به این مقام با شنیدن ندایی درونی شروع می گردد (این راه بوسیله برخی از مسیحیان تجربه شده است) و یا توسط برخی از حیوانات، گیاهان و اشیای طبیعی دیگری آغاز می شود که در مقطع زمانی فوق ظاهر شده اند. با اینحال در صورتی که جزئی ترین فقدان هماهنگی میان شامان و ارواح روی دهد شامان در جا می میرد. در هر حال این موضوع که بطور طبیعی هر زنی شامان محسوب می شود، بشکلی متناقض نما در باور چوکچی ها برای خود جا باز کرده است و از اینرو نیازی به کسب این مقام بوسیله زنان و معرفی آن وجود ندارد. اما امروزه فارغ از جنسیت، دستیابی به این موقعیت به توانایی شخصی بستگی دارد هر چند که اکثریت شامانهای اقوام "مانچو" هم زن می باشند.

شامانهای اقوام "نیوخی" مدعی اند که در مواقعی که در حالت نشنگی قرار داشته باشند قادر به شفا دادن بیماران هستند. آنها به کمک حیوانات و پرندگان جاندار این کار را انجام می دهند. شامان در تمام مدت اجرای مراسم شفا بخشی، یک سگ سیاه و تزئین شده را روی طنابی قرار می دهد که ریسمان - آواز خوانده می شود، او قادر به رویت ارواح نیست و فقط آن سگ محل پیدا شدن روح - حیوانات (ارواح مجسم) را می داند ارواحی که شامان نیازمند برقراری ارتباط با آنهاست.

امروزه کارکرد شامان ها منحصر به انجام پیشگویی، شفا بخشی، جلوگیری از فریب کاری و کلاهبرداری و پیدا کردن حیوانات و اشیا گمشده گردیده است. گاهگاهی نیز از آنان خواسته می شود که در برخی از امور برای قبیله غیگویی کنند. اما این عادت

کماکان وجود دارد که زنان از صعود به کوه های مقدس، وارد شدن به کارگاه آهنگری و پا گذاشتن روی ابزارهای شکار یا هر گونه دارایی شامانهای مرد باز داشته می شوند چرا که عادت ماهانه زنان روی اسباب و وسایل آنها اثر منفی می گذارد. همچنین این باور وجود دارد که خون قاعدگی مانع از بازیافتن سلامت افرادی می شود که در حال نقاهت هستند. (جالب است که کلیسای ولز انگلستان زنان را موظف کرده که پس از وضع حمل به کلیسا نروند. این آیین باستانی تا حدود اواسط قرن بیستم برقرار بوده است). همچنین شامانها از حضور در قربانی های خونین که در فضای باز صورت می گرفت، ممنوع بودند ولی با این وجود دو تن از شامانهای اسطوره ای معروف به نامهای "آسوج خان" و "خوسوج خان" در مراسم قربانی کردن مادیان، قوچ و یا بز که بمنظور حصول پسر "بولگاگات" صورت می گرفت حضور داشته و یکی از نیاکان اصلی "بورییات" ها بشمار می روند.

گرایش به پوشش زنانه

در سال ۱۹۶۸ باسیلوف برای ملاقات با یک شامان سالمند اهل اوزبکستان به دهکده ای بنام "جاوو" رفت. پیرمرد که متولد ۱۸۸۶ بوده و گرایش به پوشش زنانه داشت، تاسمات - بولا نامیده می شد. گفته می شود که او تنها پسر مردی ثروتمند بوده و در جوانی طبل زن، رقااص و خواننده ماهری بشمار می رفته است. عاقبت این مرد جوان شامان شد و بدین ترتیب دعای خیر یک شامان را با خود همراه نمود. در ادامه وی شماری از ارواح یاری کننده را بدست آورد که او را قادر به غیگویی و از این طریق شفا دادن به بیماران می کرد. پیشگویی شامل اعمالی مرکب از پرتاب تکه ای پنبه یا پشم ویا کتان به آب و مشاهده حرکت آن بود. و او از این راه اطلاعات لازم مثل علت مرض و نحوه شفا دادن بیمار را فراهم می کرد. شامان سالمند اوزبیک اعتقاد

داشت که اگر از پوشش زنانه به مثابه خواسته ارواح امتناع نماید آنها او را در شب هنگام خفه می کنند. شاید هم این امر نشانه ای باشد بر اینکه ارواح صاحب وی زن بوده اند.

تاسمات هنگام درگیر شدن با درمان بیماریهای سخت با احضار ارواح خویش، طبل کوفتن و بر زبان آوردن اسامی ارواح شامانی می شود. زمانی که ارواح آشکار شدند ارواح دشمن و به عبارتی عامل بیماری را با ورد و دعا خواندن از تن مریض بیرون می کرد و همزمان با طبل کوبی این کلمات را تکرار می نماید: برو دور شو، برو دور شو! در این وقت ارواح یاری کننده اش به کمک او می آیند که این مساعدت در رابطه با سایر گفته های دشمنانش می باشد که می گویند: مار شاخدار می آید، گره!؛ پری لنگ می آید، گره و غیره. سپس در نزدیکی مریض زنی ریسمان آماده و مخصوص را گره میزنند. در نتیجه: این به اصطلاح قفل کردن، نیروی روح تحلیل می رود. برخی اوقات هم مرغی را کشته و خون آن را روی گره می ریزند و بدین طریق گره را خون اندود می کنند. همچنین هنگامی که بدن مرغ گرم است ناحیه قلب آن را فشار می دهند تا خون جاری شود. بعداً مرغ کشته شده را به یک سنگ می دهند تا از این راه بیماری به حیوان منتقل شود. اعمال فوق در میان چندین فرهنگ مختلف دیگر مثل دین ودایی هند باستان هم وجود دارد.

قبل از شامانی شدن تاسمات، لامپی را روشن کرده و در داخل آن ساقه ذرت خوشه ای خیس شده ای قرار داده می شود که به انتهای آن تکه پارچه های نواری قرمز رنگ یا سیاه و سفید متصل گردیده است گفتنی است که این لامپ بخاطر ارواح بر پا می شود.

همچنین تاسمات در باره معالجه افراد بد چشم از طریق ضربه زدن به شخص مبتلا با نان یا مقداری خاکستر پیچیده شده در پارچه سخن می گوید.

باسیلوف خاطر نشان می کند که تاسمات ویژگیهای باستانی سیر تکامل شامانیزم یعنی پزشکی و آوازخوانی را در وجود خویش ترکیب می نماید. او اضافه می کند مصداق های زن سالاری در گرایش شامانها به پوشش زنانه و در میان بسیاری از مردم شمال شرق آسیا و آمریکا دیده شده است. بعلاوه گرایش به پوشش زنانه نه فقط در شامانیزم بلکه در بسیاری از اشکال کیشی وجود داشته و تنها هنگامی که کارکردهای کیشان برای انسانها سودمند شده است این پروسه انتقال از مادرسالاری به پدرسالاری عمومیت یافته است.

همچنین گرایش به پوشش زنانه زمانی بروز می کند که ایفاکننده نقش به مثابه فردی دو جنسی نگریسته می شود. در حقیقت این برگرفته از تصویری است که در آن به اشخاص مخنث در مقایسه با افراد عادی، به عنوان شخصیت هایی با صفات معنوی برتر نگریسته می شود. این نگرش در میان اقوام "کامچادالاس"، سبیری شرق آسیا، و در گذشته در بین "کوریاکس" ها مانند اندونزی، دریای دوآکس و نیز در میان برخی از هندیان آمریکا، "آراپوها"، "شایانیوته" ها و دیگران؛ و در جنوب آمریکا در بین "پاتاگونایی" ها و "آراوشیایی" ها بچشم می خرد.

هرودوت (آی. ۱۰۵) به اقوام سکایی اشاره دارد که دارای طبقه ای از کاهنان و پیشگویان بوده اند که مردان زن شده نامیده می شده اند. آنان بوسیله شاخه های بید غیگویی می کردند و معتقد بودند که این شاخه ها هدیه ای از آفرودیت است که بیماری های زنانه را نازل می نماید. (برخی اوقات طبل تاسمات توسط خوشه هایی از سر شاخه بید جایگزین می شد). بقراط هم به این اعمال که مردان مانند زنان صحبت می کنند و کارهای زنانه انجام می دهند، دقیق می شد و متوجه شده بود که این نقص در اسب سواری قابل ردیابی است. چنانچه سرخپوستان "پوئبلو" ایالات متحده آمریکا از طریق تمرین اسب سواری، اسباب از دست رفتن تمامی کارکردهای مردانه کسانی را

مدیریت می کردند که مجبور به تغییر جنسیت می شدند. (البته چنین کسانی نیاز به عیاشی های مذهبی داشتند).

زنان و مردان مخنث شامان

برخی از شامان های جوان از فکر اینکه مخنث شوند واهمه داشته اند و در چنین زمینه روحی بوده که شماری از آنها خودکشی را به روبرو شدن با این امر ترجیح می دادند. اما علیرغم این واقعیت می بایست اذعان نمود که این چنین افرادی بسیار مورد توجه مردم قرار داشته و به اعتقاد اطرافیان، آنها بمراتب بیشتر از طبیبان معمولی از نیروی شفابخشی بهره مند بوده اند.

سی ایکالا (در مطالعاتش روی شامانیزم ص ۵۶ اف اف) متذکر می شود که از جمله ویژگی های عادی شامانیزم آسیایی - "پالانه نو" اینست که بر اساس باور آنها شامان اسکاندیناوی که دارای پوشش زنانه می باشد، در هنگام شامان شدن با بانوی جنگل همبستر می گردد.

برخی از قبایل چوکچی شامان های مخنث زن و مردی داشتند که بشکلی آیینی و روانی تغییر جنسیت داده شده بودند. اینان به کمک ارواح جذب جنس مخالف گشته و از جمله زنان و شوهرانشان را برمی گزیدند. بدین ترتیب مردانی که از پوشش زنانه استفاده می کردند بالتبع با لباسها، رفتارها و منش جنس زن نیز سازگاری می یافتند و در مقابل زنانی هم که مانند مردان لباس می پوشیدند، مثل آنها صحبت کرده و استفاده از سلاح های مردانه را یاد می گرفتند. همچنین آنها دخترانی را پیدا می نمودند که آمادگی لازم برای همسری آنان را داشته باشند. در مراسم فوق خوراکی از ساق پای گوزن شمالی تهیه شده و به مثابه اندام مردانه صرف می گردید. حال اگر فرزندانشان

نیز خواستار ازدواج بودند این مهم با آن عده از جوانان همسایه ترتیب داده می شد که برای آنها مناسب بود.

لازم به اشاره هست که این وضعیت مخنث چیزی مافوق زوجهای متشکل از جنس های مخالف و اختیار نمودن همسر بوده و بنابراین از آن طریق انجام هماهنگی و ایجاد تعادل در حیات امکانپذیر می شده است. بر این اساس در حقیقت شامان شفا دهنده ایست که خود التیام یافته است و کسی است که با توسل به آداب شخصی تبدیل و تغییر شکل، اسباب انسجام در بسیاری از اشکال تجربه های حیات را فراهم آورده است که از جمله آنها می توان به دوگانگی هایی مثل جسم و جان، مردانگی و زنانگی، خوب و بد، فرد و اجتماع و گذشته، حال و آینده اشاره نمود. و در اثر این تعادل در نهایت کلتی حاصل می شود که قبلا بصورت کثرت در عین وحدت موجود بوده است.

در این چنین فرهنگهایی که مقوله دو قطبی زن-مرد در وجود برتر مخنث حضور دارند افراد بر این باورند که این هستی ها ناشی از یک فرآیند همه گیر و غیرعادی می باشند که ارتقا یافته این همه جفت های مخالف می باشند.

این اشکال مخنث، "های و نو" خدای نیل مصریان باستان را نیز شامل می شود. به عبارتی همان خدای آبهای اولیه که جهان از آن پدیدار شده است. از طرف دیگر این اشکال صورتهای زن-مرد شیوا یعنی "آردهاناری" یا موجود برتر تانتریک را در بر می گیرد صورتهایی که توامان عناصر مونث و مذکر را در خود جای می دهد. همچنین در استرالیای شمالی خداوندگان توانا و آفریننده بشکل مخنث هستند و در کتاب مقدس (کتاب پیدایش ۲۷-۱) نیز نوشته شده که خداوند بشر را از تصویر خودش آفرید ... "هم زن و هم مرد" آفرید.

در قرون هیجده و نوزده اغلب شامان ها مرد بوده اند طوری که حتی امروزه در بسیاری از این جوامع مردسالار، یکگ اقلیت مهم از شامانهای زن وجود دارد. برای مثال قبایل سیبریایی به خدا-کاهن یا همان زن بسیار دوست داشتنی مهربان، معتقد بوده و بشکلی اسطوره ای نیروی عظیمی به زنان نسبت می دهند. همچنین بنظر می رسد که در بین سیبریایی های بومی موقعیت زنان بسیار فراتر از آن چیزی بوده که بعدا مشاهده گردیده است (این موضوع همچنین در وئدیسم، هندوایسم موخر، بودیسم و نیز در مسیحیت بچشم می خورد). در قرن نوزدهم و با گذشت زمان شامانیزم بسیار تحلیل رفته و بیشتر در بکارگیری مهارت ذهنی شامانها در طب عامیانه و حل مشکلات روزمره قبیله خلاصه شده است. شامان تاجیک یعنی "اولیا-فولین" در زندگی آنها حضوری چشمگیر داشته و ثابت قدم و متکی به نفس هست. او وقتی ارواح را فرامی خواند در روی فرش مخصوص دعا نشسته و روی طبل خود می کوبد. ارواح وی نیز با پوششی سفید رنگ روی دیوار قرار می گیرند.

قبل از قرن شانزدهم، مذهب اصلی مغول ها شامانیزم بود. شامانها و ساحره ها بسیار به جغدها علاقه داشته و از پره های آنها برای تزئین مناسک و پوشش های خویش بویژه پوشش سر استفاده می کردند اگر چه مردم عادت با این دارند که پرندگان را بترسانند. در میان مردمی که بزبان تونگوسی صحبت می کنند شامانهای زن و مرد حرفه ای وجود دارند که همانند سایر پیشینیان خویش فعالیت های اساسی آنان تعبیر رویاها، پیشگویی، یافتن حیوانات گمشده و تمرین طب عامیانه می باشد. بطور سنتی تونگوس ها اعتقاد دارند درختی ویژه در بین روز و شب قرار گرفته که در روی شاخه های آن نه لانه روی همدیگر چیده شده است و در این لانه ها ارواح شامان ها از تخم بیرون می آیند.

از دیرباز پرندگان با مناسک و سنت های شامانی همراه بوده و جزئی لاینفک از آن بشمار می رفته اند. بگونه ای که شامان ها اغلب خودشان را بشکل پرندگانی که به آسمان ها عروج کرده و یا به جهان زیرین هبوط می کنند، تصور می نمایند در نتیجه در مراسم مذهبی پوشش و تزئین سینه شامان ها بصورت سینه پرندگان می باشد و جالب است که در زبان چینی شخصیت چینی ها هم بشکل شامان و هم بشکل پرنده علامتگذاری می گردد.

در میان تونگوسی ها اعمال مربوط به اجرای قربانی پایزه چنین است: زمان اجرا در حدود نوامبر الی ژانویه می باشد و مدتی که شامان بر طبل خود می کوبد نشانه آنست که یک خوک دارد قربانی می شود. هنگامی که قلب حیوان قربانی از حرکت ایستاد خون آن را در داخل سوسیس سرخ کرده قرار داده و می پزند. آنها سپس گوشت را به همراه استخوانها آب پز کرده و تکه های آن را کنار هم بگونه ای می چینند که انگار حیوان زنده برای هدیه شدن به ارواح روی محل جدول مانندی قرار داده شده است. باید خاطر نشان نمود که ارواح فقط قادرند قربانی اهدایی را با اشتیاق بخار و عطر برخاسته از گوشت پخته شده بچشند، همانند یهوه عبری که عاشق بو کردن قربانی های سوخته ای است که رایحه آن به مشام میرسد. در زمانهای بسیار قدیم گوشت قربانی در یک کاسه سنگی مثل فنجان به ارواح ارائه می شد چنانکه تعدادی از آنها در کاوش های باستانشناسی سواحل رودخانه آمور پیدا شده و هنوز هم در شمال شرق آسیا و امریکا ناشناخته باقی مانده اند. این ابزارها نمایانگر بخشی از ترکیب تمدن مادی عصر پارینه سنگی اروپا و تمدن دوران نوسنگی ژاپن می باشند.

اگر چه اجرای مراسم قربانی برای نفوذ در ارواح بسیار بااهمیت تلقی می شود اما در میان تونگوس ها دوره زمانی خاصی برای انجام این آیین وجود ندارد و در عوض یک دوره عمومی برای دعا کردن و یا تغذیه ارواح مورد استفاده قرار می گیرد.

در میان اقوام "ساموید"، "بوریات" و "اوستیاک" شامان شدن و رسمیت دستیابی به این موقعیت موروثی است. از این قرار یک کودک بوریایی - که یک شامان بالقوه است - ممکن است رویاها را تجربه کرده و تنهایی را دوست داشته باشد. او همچنین با احتمال زیاد اغلب در حالت مراقبه، جذب و محو می شود. خوابهای عجیب و غریب دیده و گاهگاهی در حالتی ناهشیار استعداد اوج گرفتن از کره خاکی را از خود بروز دهد. البته هیچ فردی قبل از رسیدن به بیست سالگی نمی تواند شامان گردد. در سایر قبایل نیز اشخاص مستعد ممکن است زمینه شامان شدن را از خود نشان دهند آنان ممکن است دچار توهم شده و بآسانی وارد حالت‌های مستمر خلسه شوند یا امکان دارد مبتلا به مرض صرع گردند. در مواردی هم آنان قادرند حملات صرع را کنترل کنند چیزی که مبتلایان عادی توان انجام آن را ندارند.

یک شامان تازه کار بوریایی معمولاً بوسیله شامانی سالخورده آموزش می بیند. کسی که به او یاد می دهد چگونه انواع مختلف ارواح را احضار کند و چطور با آنها رفتار نماید. در ابتدا برای تمرکز نیروهای شامانیک، شامان تازه کار مدتهای مدید به تنهایی در جنگل زندگی کرده و یا در خانه گوشه نشین می شود. بنا به عقیده "آلتایی" ها شامان هیچ وقت از خویشتن خویش آزاد نخواهد شد و این موضوع بمنابۀ یک مرض ارثی مطرح می باشد. در واقع این روح جد اوست که به روی وی می جهد. چنانچه وقتی روح وارد بدن شامان می گردد شکم او جلو می آید چنانکه گویی باردار است و وقتی روح بدن وی را ترک می کند دوباره شکم او به حالت عادی خود باز می گردد.

شامان تازه کار "کوریاکی" محتاج رابطه با ارواح است تا وی را محافظت نمایند. این ارواح در برخی اوقات به شکل پرندگان و یا حیواناتی مثل گرگ، کلاغ سیاه، مرغ دریایی، خرس، مرغ خانگی ظاهر شده و یا خود را بصورت مردانی نشان می دهند

که در صحرا هستند. آنها برای قبول احضار و یا برای مردن به شامان فرمان می دهند و ظاهراً نیز هیچ جایگزین دیگری برایشان موجود نمی باشد. سپس شامان نوآموز به رقص و آواز، حالت‌های مختلف افسونگری، تکلم درونی و زمزمه وار و طبل زنی می پردازد. شامانهای "نیوخی" برخی وقتها ممکن است در پایان آوازخوانی بمیرد یعنی زمانی که به روح وی الهام می شود که نوک زبان وی را ترک کند. در واقع اغلب آوازا تکراری هستند و زمانی که با طبل زنی توام می گردند، ذهن شامان می تواند به حالت دگرگونه شده ای از هشیاری برسد. لازم به اشاره است که امروزه شبیه این کلمات و طبل زنی تکراری در موسیقی پاپ دیده می شود.

گفته می شود که طبل زنی مستلزم هر دو توانایی مهارت و استقامت می باشد و شامان نباید نشانه هایی از خستگی در خود بروز دهد و اینطور بروز دهد که تمام این مشقت ها توسط ارواح تحمل می شوند. همچنین شامان با سرسختی از رژیم غذایی خاصی پیروی می کند.

برخی اوقات برای شامان های یا کوت تیرهای متصل به طناب، مانند یک نقشه راه از جهان ماورای طبیعی کاربرد دارد بگونه ای که شامانها در آغاز سفر مجازی خویش به دنیا‌های دیگر از این طرح استفاده کرده و از مناظری که می بینند تعبیر و تفسیر بدست میدهند. در این مراسم موسیقی سربان اغلب بکار گرفته می شوند که اینها شامل گیتارنوازان و دهان-چنگ های سبیریایی می گردند. همچنین هر شامان یک "مادر حیوان" دارد که نامرئی بوده و در روح او آشیان دارد (کوت). این مادر-حیوان بصورت پرنده ای با پرهای آهنین می باشد که در روی شاخه های درخت شامانیک قرار می گیرد.

در میان مردم "نیت" شامان از بدو تولد بواسطه وجود نشانه ای در پوست نازک تاج سر و یا یک خال یا علامت مادرزادی دیگر در بدن خود، بصورت بالقوه منسوب شده

هست و در سن بلوغ خصوصیات شامانی این علائم را گسترش داده و خود شامان بصورت مخلوقی بی قرار درمیآید که بوسیله رویاهای عجیب و غریب و تجربه بیماری های مختلف تبدیل به یک شامان تمام عیار می گردد.

شامان های سنجاچک

در بین اقوام "کتس" شامان هایی که خود را بشکل سنجاچک تزیین کرده اند، از قدرت فراوانی برخوردارند. آنها اگرچه بندرت مشاهده می شوند اما این اعتقاد وجود دارد که اولین شامان کتس ها فردی بنام "دوح" اسطوره ای است. بر اساس این باور باستانی مادر وی بانویی از جهان فوق العاده گرم بوده و نیز تندر و دُرناها برادران و قوها خواهران آنان محسوب می شده اند. فعالیت سنجاچک ها محدود به شروع فصل گرم می شد که همزمان با ورود پرندگان آغاز و تا کوچ آنها به نواحی دوردست ادامه داشت. در این مراسم شامانها روسری آهنی به تن می کردند که به صورت ابر صاعقه دار و میله های دراز نوک تیز چاقو مانند بود.

این اقوام بر این باورند که دستجات مختلف شامان ها در روی زمین و همینطور در جهان برتر در سیر و سفر می باشند. آنان در مسیرهایی که از طریق نقشه های دنیای ماورای زمینی هدایت می شود حرکت می نمایند اما طولانی ترین مسیر، توسط شامانی بنام "دوح" پیموده شده است. این مسیر در دایره هفتم که پایان آسمان محسوب می گردد، خاتمه می یابد. این نقطه در واقع محلی است که در آن اولوهیت متعالی ای اس سکونت دارد. از نظر اقوام "کِت" راههای فوق کاملاً واقعی بوده و این مسیر در دریایی پوشیده از گیاهان نیلوفر آبی پایان می پذیرفت و از اینرو برگ های پهن شده نیلوفر روی طبل ها و یا آویزهای نشیمنگاه شامان های سنجاچک نقاشی می شده اند. کِت های یتیمی سس شمالی دو نوع شامان دارند اول آنهایی هستند که با زمین

سروکار دارند و دوم آنانی می باشند که به جهان زیرین تعلق داشته و با ارواح دشمن و هر آنچه که به ضرر کلان است، مبارزه می نمایند. آنان نقش خرس و یا مخلوقاتی نظیر آن را ایفا کرده و ذهنیت تاریخی طبقه مخصوص شامانهای سنجاقکی را حفظ می کنند که منحصر با جهان شاعر در رابطه می باشند.

در میان اقوام کِت عالی ترین آموزش شامانیک پروسه ای طولانی مدت را شامل می گردد که هفت مرحله سه ساله را در بر می گیرد. در ابتدا می بایست گفت که نشانه های روی لباس کسانی که وارد مرحله اول می شوند مشخص کننده مقطع آموزشی آنها می باشد. قابل ذکر است که در بین این اقوام زنان نیز می توانستند شامان شوند ولی فقط در دنیای زمینی این امر امکانپذیر بود و جهان بالا فقط اختصاص به مردان داشت.

گفتی است برخی از شامان ها دشمن محسوب گردیده و نسبت به سایر شامان ها متعرض هستند. آنها این کار را بوسیله تاثیر روی وضعیت ذهنی شامانها انجام می دهند. برای مثال یک شامان وابسته به اقوام "بیرارسن" در هنگام مبارزه هرگز سلاح های خودش را بلند نمی کند بلکه آنها را در نزدیک بدنش نگه می دارد تا بوسیله آنها از ارواح متخاصمی که قادرند از طریق سوراخ واقع در دو طرف پوشش اش وارد بدن وی شوند، محافظت کند. از چنین شامانهای بدخواه باید هراس داشت چرا که آنان در راه بازگشت از جهان زیرین ارواح شامان های دیگری را که در سر راهشان قرار می گرفت، گرفتار می نمودند.

شامان های نوآموز "منجوریایی" و اقوام "اینوایت" همانند مرتاضان هندی و تبتی "تانتریک یوگینز" می بایست مقاومت نیروی جادویی شان را در برابر سرما اثبات نمایند. و از نظر آنها این موضوع شاخصی برای نایل شدن به حالت ماورای انسانی تلقی می گردید. برخی اوقات تا زمان باصطلاح "گرم شدن"، شامان وارد حالت نشنگی نمی

شد. در برخی از موارد هم وی برای بدست آوردن گرمای جادویی از مواد مخدر و سوزاندن گیاهان مخصوص استفاده می کرد تا بدان واسطه نیرویش فزونی گیرد. در مواقعی نیز که شامان در اثر مصرف مواد مخدر می مرد، حادثه اینگونه تعبیر می گشت که وی جسم خویش را ترک گفته و بطور موقت تبدیل به شبیح شده است. همچنین افیون و مواد مخدر خالص بدست آمده از گیاه ترپاک در کنار سایر مواد گشاد کننده عروق خونی پوست، سبب گرم شدن پوست بدن شامان می شد ولی در کنار اینها مواد مخدر برخی کاربردهای دائمی هم دارد که اغلب به تجربه ای شبیه نشنگی انجامیده و احساسات جنسی را بشدت تحریک می کند. البته ممکن است در این مقاطع انواع توهم، احساس تفوق و زوال شخصیت نیز رخ دهد که اغلب حسی ناگفتی و توصیف ناشدنی می باشند.

مراسم اصلی توسط شامان و با حضور پرنده ای بنام "کوری" اجرا می شد. و روح یاریگر متعلق به شامان با درخت جهان پیوند می یافت درختی که بدون آن مراسم اجرا نمی گردید همچنانکه برای پرنده، هستی بدون درخت جهان و یا درخت شامانی قابل تصور نمی باشد.

زبان سَرّی

هم اکنون برای بازسازی آنچیزی که زبان سَرّی شامان های ترک سیری نامیده شده است و نیز در سایر نواحی آن منطقه که زبان فوق در آنجا مورد استفاده واقع می شود، تلاشهایی صورت می گیرد. امروزه نشانه هایی از این زبان را در ترجمه های تکراری و در عین حال غیر قابل فهم انجام یافته در برخی از مراسم اجرا شده بوسیله شامانها را شاهد هستیم. اما یک زبان سَرّی ویژه و تعریف شده ای در بین اقوام لاپ، اینویت، اوستیاک، چوکشیس، یاکوت و تونگوت بطور بچشم می خورد که بازسازی کامل این

زبان غیرممکن بوده و بیشتر به آن به مثابه معلومات شامانی در حال نابودی نگریسته می شود. اقوام اشاره شده بر این باورند که زبان شامانهای تازه وارد در چهارچوب زبان سرّی ارواح و بخصوص حیوانات، ساخته و پرداخته شده و سپس ساری و جاری گشته است. در واقع این زبان حاصل تجربه نزدیک شامانیک با دنیای حیوانات می باشد، حیواناتی که با جهان ناشناخته موجودات انسانی رابطه دارند. گفتنی است که زبان سرّی شامان ها تقلیدی از فریادهای حیوانات و صداهای پرندگان می باشد. و جالب توجه اینست که شناخت و فهم زبان پرندگان هر فردی را قادر می کند تا اسرار طبیعت را درک نموده و آن را پیشگویی کند. از نظر آنها با خوردن یک مار و یا حیوانات جادویی دیگر می توان زبان پرندگان را آموخت. در حقیقت این چنین حیواناتی مخازنی از ارواح مرده و یا تجلی گاه خدایان می باشند. در طول اینگونه مراسم، شامان از طریق تقلید صدای حیوانات یا بوسیله حلول از طریق جادو در بدن حیوان، در سه ناحیه کیهانی (جهان زیرین، زمین و آسمان) حرکت می کند. همچنین اعتقاد بر اینست که در آغاز آفرینش، بشر دوست حیوانات بوده و زبان آنها را می فهمیده است برای نمونه زمانی که شامان در درون حیوانی حلول می کرد این بدان معنا تلقی می شد که آن فضای بهشتی از دست رفته دوباره بازگشته است.

از سوی دیگر می توان اذعان کرد که این زبان تا حدودی شبیه به زبان تاویل مسیحیان هست. بگونه ای که در این زبانها که بنظر بسیاری از شامانها زبان ارواح تلقی می شوند، کلمات مجرد باستانی یا خارجی بوده و یا از زبان همسایگان بعاریت گرفته شده اند. با نگاه به مضامین این تکنیک می شود نتیجه گیری کرد که شامان ها خارج از گفته هایشان مسئولیتی ندارند. از نگاهی دیگر شاید بکار گیری این زبان راهی برای ورود سریع به یکی از حالات فوق هشیاری باشد یعنی طریقی روانشناسانه که با روان-درمانی مدرن نیز سازگاری دارد بدون اینکه هیاهوی زیادی هم ایجاد کند. چنین

بنظر می‌رسد که زبان سرّی ذکر شده با زبان سرّی بکار گرفته شده توسط شکارچیان و برای موفقیت در شکار اندکی مشابه باشد. همانند زبانی سرّی به نام زبان گرگ و میش که تانتريست های هندی از آن استفاده می‌کنند (ساندهیا-یهای). تانتريست های تبتی زبانی سرّی بنام زبان "داکینی" دارند که احتمالا از آن بعنوان ابزاری برای پنهان نمودن معلوماتشان از افراد غیرخودی بهره می‌برند.

گاهی تصور یافتن هویت جدید و تبدیل شدن به روح حیوان در شامان بوجود می‌آید. در حقیقت زبان حیوانی نوع دیگری از زبان سرّی روح حیوانی محسوب می‌شود. حال کمک روح حیوان به کسانی که شامان به زبان سرّی آنها را مشخص می‌کند و یا تجسم روح حیوانی توسط ابزارهایی مثل رقص یا ماسک زدن، خود روشی برای خاطر نشان ساختن اینست که شامان نیروی فراروی از شرایط محدودیت زای انسانی خویش راداشته و قادر می‌باشد که دوست صمیمی حیوانات شود. برخی اوقات حیوان ممکن است روح یک جدّ یا نیا باشد و یا ممکن است روح مرده را به جهان دیگر هدایت نماید و یا یک رئیس تازه کار باشد. ولی در هر حال هر کدام از آنها شامان را با جهان های معنوی مرتبط می‌سازد و از انجائی که باورهای زمان شکارگران عصر پارینه سنگی حاوی یک همبستگی اسطوره ای میان موجودات انسانی و حیوانات هست بنابراین برخی از افراد دارای رابطه ای خاص با حیوانات بوده و در واقع قادر به فهم و درک آنها می‌باشد و همینطور هم در شناخت غیب و قدرتهای اعجاب آور شریک آنان محسوب می‌شوند. براساس باور آنها هر گاه شامان در کار رابطه با یک حیوان موفق شود این بدان معنا است که زمان اسطوره ای پیش از وقوع جدایی میان انسان و حیوان دوباره بازگشته است.

تجسم اسکلت شخص

تصور هر کس از اسکلت خویش بخشی از عملیات مربوط به حلول می باشد. در این عمل بدن می بایست به شکل اسکلتی مجسم شود که بجز استخوان چیزی در آن وجود نداشته باشد. نامهای هر یک از قسمتهای استخوان بدن در زبان سرّی باید از استاد فراگرفته شود. در اجرای حلول، شامان خود را از بدن فانی و ضعیف آزاد کرده و خویشتن را وقف مسئولیت بزرگی می نماید. و این مهم از طریق استخوانهایش - که پس از مرگ درازتر از گذشته خواهد شد - انجام می پذیرد. شامان وابسته به اقوام اینویت از راه ریاضت کشی و انجام تاملات عمیق به اهداف خویش نائل می گردد. اما شامانهای سیبری معمولاً با قطع اندام های خود بوسیله موجودات افسانه ای و سپس با اتصال دوباره استخوانها در واقع به یک زایش اسطوره ای دگرباره گام نهاده و به اوج تجسم خویشتن می رسند. حال هر کدام از استخوانهای شامان گم شود، تعدادی از روابط خونی وی می گسند که این رقم بر اساس شماره استخوانهای گمشده خواهد بود. و این باور وجود دارد که اینها در حقیقت قربانیان ارواح می باشند. زنان در پروسه حیات دوباره شامان که پس از مرگ اسطوره ای اش در اثر قطع اندامهایش اتفاق می افتد، نیز نقش ایفا می نمایند. و این موضوع بخوبی در داستانهای قهرمانی قدیمی بچشم می خورد. در عین حال این داستانها بسیاری از عناصر شامانی را در خود جای می دهد چنانکه در مواردی قهرمان مرده بوسیله اسب خود یا توسط خواهر جوائترش - که برای فراخوانی پرندگان به جهان اعلی رفته است - حیاتی دوباره بدست می آورد بدین ترتیب که اندام ها و استخوانها از سمت راست باز سازی می شود و پس از آن قهرمان زنده شده بیش از سه گام به جلو برمی دارد و یا به پشت اسب می جهد.

تبتی های بودایی شماری از اعمال شامانی مذهب آئیمیسم ذاتی (بُن) را پذیرفته اند. مذهبی که از مراقبه روی بدن فرد به مثابه اسکلت طرفداری کرده و به اثر مخرب و

غیرقابل اجتناب گذشت زمان روی فردیت و اینکه این امر پیچیده تر از گسست ساده می باشد، تاکید دارد. میرچا الیاده نیز روشن می کند که تفکر مشابهی در اسطوره گرایی مسیحیت وجود داشته و همه اینها نشانگر اینست که دستاوردهای فکری انسانهای پیشین همچنان غیر قابل جایگزین باقی مانده اند.

شامان های یاکوت

معمولا آینده شامان بستگی به شغل، برگزیده شدن او در خواب توسط برخی از موجودات الهی، رویاها، جذب یا مدت زمان بیماری وی دارد. همچنین آتیه شامان توسط نیاکان شامانی اش تعیین می شود که در سپیده دم زمان و یا بوسیله برخورد با موجود شبه الهی یا حیوانی فوق طبیعی، مجبور به قبول این موقعیت شده اند.

اولین شامان یاکوتی بقدری قدرتمند و مغرور بود که از برسمیت شناختن موجود متعالی ای اجتناب نمود که برای سوزاندن وجودی بلند مرتبه تر از وی آتش را به پایین فرستاده بود. بدن وی ترکیبی از مارهای توده شده ای بود که وزغی از میان شعله های درون آن ظاهر گشته است. آنها اعتقاد دارند که منشا پیدایش شیاطین از این وزغ بوده و بنابراین یاکوتها آن را به شامانهای برجسته اعم از زن و یا مرد هدیه می کنند. قصه دیگر یاکوتها به قهرمانی به نام "بلک هاوک" مربوط می شود با این مضمون که وقتی عروس وی دراز کشیده و در حال مرگ بود او دعا می کند که شامانی پیدا شده و او را شفا دهد. در این زمان از مشرق نسیمی گرم وزیدن گرفت و باران سختی باریده و همزمان با آن صدای رعد بگوش رسید در بیرون از ابرها سه نفر شامان از آسمان فرود آمده و در بالای سر بیمار به پرواز درمی آیند. آنها برای سه روز شامانی می شوند و پس از آنکه مریض بهبود یافت شامانها دوباره به دنیای متعالی بازمی گردند. بعدا

بلک هاوک برای دومین بار ازدواج می کند و از زن دومش نیای مردم یا کوت بوجود می آید.

در طی اجرای مناسک مذهبی، شامانهای یا کوت تشنج عصبی - روانشناختی کنترل شده ای را تجربه می کنند و در این موقع آنان معتقدند که توسط موجودات وحشتناکی مورد حمله واقع شده اند. حالت ذهنی آنها چنان متلاطم می شود که گاهی اوقات آن را ناشی از حملات مشابه در بین مخاطبان می دانند. وقتی مخاطبان با بیماری های جزئی از قبیل اختلالات ساده چشمی سروکار پیدا کنند شامان شروع به تف کردن به داخل چشم بیمار می کند و اعتقاد بر اینست که با اینکار روح بد چشم مریض را ترک می نماید. مشابه آن معروف است که عیسی مسیح مردی کر و لال را با گذاشتن انگشتش به گوش وی و تف کردن به دهانش درمان می کند (مارک ۷/۳۳ ف). گفتنی است که بنابر اعتقاد فوق آب دهان چشم انسان کور را نیز بهبود می بخشد. باور به وجود قدرتهای جادویی در آب دهان به این خاطر بوده که آن بعنوان وسیله ای برای تعدیل نیروها عمل می کرده است. آشوریان باستان هم به نیروی زندگی و مرگ آب دهان اعتقاد داشتند و همین پتانسیل های عظیم ضرورت هایی را برای ممنوع کردن استفاده از آب دهان ساخته و پرداخته بود اما اگر آنان این قانون را رعایت نمی کردند جای آنها در سمت چپ و کنار قدرتهای شیطانی بود.

در میان مردم بندری سبیریایی اقوام "چو کوتکا" و "کامچاتکا"، بین شامان های حرفه ای و مردم عادی و نیز شامانیزم فردی و خانوادگی تمایز اندکی به چشم می خورد. اما این گروه ها دخل و تصرفی در ساخته و پرداختن استادانه پوشش رئیس شامان گروههای دیگر ندارند و در عوض شامان های "چو کچی" بندری و "اینویت" ها ظاهر ساده تری داشته و بدون آرایش در لباس و انجام تزئین خاصی در موی سر و تنها با زره زیر کمر و آویزهایی از خزخوک آبی و توله سگ ماهی، تزئین می یافتند.

اجرای اعمال شامانی

اگر چه بسیاری از نویسندگان غربی برای نامیدن اعمال شامانی از واژه "سنانس" یا جلسه احضار ارواح استفاده کرده اند اما این واژه تصور غلطی را از مراسم فوق بدست می دهد که در واقع بشکل یک سنانس بی صدای روحانی تجسم می یابد در حالی که اغلب مراسم عبادی شامانیک توام با حالت های دیوانه وار می باشد طوری که این آیین با کوبیدن موزون طبل و رفتار های هیجان آور و نیز با جیغ کشیدن ها و نعره های شامان همراه است. که نشان دهنده ورود ارواح به بدن شامان و همینطور افزایش هیجان مخاطبان می باشد. اجرای این مراسم معمولا پس از تاریک شدن هوا صورت می گیرد چرا که ارواح از نور می ترسند، همچنین بسته به وضعیت شامان و گستره گروه ها از کوچک و ساده تا بزرگ و مرکب محل گردهمایی تغییر می کند. اعمال شامانیک به این صورت انجام می گیرد که شامان در ابتدای مراسم، توسط آواز خوانی و طبل زنی، ارواح یاری دهنده خود را فرا می خواند آهنگهایی که موقعیت توپوگرافیک مسیر سفر شامان و ارواح را به جهان دیگر وصف می نماید. گاهی اوقات نیز شامان از فریاد ارواح پرنده و حیوان مربوط به خود تقلید می کند در ادامه برای نشان دادن پیشرفت در مناسک، طبل زنی و رقص و آواز خوانی رفته رفته پرسروصداتر و دیوانه وارتر می شود و با گذشت زمان مجری بحالت دگرگونه شده ای از هشیاری دست می یابد وضعیتی که در حقیقت از طریق تحریک سیستم عصبی و تمرکز شدید ناشی از وجود انتظارات عاطفی بالای مخاطبان بوجود می آید. تعدادی از افراد قبیله این تاثیرات را از راه خوردن قارچ های پرواز دهنده خیالی معروف به "آگاریک" - که از مواد توهم زا می باشد- و بوسیله سوزاندن گیاهان دارویی که برای تولید سیگار مستی آور بکار می رود، و نیز توسط کشیدن سیگار تنباکو و یا نوشیدن ودکا افزایش می دهند.

در بین اقوام یو کاغیر، انونکی، یاکوت، مانچو و نانایس گذار به حالت خلسه معمول می باشد. در این موقع رئیس ارواح یاریگر وارد بدن شامان شده و از طریق تقلید از حرکات فرضی ارواح شخصی و ایجاد ارتباط غیر کلامی سخن می گوید. سپس دستیار شامان وارد اجرای مراسم شده و با روح صحبت می کند. زمانی که بیش از یک فرد بیمار شامانیک می شود او شیطان مسبب امراض را، در درون خویشتن آنها می جوید. حال وقتی که مجری روح گمشده ای را می یابد شامان با ارواح یاریگرش به جهانی دیگر سفر کرده و در حالتی خلسه به توصیف سفر خود تا مرحله نهایی از کف رفتن هشیاری مبادرت می ورزد.

در میان اقوام "چوکوتکا" قبلا قارچ پرواز دهنده خیالی (آمانیتا موسکاریا) را تنها مردان می خوردند و "چوکچی" ها ادعا می کنند که قارچ جادویی دست افراد را گرفته و آنها را از طریق مسیری طولانی و پریچ وخم به سرزمین مرگ هدایت می کند. و در این موقع هست که توهم نائل شدن به جهان یقین و قطعیت، رویاها، خود تلقینی و هیجانات شدید ناشی از آواز خوانی و طبل کوبی ظاهر می شوند. اما در عین حال باید اشاره نمود که همه مردم سبیریایی مواد توهم زا بکار نمی برند.

شامان اقوام "اینویت" بوسیله روح خرس محافظت می گردند ارواحی که در جریان یک مراسم سری ظاهر می شوند. و محل سکونت همه ارواح یاریگر شامان اعم از روح خرس و یا روح حیوانات دیگر در میان اشیا مختلفی است که به "تورنایت" معروفند (جمع مفرد تورناک). برای مثال جهت یافتن علت بیماری و یا سایر بلاها، شامان در اتافی تاریک نشسته و با آواز خوانی و فریاد تورنایت را احضار می کند. سپس اعلام کند که کفاره لازم است. زمانی که نگرش تورنایتی فضای اتاق را پر کرد، شامان در جای خود تکان می خورد و این حرکت شاخصی است که نشان می دهد شامان باتفاق ارواح به پرواز درآمده است. بنظر می رسد که سخن از قالب شخص یا چیز دیگری

راندن بخشی از این اعمال و مناسک باشد. برخی اوقات هم زمانی که شامان در حال دعا کردن هست، الهه "سدنا" ظهور می کند که در نتیجه آن حالت خلسه تشدید گردیده و الهه با زبانی سری سخن می گوید. شامان "ودای دراودین" ارواحی بنام یاکو را فرا می خواند که وقتی در حالت خلسه، ارواح از طریق او صحبت می کنند، قربانی های مردم پذیرفته می شوند. همچنین تماشاگران اعمالی را ملاحظه می نمایند که ممکن است در آنها تسخیر رخ داده باشد. اغلب شامان ها در شروع و پایان اجرای مراسم حالتهای سرگیجه و تهوع را تجربه می نمایند.

شامانها قادر به برقراری رابطه تله پاتی با افراد هستند که این مهم از راه تامل عمیق در اشخاص فوق صورت می گیرد. در فاز بعدی آنان ممکن است از طریق روح یک پرنده یا روح حیوان دیگری سخن گفته و با لحن انسانی به آن پاسخ دهند. گفته می شود که شامان ها اغلب در شبهای آرام همدیگر را فرا می خوانند و برخی از قوم نگاران روسی مواردی از تله پاتی و انتقال فکر را در میان آنها مشاهده کرده اند.

معمولا روح یا حامی اصلی "یاکوت" ها یکی از اجداد و نیاکان آنها می باشد. حامیان شامانهای بزرگ ممکن است به صورت گاو نر، اسب نر، گوزن شمالی، خرس سیاه یا گرگ باشد. همچنین ارواح شامانهای با موقعیت های اجتماعی پایین تر بشکل سگ یا فاخته هستند. در طی مدت شامانی شدن، طبل بخودیخود جان گرفته و به یک اسب تبدیل میشود که وظیفه اش حمل شامان در فضای پر از ارواح می باشد.

مهمترین روح یاریگر "آلتایی" ها "دجاجوک" نامیده می شود که در آسمان زندگی نموده و بوسیله خدای زندگی دهنده و متعالی دنیای فراتر - یعنی اولگن - و برای مبارزه با ارواح دشمن در جهان فروتر و در زمانی که به کمک ارواح اصیل نیاز می باشد، به جهان پایین یا زمین فرستاده شده می شود. اگر چه این روح قابل مشاهده نیست ولی محافظ و پوشش دهنده سر، شانه و بدن شامان می باشد.

شامان های مجار

برخی از قوم نگاران بر این باورند که شامان های "تالتوس" مجارستانی از شامانیزم سیبری مشتق شده اند. زنان و مردان شامان از نظر آنها صاحبان ظرفیت های فوق انسانی هستند اگر چه آنان نیز مثل افراد عادی بدون دندان زاده می شوند.

در نگرش اقوام فوق روح اسب همواره یاریگر محسوب می شود و شامانهای روستایی قادرند آب و هوا و دفع طوفان تگرگ را کنترل نمایند. از سوی دیگر شامانهای مرد جادوگران ماهری می باشند بویژه اینکه آنها شفا دهنده، غیگو و پیشگویانی تلقی می گردند که طریق ارتباط با مردگان غیگویی می نمایند. موضوع جالب توجه در اینجاست که شامانی بنام "دیوسزگی" را باید خاطرنشان کرد که یکی از برجستگان تفکر شامانیزم بحساب می آید. اساس شامانیزم او غیگویی از طریق ارتباط با مردگان می باشد که بوسیله برخی از عبرانیان اولیه هم تجربه شده است. در آغاز اعمال شامانیک مشترکات زیادی با هم داشتند. به طوری که می توان شماری از آرامگاههای زنان مجرد را در عصر شرک ... را به عنوان یک شاهد یادآوری کرد که در مجارستان امروزی منبع عظیمی از قبور آنها پیدا شده است.

شامان های چینی

می دانیم که در طول قرن دوم میلادی در چین تعداد زیادی شامان وجود داشت. در قرن چهارم اثری بنام "شین شو" یا تاریخ سلسله چان اشاره به این دارد که روزگاری اعمال شامانها قربانیان اجداد خانوادگی را شامل می شد. بر این مبنا در حدود سال ۴۶۰، امپراطور لیو سونگ مشغول احضار روح همسر مرده خویش بوده است. مشابه آن در قرن دوم قبل از میلاد در زمان امپراطور ووتی پیشگویی از طریق احضار ارواح مردگان انجام می شده است و همچنین در قرن نهم داستان زنانی نقل گردیده که سخن

گفتن در قالب شخص دیگری را بکارمی بسته و متخصص خارج کردن ارواح شیطانی از بدن بیماران بوده اند. اما بعداً در زمان دودمان سونگ شامانها بشدت مورد آزار و اذیت قرار گرفتند که در نتیجه آن بسیاری از عناصر شامانیزم تائوایسم به اجرا پنهانی مراسم تن داده و بمثابة سایر اجتماعات زیرزمینی و سری ای درآمدند که در آن هنگام در جامعه چین رونق داشته اند. با گذشت زمان و در طی قرون عقیده شامانیزم بتدریج با خرافاتی چون غیگویی، طالع بینی، رمل و اسطرلاب، تعبیر خواب، دعانویسی و کاربرد طلسم عجین گردید.

بر اساس فرهنگ لغات چینی "شانوون" که توسط "اکسو شن" در قرن دوم میلادی تالیف شده ست شخصیت "وو" به معنی شامان، خطی تصویری است که نمایانگر انجام وظیفه زنی بی شکل می باشد که قادر است با رقص خود باعث فرود آمدن خدایان شود. بنابراین "وو" هم بمعنای شامان و هم در مفهوم رقص بکار می رود. در این کتاب مردان شامان به عنوان وجود معرفی می شوند. همچنین اسناد تاریخی موجود می باشد مبنی بر اینکه شامان های مغولی بنیانگذار سلسله هایی مثل لی نو (۹۰۷-۱۱۲۵) و جین چینی (۱۲۲۲-۱۱۲۵) و غیره می باشند.

شامانیزم در اعصار اولیه وارد چین شده و با مفاهیم خویش در باره جامعه ی آرمانی و خاطره های دوران مادر سالاری، تائوایسم را و در گستره ای کمتر کنفوسیونیزم را تحت تاثیر قرار داده است. تائوایسم نمادی از زنانگی، جادو و تاکید روی فنون جنسی می باشد که گفته می شود رابطه اینتگرال یا جامع با تمام جهان داشته و نظریه ای مشابه آن نیز توسط بودایی های "تانتریک" ابراز گردیده است.

آیین شامانی پرستش طبیعت بویژه در بین شعر عظیم "چو یو آن" یافته می شود که در حدود سال ۲۷۸-۳۴۰ قبل از میلاد سروده شده است. قهرمان این اشعار کسی است که در آرزوی فرار از محل تبعید خود در جنوب بوده و در واقع همین گریز نمادین وی از

زمین، بیان کننده باورهای شامانیک می باشد که حکایت بهره گیری از آیین جذبه و فراخوانی یاری طبیعت -از طریق سرود کاهانه و بویژه کاهنان ابتدایی- جهت اوج گیری در ورای دنیای رنج ها و نیز انجام سفرهای دور و دراز بهشتی محتوای آن را تشکیل می دهد.

شامانیزم کره ای

در کره هم اکنون نیز شامانیزم فعال بوده و در شعور قومی مردمان آن سامان موجودیتی ریشه دار دارد. و در کنار آن مذاهبی همچون بودیسم، کنفوسیونیسیم، تائوایسم و میسحیت هم به چشم می خورد که شامانیزم بنوبه خود از آنها تاثیر پذیرفته است. در کره شامانیزم به عنوان "سین گیو" یا دین خدایان معروف می باشد و فرقه هایی مثل پرستندگان خرس، خورشید و نیاکان را در بر می گیرد. و همین امر مبین پیوندی است که این عقیده با فرهنگهای آسیای مرکزی، سیبری و منچوری دارد.

پیش از سلسله "جو سون"، شامان ها از جایگاه اجتماعی رفیعی برخوردار بوده اند و برخی از آنان موقعیتی همچون حاکمان "نامحال" داشتند که دومین پادشاه خاندان سیلا بشمار می رفته است (فرمانروایی ۲۳-۴ پیش از میلاد). اما پس از ظهور ادیان پیشرفته، بسیاری از امتیازات شامان ها لغو گردید. در هر حال گفتنی است که در سال ۱۹۷۳ افزون بر یک صد هزار شامان در کره جنوبی وجود داشته و سابق بر این کارکردهای رسمی خویش را در مراسم ملی قربانی و سلطنتی حفظ کرده بودند تا اینکه در ۱۹۱۰ کره ضمیمه خاک ژاپن شده و ژاپنی ها هم تا آنجایی که می توانستند این مذهب بومی را بوسیله هجوم آیین های دیگر، نابودی تشریفات مربوط به قربانی کردن و دستگیری شامان ها؛ محو نمودند. از اینجاست که پس از آزادی کره در سال ۱۹۴۵، شامان ها به این سبب که قبلا توسط مسیحیان مورد آزار و اذیت واقع شده

بودند موضعی خصمانه نسبت به آنها اتخاذ کردند. بطوری که مسیحیان را جانبازان شیطان خطاب می نمودند. در کره شمالی کمونیست، شامانیزم حتی سرنوشت بدتری پیدا کرد که باعث گردید این اعتقاد حالتی مخفی و زیرزمینی پیدا کند.

شامان های اقوام "ائونکی"

وصف مراسم دعای سفره که اخیرا توسط شامان زن نود ساله ای بنام ماتریو پتروان کوربلیتینوا (۱۹۹۶.د) انجام شده است به این صورت می باشد که ابتدا وی به اتفاق پسر بزرگش برای اجرای نمایش کاج سیاه - درختی آیینی که ارواح از طریق آن به جهان متعالی سفر می کنند - آماده می شوند. مادر بزرگ لباس و کلاه مخصوص خودش را روی درخت قرار داده و محل آنها را با دود درخت عرعر سوخته بخور می دهد. سپس به ارواح یاریگرش متوسل می شود تا به زمین فرود آیند. با شروع صدای فاخته، "هوپز" یا همان قوهای وحشی پایین می آیند. قابل ذکر می باشد که فاخته بویژه از این نظر مقدس است که اول بشکل موجود انسانی بوده و بعدا بوسیله شامان قبیله "کوکتی" در این پرنده حلول کرده است. از این جهت است که گفته می شود مشاهده فاخته در جنگل، شادی و خوشبختی می آورد. همچنین پیرزن شامان عروسک کوچکی به شکل خرس در اختیار دارد که خبر از پرستش خرس در روزگاران باستان می دهد. آنگاه وی چیزهای خوبی تقاضا کرده و آمدن از نزدیکترین رودخانه را القاء می کند. سپس به آسمان، گوزن شمالی - مادر، روح او و معنویت دو لایه اش توسل می جوید. عاقبت وی بعد از نخ ریسی سریع و کوبیدن بر طبل بزمین نشسته و شروع به سخن راندن از آینده مخاطبان می کند.

امروزه مراسم شامانی بسیار ساده برگزار می گردد، اماکن مقدس نابود شده اند و پیش بینی می شود که مکاتب شامان های سنتی زیاد دوام نیاورند. از سویی نیز شامانیزم از

دهه ۱۹۶۰ به بعد بوسیله هنرهای مردمی و جشنواره های ملی سالانه تقویت شده است. همچنین این مذهب طرفداران زیادی در میان علاقمندان به موسیقی، سرودها و رقصهای مربوط به مراسم فوق دارد. اگر چه برخی از مردم رقص را بمثابة حرکاتی نامنظم و غیرسازماندهی شده می دانند ولی واقعیت اینست که بر هر مرحله از آن قواعدی خاص ناظر است و در عبارتی دیگر می توان گفت که رقص ها حرکاتی مرتب و منظم می باشند. از سوی دیگر اشاره شده که رقص موزون و رسمی مذهبی قدرتش را افزایش داده است چرا که اصوات طبیعی در آواها مورد استفاده بوده و برگردان ها هم توسط دستیاران شامان ها - که مخاطبین را راهبری می نمایند - سروده می شوند. طوری که آنها بر این عقیده اند که این سرودها برای ارتقاء انرژی روح شامان حیاتی می باشند و در این هنگام منفذهای بدن شامان نیز بوسیله ابزاری مانند سیگار گیاه مقدس یا "سوآیه" بازمی شوند تا انرژی روح قادر به ورود و خروج از بدن وی شود.

منچوها معتقدند که دود گرم وارد شده به بدن شامان می تواند انرژی درونی افزایش یابنده ای را تولید کند که به تجربه سفر نشنگی او کمک نماید.

شامانیزم قوم "لاپ"

امروزه لاپ ها اکثرا عشایر بوده و با گله های گوزن شمالی در مناطق کوهستانی زندگی می کنند، عده ای از آنها نیز زارع و ماهیگیر می باشند. در دوران پیش از مسیحیت، لاپ ها شامانیست و از پرستندگان طبیعت بودند. آنها خورشید و ماه را محترم می شمردند و الهه هایی در مقیاس ستارگان و شیاطین جهان زیرین داشتند. خدای رعد آنان "آتجا" نام داشت که بمعنای هم "پدر" و هم "رعد" بود. شامان ها

با درختان احاطه شده با اشکال خدایان، مردان و حیوانات سخن می گفتند البته قبلاً آنان چند شویی و چند زنی را تجربه کرده بودند.

مسیونرهای مسیحی مبارزه سختی را در مواجهه با مذهب اجدادی لاپ ها داشتند و در نتیجه بسیاری از آنها نابود شدند. اگرچه در جادوگران فوق اعتقادی نیرومند در اینخصوص وجود داشت که رئیس آنها تنها از قِبل وجود معبد عمومی خدایان "رادیان-آج" ثروتمند گردیده است خدایی که کار خلقت را به پسرش رادیان-کید و دخترش رادیان-نیدا واگذار کرد.

شامان ها و آهنگران

در بسیاری از فرهنگ های باستانی آهن به مثابه شئی ای مقدس و مرموز مورد توجه بوده است. بگونه ای که از نظر آنها آهنگران از قدرتی ماورای آتش برخوردار هستند. در این نوع فرهنگ ها اعتقاد بر این بود که اسرار حرفه ای این مشاغل می بایستی حفظ و حراست گردد و به این دلیل است که در سبیری مشاغل آهنگری و شامانی ارثی بوده است. بر اساس باور فوق آهنگران تنها از نسل نهم به بعد نیروهای فوق طبیعی بدست می آورده اند و در صورتی که آهنگری فاقد نیاکان کافی بوده و یا قادر به ساخت زیورآلات شامانی نبود، وی در حالیکه در میان شعله های آتش قرار گرفته، مورد حمله پرندگان واقع شده و آنها با متقارهایی کج، قلب او را به قطعات خرد پاره پاره خواهند کرد. گفته می شود این میراث شامانی دارای ابزارهایی است که توسط ارواح و صداهایی که خودشان درست می نمایند، تسخیر شده اند و بدین سبب زمانی که اخلاف شامان اهل آلتایی به جهان زیرین "آرلیک خان" می روند در آنجا اصوات فلزکاری می شنوند.

در فرهنگ های باستانی و در میان شامان های قطب شمال و مرتاضان هندی نیز داستان سلطه جادویی روی آتش دیده می شود بطوری که آنها قادرند در برابر سرما و گرما بسیار مقاومت کنند. در واقع این گرمای درونی است که آنان را قادر می سازد به موقعیت های عالی تر معنوی برسند. در هند زمانی که این فن کنترل حرارت درونی یا "ناپاس" تکامل پیدا کرد، این امر درواقع باعث کسب حالتی از آزادی غیرمشروط معنوی کامل گردیده و به دنبال آن، این نیروی مافوق آتش، اجرای شماری از مراسم برجسته شامانی را به محدوده ای فراتر از شرایط انسانی میسر ساخت.

ضرب المثلی از اقوام یاکوت وجود دارد که می گوید: اولین آهنگر، اولین شامان و اولین کوزه گر برادران خونی بوده اند. به این صورت که آهنگر فرزند ارشد بود و بعد از آن شامان قرار داشت. بنابراین یک شامان نمی تواند باعث مرگ یک آهنگر شود در حالی که یک آهنگر ممکن است روح یک شامان را بسوزاند. همچنین ضرب المثل دیگری می گوید که آهنگران و شامان ها از یک آشیانه آمده اند.

آهنگران سیاه قادرند هم فلزات را و هم زندگی انسان ها را تغییر دهند. بگونه ای که آنان هیچ ترسی از شامانها ندارند. آنها قادر به ساختن اکثر مجسمه های ارواح یاریگر و نیز سلاح هایی می باشند که شامانها با آن لباسهایشان را تزیین نموده اند. ضمناً در تمام مدت اجرای مراسم، سروصدای اشیای فلزی نشانه حضور ارواح دشمن می باشند.

در اسطوره شناسی یاکوت ها نقل شده است که خرید و فروش آهنگری بوسیله الهه ای بنام "شوم کدایی ماگسین" به شامانها واگذار شده است. یعنی کسی که استاد آهنگر دوزخ و نیز صاحب جهان زیرین بوده و خود در احاطه آتش و در خانه ای ساخته شده از آهن بسر می برد. او همچنین دارای قدرت شفا دهنده به بیماران و از جمله معالجه شکستگی استخوانهای قهرمانان می باشد و بهمان خوبی کار روی آهن، ایجاد تعادل در میان ارواح شامان های مشهور را انجام می داده است. در برخی از اوقات نیز این الهه

در بدن شامان های معروفی که در جهان ماورای طبیعت بسر می بردند، حلول می نمود. "چوکو" از آهنگران اسطوره ای دیگری هست که سلاحهای جنگجویان را می ساخته و با قدرت فکر خویش به آنها مشاوره می داده است.

خدایان خوب اقوام "بوریاتس" - که تانگری سفید خوانده می شدند- آهنگری آسمانی به اسم "بوشیتوی" را باتفاق دختر و نه پسرش به زمین می فرستد تا هنر مواد یا متالوژی را به موجودات انسانی بیاموزد (اولین شاگرد آنها نیای خانواده آهنگران بعدی شده است). سپس آهنگران اسبی را قربانی کرده و قلبش را بیرون آوردند سپس روح حیوان گفت که به آهنگر آسمانی ملحق گردیده است. در ادامه نه مرد جوان با تعدادی از پسران بوشیتوی بازی می کنند و در حین آن مردی (بشر) را مجسم می نمایند که به شکلی آسمانی به خلسه رفته و در آن لحظات نقل می کند که چگونه در ازمنه قدیم برای متمدن ساختن موجودات انسانی نازل شده است. آنگاه با زبانش آتش را لمس می نماید. بر طبق عقیده فوق مردم به این سبب از آهنگران سیاه واهمه دارند که فکر می کنند آنان توسط ارواح دشمن- که روح انسانها را می خورند- تحت محافظت قرار دارند.

این باور هم وجود داشت که این هنر مرموز آهنگران آنها را قادر می سازد که با توسل به ابزارهای جادویی سلاح قهرمانان را تغییر شکل دهند. از اینرو در نوشته های حماسی روابط نزدیکی مابین آهنگران و قهرمانها وجود دارد و این واقعیت جالبی است که در میان بسیاری از قبایل مغول و ترک مشاهده می گردد. بگونه ای که در بین اقوام دارخان کلمه آهنگر هم به معنای قهرمان و هم در مفهوم سوارکار آزاد بکار می رود. همچنین در سنت مغولی "گنغیش" یا چنگیز خان در اصل یک آهنگر می باشد.

در اسطوره شناسی بسیاری از فرهنگهای باستانی، آهنگران الهی در کوره های آهنگری سلاح های خدایان را می سازند و بر این مبنا در ودای هندی از صنعتگر الهی یا

"نواستار" به مثابه مدلساز و شکل دهنده و نیز اولین مخلوق یاد شده است (ریگوند۱۱، ۱۳، ۱۰). معروف است که او ملاقه و جام باده مربوط به قربانیان خدایان را قالب ریزی کرده است. در اوایل سال ۲۵۰۰ پیش از میلاد، تکنولوژی فلزکاری بخوبی در هند پایه ریزی و تثبیت شده بود و اشکال برنزی زیبا از آن عصر تکنیکی حکایت دارند. خود صنعتگران نسبت به سایرین از منزلت اجتماعی بالایی برخوردار و همواره مورد احترام بوده اند. بنا بر اعتقاد هندیان جنوبی، مجسمه های برنزی دینی در واقع پرتو افکن انرژی الهی محسوب می گردند و گفته می شود همانگونه که در طب آیوروندیک هم توصیف شده است، فلزات خاص دارای خاصیت شفا دهی می باشند. در شهر دهلی در هند یک ستون آهنی سخت معروفی به بلندی ۷/۲ و با پایه هایی در عمق زمین وجود دارد که تاریخ ساخت آن به حدود ۴۰۰ میلادی می رسد. عظمت این بنای فلزی بگونه ای است که متالوژیست های اروپایی تا قرن نوزده میلادی نتوانسته بودند یک چنین طرح بزرگی را بسازند. محققان هیچ نشانه ای از زنگ زدگی را در این ستون آهنی پیدا نکردند و در واقع مدتهایی مدید هیچ کس قادر به تبیین و توضیح علت آن نگردید.

خدایی خدای صنعتگر مصریان "پتاح" نام داشت و نیز "موممو" بابلی مظهري از مهارت فنی بود. همچنین "چوسور" فینیقیایی و "هفاسیستوس" یونانی صنعتگر بشمار می رفتند. در اسطوره شناسی شمال اروپای دور، چکشی سحر آمیز وجود دارد که همان رعد و برق می باشد. صنعتگری بنام "کوشار" گرزهایی برای بال می سازد که می تواند آن را از فاصله ای دور پرتاب کند.

بدینگونه است که در همه فرهنگها، زمانی که سلاحهای ابتدایی ساخته می شدند هاله ای از قداست هم با وسایل و ابزارهای سازنده آن همراه بود که همین سبب پرستیز و منزلت اجتماعی بالای صنعتگر ماهر در آن فن می گردید و بر این مناسبت که

همواره به فلزکاری با منبعی از احترام می نگرستند. و نیز اعتقاد بر این بود که همانگونه که آهنگران قادر به ساختن تزیینات آیین های شامانی بوده اند به همان میزان هم بایستی دارای مهارت های مابعدطبیعی و انگشت های مرموز و عجیب و غریب باشند.

فصل دوم

خلسه، وجد و تسخیر

خلسه عبارت از حالت متعالی آگاهی است که بمنزله بخشی مهم از شامانیزم تلقی می شود. و در برخی از اشکال شامانی شدن خلسه، وجد و تسخیر، همه مواردی مشابه هم در نظر گرفته می شوند طوری که دانشجویان علوم دینی وجد را همان خلسه می نامند و آسیب شناسان روانی به خلسه به عنوان وجد و شوق اشاره می کنند. در واقع وجد آمدن حقیقی نوعی واکنشی روانی است که از طریق تلقین محتویات خیالی ذهن و بمثابه بیان خواسته های آگاه و ناآگاه شامانی که به وجد آمده است، انجام می پذیرد. با عطف به عبارات بکار رفته توسط شامانها مثل ایده "پرواز"، "سواری کردن" و "سرعت" میتوان گفت که همه اینها در واقع معادلهایی مجازی برای واژه وجد می باشند. واژه هایی که در انطباق با نسخه های سنتی و از طریق رسوم کنترل می گردد.

خلسه حالتی ناخودآگاه تلقی نمی شود بلکه شامان در برخی از موارد در یک حالت روانی غیرعادی قرار می گیرد که بمعنای از کف رفتن آگاهی نمی باشد ولی ترجیحا حالت جایگزینی برای هشاری محسوب می گردد.

در ادبیات یونانی کلمه "اکستازی" یا جذبه در مفهوم گریز از خویشتنی عقلانی در موقعیتی معین آمده است. و روشن است که در این مضمون منظوری مشابه اسطوره گرایی نهفته بوده و برای هر دو این تصورات نیز محدودیت های شخصیتی فرض شده است. در حقیقت حالت جایگزین، اراده برای کسب دانش و قدرت در جهت کمک به دیگران تعریف می شود. علاوه بر آن خلسه شامانی با آنچه‌یزی که در غرب میانه مرسوم بوده، مشابهتی ندارد. چرا که در آن ناحیه این باور وجود دارد که نمی توان چیزهایی را که در هنگام خلسه اتفاق می افتد را بخاطر سپرد.

اگر چه انواع گونه گونه خلسه تمایل به یکی شدن دارند ولی در هر حال در این حالت درجات متعددی وجود دارد و در افراطی ترین شکل آنهم یکنوع تشریفات گرایی بچشم می خورد. طوری که ترکیب ذهنی - روانی شامان چندان تفاوتی با رفتار ناشی از آن ندارد و در نتیجه شامان تنها ایفا کننده نقش می باشد.

حالت خلسه همواره شامل از دست رفتن روح یا جان شامان نبوده و در مقابل حالت فوق در پیشگویی و شفاعت بخشی کاربرد دارد. در حقیقت در مواقعی هم که از کف رفتن جان و روح شامان رخ نمی دهد و سفری معنوی نیز انجام نمی گیرد در عوض اطلاعات مفیدی از ارواح یاریگر شامان بدست می آید.

زمانی که شامان تسخیر را تجربه کرد وی ارواح را برای داخل شدن به بدنش فرا می خواند. و یا در آن وقت ارواح خودشان بخودی خود در پی وارد شدن به جسم او هستند. برای اینکه آنها بصورت اجتماعی مورد تأیید واقع گردیده و بمثابة موجودیت هایی مهربان و بی خطر نگریسته می شوند. عمل تسخیر همواره با نوعی انفکاک روانی نیز توأم است. به این شکل که در پروسه فوق شخصیت خود شامان محو می گردد. از سوی دیگر با نگاهی کنجکاوانه و دقیق مشخص می شود که این گسیختگی روانی راه را برای عمل نیروهای ضد اجتماعی و ضد مذهبی در شخصیت

انسان گشوده و آن را برای تسخیر شیطانی هموار می نماید. برای نمونه در طول قرون وسطی و در زمانی که کلیسا موفق به بازگرداندن اغلب جمعیت اروپا به درون باصطلاح یک تیمارستان بزرگ شد، این تناقض شخصیتی در مورد راهبه ها و سایرین مصداق پیدا کرد.

در هنگام تجربه وجد، ضربان نبض شامان تندتر می شود ولی در لحظه اوج خلسه ای عمیق، نبض وی بسختی قابل تشخیص است. هر چند "وجد" نیروی فراوانی را در اختیار افراد قرار می دهد طوری که حتی پیرمردان چابک می گردند و شامانها قدرت چندین مرد رشید را بدست می آورند، ولی در واقع فقط شخصیت های نیرومند می توانند فشار عصبی بسیار زیاد ناشی از شامانی شدن را برای ساعات متمادی تحمل کنند. از اینقرار حالات روانی برانگیختگی نتیجه احساس فزونی بار و تحریک عاطفی است که خود مستلزم اعمال جسمانی و روانی گسترده بوسیله طبل کوبی، رقص و آوازخوانی می باشد. گفتنی است که این حالات عاطفی متعالی به مخاطبان نیز انتقال یافته و فضایی شبیه به جلسات طرفداران احیای مذهبی در مسیحیت و همچنین خرید و فروش اعضای کلیساهای کاریزماتیک، ایجاد می کند.

حالت خلسه خود-هیپنوتیک بوسیله سیال شدن و یا استحاله محدوده های جهان خاکی مشخص می گردد که این محدودیت ها در هستی های روزمره وجود داشته ولی تکه پاره های هستی بشکلی مصنوعی و خود ساخته از کل وجود حذف می شود. سپس یک حس وابستگی معنا پیدا می کند. احساساتی که برای ما جز از طریق محدودیتها قابل لمس نیستند.

ایجاد فضای جذب به شامان این توانایی را می بخشد که زمانهای بسیار کهن را هم تجربه نماید و به سطحی از هوشیاری برسد که مردمان عادی فقط از طریق مرگ بدان دسترسی پیدا می کنند. طوری که یک شامان برجسته قادر است که بشکلی داوطلبانه

حالت جذبه را ایجاد و آن را کنترل کند. البته واضح است که جذبه را نمی توان بمثابة صورتی از بیماری صرع مدنظر قرار داد چرا که یک مریض عادی نمی تواند بیماری را به کنترل خویش درآورد. همچنین برخی از شامانهای معمولی دستورات خداوند را در رویا دریافت می نمایند. در واقع این دریافت همراه با خیالات، بوسیله استفاده از قارچ های باصطلاح "پرواز دهنده" توهم زا و یا توسل به انواع مواد مخدر صورت می گیرد.

بدین ترتیب هنگامی که داروهای روانگردان بکار برده می شوند، جهان بشکلی مطلق و درخشنده نمایان می شود و این واقعیتی است که توسط همه آنهاپی که از این مواد استفاده کرده اند، مورد تایید قرار گرفته است. بگونه ای که پس از استعمال این مواد تمام امور بگونه ای مستقل از توالی زمانی و بطور همزمان تجربه می گردد. و بر این مبنا، زمان نادیده انگاشته شده (محو نمودن زمان در حقیقت بیشترین آفت یا زبان خطاهای حسی می باشد) و تمامی رنگها بشکل گسترده ای پررنگتر می گردند.

بعضی از شامانهای مناطق پیرامونی قطب شمال تنها با کمک مواد مخدر به حالت نیمه خلسه می رسند و به تقلید نمودن انجام سفر معنوی مبادرت می ورزند. اما شامان های قطب شمال بصورت خودبخودی و بدون کاربرد مواد دست ساز و تنها با این باور که شامانهای ضعیف آنها را بکار می برند، بحالت خلسه دست پیدا می کنند.

روایهای جذبه ای و احساس ارتباط با خدا در سیری ناشی از استعمال قارچ های باصطلاح "پرواز دهنده" و در واقع توهم زا می باشد. در واقع تاثیرات این داروی قدرتمند بنیانی برای توصیفات سنتی شماری از آلمانهای مسیحی و مسلمانان بودند. گاهی اوقات نیز الکل و بویژه "ودکا" برای هدفی مشابه مورد استفاده قرار می گرفت. بهر حال اعمال شامانی معمولا در فضایی تاریک و یا نیمه تاریک - که واقعیت عادی در احساس انسان محو شده و یا دگرگون می شود-، برگزار می گردند و این بدان

معنی است که شامان می تواند در تاریکی چیزها و وقایعی را ببیند که برای مردم عادی غیر قابل مشاهده هستند.

شامان "تسینگالایی" (در اوستیاک)، قربانی ها را برای خدای آسمان درخشان یا "سونگ" انجام می دهد. بعداً او سه عدد قارچ توهم را خورده و به حالت خلسه می رود. شامانهای زن هم از روش مشابهی استفاده می نمایند. همچنین برای سونگ آوازهایی سروده می شود که مضمون آن اطلاعاتی است که شامان در طی سفر جذبه ای به آن هستی آسمانی و برای نفوذ در حصار مابین موجودات انسانی و روح جهان، آموخته است. در برخی اوقات این سفر در طی نشسته ای صورت می پذیرد که در آن شامان مبتلا به بیماری خشکی عضلات می شود. یعنی زمانی که وی مرده و روح جسم او را ترک کرده است. در ضمن فواصلی که شامان های سنجاقک نیرومند "کت" ها در خلسه می توانستند طی کنند، با تعداد ارواح یاریگری رابطه داشت که در ردیف هایی مرتب قرار گرفته و هر ردیف حاوی هفت روح بوده است.

از سوی دیگر رقص دیوانه وار سبب میشود حالت خلسه با احساس فزونی قدرت اظهار عقیده توأم شده و مجری را در برابر تمامی ترس ها ایمنی بخشد. یونانی های "مابند" یا همان پرستندگان "دیونیسوس" خدای شراب، از الکل و داروهای مخدر برای دستیابی به حالت دگرگونی بهره می بردند. آنها در فضای خشن کوهستانها رها شده و همراه با ضربه های مداوم و سنگین وارده به گوش میانی، در زیر نور پوشیده از دود آتشدانها و همچنین جیغ ها و نعره های خودشان قرار گرفته و به رقص مشغول می شوند. در حقیقت اینچنین هیجان شدید شهوانی به ایجاد حالت نهایی جذبه و رهایی از خویشتن (تسخیر شدن توسط خداوند) منجر می گردد.

"ماتاداهایی" که رویا می بینند دارای قدرت ماورای طبیعی می شوند. آنها حیوانات زنده را به قطعات کوچک تقسیم کرده و گوشت آنها را می خورند. در طی مراسم

موقتا شخصیت های زنان بوسیله حالت‌های جایگزین هوشیاری دگرگونه می شوند. از نظر آنها حیوانات تجسم "دیونوسوس" خداوند است و خوردن گوشت آنان شخص را قادر می سازد که حیات حیوان را به زندگی خود اضافه نموده و به نوعی وحدت با خدا دست یابد. آنها مانند عبرانیان بر این باورند که خون تجسم حیات می باشد و بر اساس کتاب آسمانی "عهد عتیق" هیچ آرمزش گناهی بدون ریختن خون نمی تواند وجود داشته باشد. بنابراین بدون شک ماهیت عشای ربانی بسته به اثر جادویی آن هست که در پیوند جسمانی با عیسی مسیح ایجاد می شود. هر چند که آن بشکلی نمادین مظهري از خون و بدن عیسی تلقی گردد.

پرواز در حالت جذبه یا سفر

چنین تجربیاتی در میان عموم انسانهای باستانی مشترک بوده است اما با گذشت قرنهای متعددی این تجربه ها دچار تغییر و تحول گردیده و بوسیله مذاهب و فرهنگهایی جذب شده اند که خود در مواجهه با شامانیزم قرار داشته اند. بطوریکه در برخی از این فرهنگها شامانیزم بشدت مورد عنایت بوده و در برخی دیگر چیزی بی ارزش تلقی می گردیده است. در اغلب اعتقادات باستانی "وجود متعالی" همواره در پیوند با بلندی و ارتفاع می باشد که خود بمثابه چیز مقدسی مورد توجه مردمان بوده است. اگر خدایان متعالی خوانده می شوند به این سبب بوده که تصور می شده آنان در بالا و یا در آسمان سکونت دارند و هر چند بعدا خدای آسمانی رجحان پیشین خود را از دست داد ولی این امر نتوانست نمادهای دینی عروج را منسوخ کند. بخاطر این، هر جایی از اینگونه نمادها اثری پیدا می شود می توان گفت که بخودبخود نشانه ای از تعالی شرایط و محدودیت های انسانی برای نیل به سطوح بالاتر وجود داشته است.

بعضی اوقات شامانها برای عروج به آسمان از نردبان استفاده می کردند. در واقع خدایان و ارواح مردگان بارها از نزول به زمین توسط نردبان سخن گفته اند. برای نمونه خدای آسمانی مردگان مصری از برافراشتن نردبان برای قرار گرفتن در میان خدایان می گوید. و همینطور تعدادی از طلسم ها در مقابر سلسله های قدیم مصری بشکل نردبان نقاشی شده است و نیز در رویاهای یعقوب پیامبر از طریق نردبانی به بهشت می رسند و از آن فرود می آیند که فرشتگان آن را برافراخته اند (پیدایش ۲۸،۱۲). همچنین نقل شده که حضرت محمد (ص) در معبد اورشلیم نردبانی را به همراه فرشتگان مشاهده نموده که این نردبان به آسمان متصل و بوسیله ارواح متقیان به الله می رسیده است. و نیز "اس تی جان کلیایوس" نمادی از عروج معنوی با استفاده از نردبان می باشد. و نهایت اینکه این سمبول توسط عرفای مسیحی هم مورد استفاده واقع شده است.

در برخی اوقات اقوام آلتایی در هنگام عروج شامان به آسمان، اسبی را قربانی میکنند. بدین ترتیب که در چمنزار یورت جدیدی را آماده می نمایند که یک درخت غان جوان با شاخه هایی که از پایین و بفاصله نه قدم از تنه آن هرس شده، در آن جای گرفته و نرده ای از شاخه های نازک درخت غان در اطراف یورت کشیده شده است. بعداً در حالی که اسبی با رنگ درخشان برای قربانی خدایان انتخاب شده است، مردی سر حیوان را نگه داشته و شامان شاخه ای از درخت غان را روی پشت اسب تکان می دهد که به عقیده آنها این عمل برای نیرو بخشیدن به روح شامان در جهت ترک جسم وی و آمادگی برای پرواز به جهان سماویِ خدایی بنام "بای اولگن" می باشد.

در ادامه مراسم آلتایی ها، شاخه ای از درخت غان نیز روی سر مردی که اسب قربانی را نگه داشته، تکان داده شده و بدینوسیله او روح خودش را برای همراهی حیوان قویتر می سازد. سپس شامان وارد یورت می شود و طبل را با دود اندوده و برای

ورود به جهان دیگر از ارواح یاریگرش کمک می طلبد. هریک از ارواح با نام خود مورد خطاب قرار گرفته و با پاسخهایی مثل: "من اینجا هستم کام!" مواجه می گردد. شامان هم در حال گرفتن ارواح در طبل خویش ظاهر می شود و بعداً یورت را ترک می کند. در نزدیکی محل فوق یک گاز مصنوعی گذاشته شده است که از خرده های کاه و پارچه درست شده و شامان در مقابل آن دستهایش را در دو طرف بدن تکان می دهد. به مانند اینکه در حال پرواز می باشد و اینچنین آواز می خواند: زیر آسمان سفید/ بالای ابر سپید/ زیر آسمان آبی/ بالای ابر آبی/ بلند شو به آسمان، پرنده. در این زمان گاز پاسخ می دهد و البته این خود شامان هست که با قاقات کردن، بجای گاز صحبت می نماید. در هند باستان و آسیای شمالی و مرکزی به همراه پرستش خدایان محلی شماری از فرقه های پرنده پرست نیز وجود داشته اند. در هند ودایی نیز همانند شامانیزم، گاز نیمه الهی بنام "هامسا یا ژامبون" بطور تنگاتنگی با خورشید گره خورده است. لازم به ذکر هست که در این مذاهب ابتدایی، پرنده نماینده دانش و نیروی حیات یا نفس کیهانی بوده است و برای مثال خدای خورشید مصریان یا "آمون" بشکل یک گاز ترسیم گردیده که روی آبهای بسیار قدیمی پرواز می کند. و در واقع به باور آنان صدای گاز مانند این خدای باستانی اولین صدایی بوده که بوجود آمده است. در کتاب آسمانی دیگری نیز مشابه همین مضمون به چشم می خورد که در آن روح خدا روی سطح آب حرکت می نماید (پیدایش ۱.۲).

سپس شامان با این فرض که روح اسب قربانی دارد می گریزد، آنرا دنبال می کند. به این ترتیب وی با کمک مخاطبین، روح اسب را به درون ناحیه فلس دار رانده و شروع به نمایش گرفتار نمودن آن می کند. در واقع او حیوان را متبرک کرده و بعداً می کشد. بگونه ای که این کار با کمک دیگران و با شکستن ستون فقرات اسب انجام می شود و طی آن حتی قطره خونی هم به زمین نمی ریزد. بعد از آن پوست و

استخوانهای قربانی به یک تیر بلند آویزان و برای ارواح نیاکان و محافظ یورت تقدیم گشته و گوشت قربانی بر اساس رسوم خورده می شود. در عصر روز بعد مهمترین بخش آیین اجرا می گردد به این صورت که شامان گوشت اسب را به صاحبان طبل ارائه می کند، گوشتی که مظهر قدرت ارواح شامانیک خانواده وی می باشد. شامان آوازخوانان مالکین آتش را مخاطب قرار می دهد. سرانجام گوشت اسب قربانی خورده شده و همچنین بین کسانی که در مجلس حاضر نیستند، توزیع می گردد. سپس بمثابه هدیه ای به بای اولگن، شامان نه دست لباس آویزان روی رخت را بخور می دهد. گفتنی است که این لباسها توسط صاحبان یورت بخشیده شده اند. باز هم شامان در حال آوازخوانی بسیاری از ارواح و اعضای خانواده بای اولگن را بخاطر می آورد. عاقبت او پرنده افسانه ای بهشتی یا آسمانی یعنی "مارکوت" را فرا می خواند و در حالی که از فریاد پرنده تقلید می کند یکی از شانه هایش فرو می افتد مثل اینکه زیر وزن پرنده بزرگی قرار گرفته است. بعدا مجلس تطهیر شده و با ضربات در حال فزونی شامان بر طبل، در حقیقت حالت نشئه و عروج آغاز می شود. در واقع مراسم با ایجاد شکاف در درخت غان شروع می گردد. گفته می شود که درخت غان مظهري از درخت جهان می باشد که در مرکز هستی واقع شده و به مثابه محوری کیهانی، آسمان، زمین و جهان زیرین را بهم می پیوندد. بر اساس اعتقاد فوق شکافهای ایجاد شده در درخت دلالت بر سطوح مختلف آسمان دارد. به این ترتیب شامان اطراف درخت غان و آتش چرخیده و از رعد و برق تقلید می نماید و در ادامه آیین از نیمکتی پوشیده شده با پوست اسب قربانی بالا می رود که در واقع تجسمی از روح اسب کشته شده هست. همچنین در باور آنها، اسب شامان را برای خارج شدن از خویشتن خویش یاری می دهد و از این طریق است که صعود جادویی به آسمان میسر می شود. اما با گذشت زمان و در آسمان اول اسب خسته شده و غاز احضار می گردد تا شامان باتفاق آن سفر

معنوی خود را بانجام رساند. در این حین شامان از وضعیت آب و هوا سخن رانده و به خطراتی که در آینده اجتماع محلی را تهدید می کند، می پردازد و بنوعی آنها را پیشگویی می نماید. در آسمان ششم که محل شکار خرگوش صحرایی است خرگوش به شکل ماه تصور می گردد که در آسمان ششم بصورت ماه شکار می شود. خورشید نیز در آسمان هفتم قرار دارد. شامان در ادامه سفر به آسمان نهم می رسد. اما شامانهای بزرگ می توانند به آسمان دوازدهم و حتی بیشتر بروند. در آنجا شامان با احترام فراوان بای اولگن را فرا می خواند کسی که اطلاعات خود در خصوص وضعیت برداشت محصول آتی را به او می دهد. پس از اینکه وی با حالتی کاملاً فرو ریخته و بی حرکت باقی ماند، بیدار شده و به افراد گردآمده در اطراف خود سلام می گوید. مثل اینکه از خوابی عمیق بیدار شده است.

روایاها و مضامین مشاهده شده توسط شامانها بنوعی در آهنگ هایی که ارواح را توصیف میکند تکرار می شود. وی خاطرات سفرش را در هنگام اجرای مراسم می کند و حالت جذب شامان در تمام مدت آوازخوانی پیوسته افزایش می یابد. همچنین برخی از موسیقی اقوام از قبیل "ننت" ها، فی البداهه ساخته می شوند و جدای از آوازخوانی، برای فراهم کردن اسباب تغییر در فعالیت الکتریکی مغز در افراد عادی همین ضربات موزون کوبیده شده روی طبل کافی بنظر می رسد.

شماری از قدیسین مسیحی گزارش کرده اند که در هنگام خلسه برای مدتی در هوا معلق مانده اند. از جمله قدیس "ترسا" (۱۵۸۲-۱۵۱۵) می گوید که در حالت جذب خود بیخود شده و احساس غوطه ور شدن در ابرها را داشته است. مثل اینکه در پشت عقابی غول پیکر مسافتی طولانی را طی نموده است و در تمام این مدت لازم بود که برای محافظت از شناور شدن کره زمین راهبه ها در روی عقاب بنشینند. قدیس جوزف کوپرتینو (۱۶۶۳-۱۶۰۳) اغلب بمنظور بوسه زدن بر تصویر نوزاد مقدس در محراب، از

در هفت یا هشت پای زمین پرواز می کرد. روزی از روزها وی حتی راهب دیگری را با خود حمل نموده و در اتاق شناور گشت. از اینقرار است که یکی از درونمایه های محوری قهرمان داستانها برخورداری از عناصر شامانی پرواز قهرمان بر پشت پرندۀ افسانه ای به جهان دیگر است بطوری که پس از پایان سفر، پرندۀ با گوشت خودش وی را تغذیه می کند.

موضوع اشاره شده بر این نکته تاکید دارد که هیچ برای بیان و شناساندن حالت خلسه هیچگونه دلیل روانشناختی تعریف شده ای وجود ندارد که با دستاویز قرار دادن آن بتوان آن را اثبات و یا ابطال نمود. نهایت اینکه این حالت ممکن است بوسیله پیامبران، پیشگویان، کاهنان، روحانیان بودایی، شکارچی ها و سایر اشخاص تجربه شود. بهر حال نویسندگان غربی اغلب از این جنبه های رازآلود و عجیب و غریب شامانیزم هیجان زده می باشند تا آنجایی که آنها روی بخش تمایل به قهرجنسی (tantrism) تبتی ها تاکید افراطی دارند.

هبوط به عالم زیرین

تعداد اندکی از شامان ها قدرت لازم برای هبوط به عالم زیرین را دارند. در واقع این توانایی ویژه شامان های سیاه است. شامانهایی که قادرند با ارواح دشمن و یا تاثیرات شیطانی سروکار داشته باشند. بهر حال در تمام حالات عروج و هبوط شامانها، روح آنان جسمشان را ترک می گوید. این شامانها بهمراهی ارواح یاریگر و ارواح نیاکانشان، یک هبوط عمودی را از هفت سطح متوالی از زمین - که موانع نامیده می شود-، انجام می دهند (پوداک). در این مسیر صداهای عجیب و غریب از جمله اصوات فلزات، امواج و بادهای تند شنیده می شود تا اینکه شامان به سطح هفتم یعنی سرچشمه رودخانه های نُه گانه جهان زیرین می رسد. در آنجا قصر "ارلیک" حاکم مردگان

هست که از سنگ و خشت ساخته شده و شدیداً تحت محافظت قرار دارد. سگ ها گارد محافظ قصر فوق و قلمرو حاکم دنیای مرده ها هستند. طوری این سگ ها یادآور "سربروس" یونانی و "سارامیاس" هندی می باشند که نگاهبانان مسیر مرگ هستند. شامان های "گولدی" نمی توانند بدون مدد جستن از روح پرنده - که بازگشت سالم به روی زمین را به وی اطمینان می دهند - سفر زیرزمینی خود را انجام دهند. میرچا الیاده بر این باور است که جهان زیرین اریلیک به یک مدل و الگوی ایرانی - هندی اتکا دارد.

جهان زیرین بمثابة تصویری معکوس از جهان زمینی نگریسته می شود و بر این مبناست که رودخانه ها بسوی سرچشمه هایشان جریان می یابند و نحوه قرار گرفتن قبر نیز وارونه می گردد. در واقع مردگان مستقیماً و از سر وارد جهان زیرین خواهند شد. برای مثال گفته می شود که تاتارهای سیبری معتقد به هفت تا نه ناحیه زیرزمینی می باشند. و همچنین بنظر "سایمودها" شش قرارگاه در زیر دریا وجود دارد.

از اینقرار اغلب بنظر می رسد که شامان در طول مدت سفر به جهان زیرین، مرده است. برای مثال شامان آلاسکایی چنین وانمود می کند که دو روز از مرگش می گذرد. در این زمان او بخوبی پای در مسیر مرگ گذاشته و شیون و گریستن حیات را شنیده است. سرانجام شامان به دهکده می آید جایی که دو سایه وی را به درون خانه ای هدایت می کنند. در داخل خانه آتشی افروخته شده و در روی آن دیگ جوشانی مملو از گوشت قرار دارد. شامان قبلاً هشدار می دهد که از خوردن گوشت امتناع می کند چرا که در اینصورت او قادر به بازگشت دوباره به روی زمین نخواهد شد. شامان سفر خویش را دنبال نموده و به قبر خود - که در حقیقت بدنش می باشد - بازمی گردد. در نتیجه روح او دگرباره وارد جسمش می شود که در واقع بازگشتی

دوباره به حیات تلقی می گردد. بعدا شامان به دهکده خود آمده و سرگذشت خویش را بازگو می کند.

برخی از شامانهای آلتایی در سفر روح به جهان زیرین، او را همراهی می کنند. ولی آنها بوسیله مردگانی که بروی صورتشان دوده مالیده اند، برسمیت شناخته نمی شوند (پوشش سیاه رنگ مسیحیان در ایام عزاداری که تا دهه ی پنجاه اجباری بوده اساسا متکی بر باور مشابهی می باشد مبنی بر اینکه شیاطین نمی توانند آنها را ببینند).

در بسیاری از فرهنگها، اسب جزئی تفکیک ناپذیر از مراسم تشییع جنازه و دفن مردگان می باشد. بدلیل اینکه این موضوع باوری اسطوره ای از مرگ است. بنابراین اسب بنوعی در درون فنون کهن جذبه گنجانده شده است. بر اساس این عقیده، اسب، فرد مرده را حمل و او را به جهان دیگر هدایت می کند. در افسانه هندیان باستان اسبی از اسبان قربانی راهنمای مسیر خورشید می باشد. قهرمانان یونان باستان نیز با اسب در رابطه بوده اند و تصویر اسب در قبر آنها ترسیم شده است. در تاریخ ادیان انواع گونه گون هبوط به جهان زیرین قابل شناسایی هستند از جمله ایشтар، هراکلس و عیسی مسیح.

میرچا الیاده مدعی اهمیت فوق العاده نقش پرستش نیاکان و شخصیت های الهی می باشد که جای وجود متعالی را گرفته و همین امر معنای تجربه شامانیک را متحول کرده است. در واقع هبوط به داخل جهان زیرین، ارواح دشمن و حالت تسخیر اغلب نوآوری های جدیدی هستند. افزون بر آن تاثیرات دیگری نیز در دین شامانیزم قابل پیگیری است که می بایستی آنها را در نظر گرفت. که از جمله آنها می توان به اثرات مختلف بودائیسیم بتی، آئیمیسیم مذهب بُن بتی ها و یا از معتقدات هندیان گرفته تا ایرانیان و در نهایت بین النهرین - که بر همه آنها ی دیگر تقدم دارد- اشاره کرد .

مذاهب مربوط به حالت وجد

نشانه های مراسم شامانیک باستانی را را می توان در دین کهن آلمانی، بویژه در آیینهایی مثل یادگیری "اودین" از دانش طلسم، هنر شاعری و دریافت جادویی از طریق خویش - قربانی صاحبش، ردیابی کرد. در اینجا اودین خدای فرقه وجد می باشد ... و در واقع خرس های خزپوش "برسرک" تمامی خصلت های حالت وجد، از جمله هشیاری و حساسیت در مقابل درد و رنج را نه مشابه خونریزی بلکه بمثابة پدیده شناخته شده ناشی از حالت خلسه های شامانی را دارا می باشند. همانند اودین، "بالدر" نیز از ویژگی شامانیک مثل حلول کردن در موجودی که مرگ را تجربه می نماید و به جهانی دیگر سفر می کند، برخوردار هست. عینا بعقیده مسیحیان، عیسی مسیح هم به مدت سه روز مرده و سپس تجدید حیات یافت، ولی در روی زمین باقی نماند.

بر این اساس می توان گفت که خلسه تجربه شده بوسیله جنگاوران اودین از نوع خلسه های عمیق بوده است. بطوری که "برسرک" ها و "وولف اسکین" ها - افرادی هستند که هیچگونه دردی را احساس نمی کرده اند. و هر دو آنها جنگجویانی بوده اند که صورت خود را با ماسک حیوان پوشانیده و بدین ترتیب در چهارچوب فرقه "ماسک زدگان" آلمان باستان از جنگاوران مختص به اودین محسوب می شده اند. همچنین در باور آلمانها، خشم اعضای این گروه و عبارتی خشم برسرک در مبارزه به حدی قدرت داشت که آنها را شکست ناپذیر می ساخت، طوری که جنگاوران فوق در میدان نبرد مثل شیر می غریده اند.

از طرف دیگر خود اودین از آگاهی های خارق العاده برخوردار بوده که این آگاهی بنوبه خویش با جادو و با نقش وی به عنوان رهبر ویلدهونت همراه می گشته و از جایگاه متعالی خویشتن به تمام زمین نظر می افکنده است. این موضوع تا حدودی در

برگیرنده اعمالی می باشد که شامانها با بکار بستن آن، در رویاهای خودشان آنرا تجربه می کرده اند. و از این قرار پیشگویان آلمان باستان هم از چنین ساختارهایی بهره می گرفته اند. پیامبران عبری نیز - که به آنها الهام می گردید - ادعا می نمودند که کلمه های وجد یافته محصول روح شیطانی هستند که در درون "سائول" قرار گرفته و توسط یهوه به آنان الهام می گردد. این غیگویی در حالت شور و اشتیاق (یا "دیوانگی"، این خوانش جایگزین شده است، ساموئل ۱۱۸. همچنین نگاه کنید به کینگز ۱۲۲ ف) انجام گرفته و طی آن سائول دیوانه به مدت یک شبانه روز برهنه و فارغ از پوشش انگاشته می شود. سائول با استفاده از شوریدگی یهوه مقدس فردی را که بعدا به عامل او برای رسیدن به اهداف خوب و یا بد تبدیل می شود، تسخیر می نماید. بر اساس عهد عتیق برخی از الهه های غیگویی حرفه ای، در هنگامی که در حالت خلسه قرار داشته اند پاسخ های عاقلانه تری به سوالات می داده اند. همچنین خلسه لباس محصول هبوط وی به زمین و گذاشتن صورتش در میان زانوهایش بود. (کینگز ۱۸-۴۲؛ بالام، اوقاتی که در حالت خلسه کلمه های یهوه واقعا شنیده می شود). در ادامه و در عهد جدید این "پاول" هست که دانش مربوط به رویدادهای آینده را بدست می آورد.

باید گفت که حالت جذبه همچنین بوسیله دراویش و پیش از آن توسط عرفای قرون میانی و نیز واعظان - خلسه رونده فلاتندی تجربه شده است. منابع قدیمی از پدیده مشابهی در میان جماعت سامی غربی سخن می گویند و گزارش آماری در طی قرون هیجده و نوزده قبل از میلاد در خصوص وجود این پدیده در میان فینیقی ها و "کانا انتی" ها حکایت دارد. گفتنی است که جذبه هم در اروپا و هم در ادبیات مشرق زمین بمثابة خصیصه عشق رومانتیک مطرح هست و بنظر می رسد که از ریشه کهنی برخوردار باشد.

"روهده" میان دین یونان باستان بخصوص میگساری "تراس" ها و شامانیزم رابطه ای را مشاهده کرده است. بعلاوه او بین شکل جذبه فرقه تراس ها و استعمال دود "پونتیک" واقع در استپ های آسیا قائل به ارتباطاتی هست. در واقع آشکار گردیده که یونانیان به حالت جذبه همراه با خیالات و عدم حساسیت به درد و یا به دردهای عادی، بمثابه نشانه ای از اتحاد با خدا می نگریستند.

زمانی که آواز خوانی با ارتعاشات طبل بهم می آمیزد آنگاه است که قدرت شامان کلاسیک نمودار می شود. آوازی که فراآگاهی را از آگاهی عادی تفکیک می کند. در واقع با گسترش هشیاری، ضمیر خودآگاه یا همان "اگو" با بقیه جهان متحد می شود و احساس فراروی از ورای همه توانایی های حواس و مرزهای قلمروهای حل نشده، در میان آگوی فردی و جهان واقع روی می دهد و تجربه ی محو تدریجی زمان و یا حتی حذف آن - که بخشی اساسی از حالت نشنگی می باشد- روی می دهد. در حقیقت واضح است که همه ما برای کسب احساس رضایت خاطر هست که بدنبال عشقهای پرحرارت، رقص، آوازخوانی، موسیقی توده ای و مواد مخدر می رویم.

روشن شده است که اگر ریتم طبل با فرکانس های امواج مغزی توأم شود، حالت جایگزین آگاهی بسیار راحت تر بدست می آید. در واقع اساسا هیچ فاصله ای میان حالت خلسه و خواب آورهای عمیق وجود ندارد. آلدوس هاکسلی سالها پیش خاطر نشان کرده که همه تجربیات ما بطور شیمیایی مشروط گردیده است. هر چند که ما آنها را به مثابه معنویت، زیبایی یا صرفا احساسات روشنفکرانه تلقی نماییم. بعلاوه اینکه حالت خلسه می تواند نتیجه کمبود اکسیژن باشد.

ویلیام سارگانت به جذبه به مثابه تجسم غیرعقلانی صورتهای ظاهری آن مثل عبادت می نگرد که در کلیساهای ابتدایی موجود بوده است و مدعی می باشد که در حقیقت این مغز بشر هست و نه روح وی که تحت تاثیر فنون عرفانی واقع می گردد.

صور تسخیر

جالب است اگر بگوییم که آنچه که تسخیر روح یا خدا خوانده می شود نزدیکی بسیار زیادی با زمینه مذهبی شخص دارد. و بر این اساس هست که "ماریه" توصیفی قابل تجسم ارائه نموده است از اینکه چطور ادغام روح را با وجود او می توان توضیح داد. بدین معنا که "من در وجود خدا هستم" یا عبارتی "من توسط خداوند تسخیر شده ام". در مفهوم روانشناختی "تسخیر" تحت سلطه قرار گرفتن شخصیت فردی بوسیله نیروهای ماورای طبیعی خوب یا بد معنا می گردد و در حقیقت این تسخیر هست که واقعی بودن علت نگرش فوق یعنی غیگویی ناخودآگاهانه فردی را آشکار می سازد. از این نقطه نظر و نیز از دیدگاه تماشاچیان، تسخیر، واقعیتی منفی در نظر گرفته می شود، طوری که خداوند در کتاب عهد قدیم از احاطه شدن توسط ارواح میزبان سخن می راند (کینگ ۱۲۲. ۱۹ ف ف)، و اینکه آنها بخاطر نیل به اهداف خوب یا بد تلاش می کنند، در واقع از لحاظ اخلاقی خودِ ارواح خنثی بوده و بر اساس وظایف محوله شان نیکوکار یا تبهکار خوانده می شوند. همچنین لوک (۲۰، ۱۱) ادعا می کند که در عهد جدید یکی از نشانه های اطاعت از ارواح بد اینست که ظهور شاه - خدا نزدیک می باشد. بعلاوه وی این داستان را که عیسی مسیح ارواح بدِ بسیاری را از درون بشر تسخیر شده خارج کرد را با این موضوع مرتبط می داند. با این مضمون که زمانی که ارواح عیسی مسیح را دیدند از او خواستند که نه برای انداختن آنها به ورطه یا مغاک بلکه برای ورود به گله خوک ها، به آنها اجازه دهد. عیسی مسیح موافقت کرد و در نتیجه حیوانات تسخیر شده بشکلی سراسیمه برای مردن به پرتگاه روی آوردند. اس. تی. پاول نیز خود را با داستان پایان قریب الوقوع جهان و با شیوع شیاطین بسیار درگیر کرده که به ادعای وی بزرگترین مانع را در رضایت خاطر مسیحیان ایجاد

نموده است. برای او صاحبان سیاره ای ارواح شیطانی حاکم بر جهان بوده اند و صبر و تحمل آنها برای نوع بشر، فقط بواسطه موجودی الهی - که خداوند متعال هست - می توانسته شکسته شود. هستی که همه ارواح خوب در آن متبلور شده اند. گفته می شود که خود اس.تی. پاول در آسمان سوم گرفتار شده بوده و ارواح قادر بوده اند که - چه پیش از مرگ و چه پس از مردن - به هفت آسمان صعود کنند این امر طی قرون پایانی قبل از مسیحیت رواج فوق العاده ای داشته است. البته امکان دارد که خود مسیحیان توسط خدا تسخیر شوند و یا بوسیله دشمنان او جذب گردند. تجربه های فیزیولوژیکی مشابه نیز چنین زمینه ای از احساس اتحاد با خدا را بازگو می کنند که از جمله این احساسات: اظهارات الهام گردیده، رفتار افراد هیپنوتیزم شده و یا آنانی که تحت تاثیر داروهای معین قرار دارند و نیز بیان هیجانات جنسی، می باشند. البته یقیناً در سایر فرهنگها برای احساس تسخیر توسط الله، دیونوسوس، سرافیس، زئوس، خدای تندر آفریقایی - شانگو - و نظیر آنها سازوکارهای مشابهی بوجود آمده است. در کشور اتیوپی که مملکتی مسیحی است ارواح بسیاری وجود دارند که "ساتانس" نامیده می شوند ساتانس ها ممکن است خوب و یا بد باشند. این ارواح در بخشهایی از آفریقا بنام "زار" یا "پپ" خوانده می شوند. ژاپن نیز انواع گوناگونی از ارواح روباه های مخصوص بخود و سایر موجودات ماورای طبیعی دارد. در حقیقت هر نظام دینی ارواح ویژه خود را دارد. اگر، هیچیک یا همه این مفروضات ماهیت های واقعی داشته باشند، عملاً شناخت آنها غیرممکن میشود. ولی اگر برخی از آنان اینچنین هستند، این پرسش مطرح می گردد که کدامیک از آنها؟

شامانهای ژاپنی که "آینو" نامیده می شوند بمنظور شفای بیماران و کشف اینکه امراض آنها از چه چیز نشئت می گیرد، به حالت خلسه فرو می روند. آنها همچنین به عنوان سخنگویان خدایان پیشگویی هم می کنند.

فصل سوم

متعلقات و وسایل شامان ها

همه متعلقات شامان از جمله لباس محلی و همچنین تمامی اشکال ترسیم شده در روی آن، ناشی از عقاید و جهان بینی شامانیک است. برای مثال در این میان مهمترین شئی طبل می باشد که نمادی از جهان و به همان نسبت اشیای بیشمار دیگر تلقی می گردد. این سمبول حاکی از پیچیدگیهای معنایی بسیار و نیز عناصر باستانی فراوانی هست که متأسفانه برای عده زیادی از معتقدان آن ناشناخته می باشد. هر چند که ریشه های آن بر ما نیز مجهول است. برخی از قوم شناسان بر این نظرند که خاستگاه جغرافیایی طبل آسیای جنوبی می باشد و همین امر تاثیر پذیری شکل سبیریایی طبل، از نوع بودایی- تبتی را نشان می دهد. در مورد طبل های اقوام "چوکچی" و "اینویت" گفتنی است که اگر چه تشابهاتی مابین امتیازات سلطنتی روحانیان تبتی بنام "بون" و طبل و شامانهای نوع سبیریایی آنها مشاهده می شود- که از جمله آنها می توان به پره های عقاب، کلاهخود "بریب بوند" و سلاح های گونه گون دیگر را نام برد. بهر حال "کوپرز" بر این عقیده نیست که نسخه اولیه طبل تبتی باشد بلکه در عوض او بر این باور است که طبل در شکل و اندازه خود شبیه سبدهایی است که مردم هند باستان از

آنها برای بر باد دادن کاه غله استفاده می کردند. مثل سانتال، بهیل، و بایگا. در ادامه "کرادر" اشاره به این دارد که شناسنامه شامانها در واقع همان رویاها، متعلقات، فنون و تکنیک هایی می باشند که از یک نقش اجتماعی و فرقه ای تثبیت شده و همچنین فلسفه، روانشناسی و اخلاق خاصی حکایت دارد. در زمانهای باستانی طبل، درون حیوانی وحشی انگاشته می شد اما بعدا این حیوانهای وحشی تبدیل به دامهای اهلی رعیت ها گردیده و عاقبت به اسب ارتقا یافت.

ریتم طبل و همچنین کنترل حالت روانی مخاطبان توسط شامان تنظیم می شود. برخی از شامانها هم تعدادی لباس، طبل و دیگر لوازم جانبی دارند که بوسیله نه نشستهای مبهم قومی تعیین شده است. در حقیقت بدون لوازم جانبی، شامان نمی تواند وارد دنیای زیرین گردد.

بعضی از شامانها نیز از چنگک های یهودی، آینه های برنزی باستانی و بادبزن ها استفاده می کنند. در طی دهه ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ شامان معروف و شفافبخشی بنام "سونام تسارین" یا کسی که یک آهنگر سیاه نیز بود، مناسک خویش را با یک چنگک یهودی آهنی - که شکل یک اسب روی دسته آن با سیاه قلم ترسیم شده بود- آغاز نمود.

در شامانیزم سبیریایی ها هم استفاده از طبل با اهمیت تلقی می شود طوری که برای شامان کارکردهای نمادین آن بمثابة یک اسب است. و وقتی این طبل بطور موزون نواخته می شود شامان به مرکز جهان منتقل می شود جایی که درخت کیهانی در آن نقطه آسمان را با زمین و با موجودات متعالی متحد می سازد. و در ادامه همین سناریوست که شاخه ای از درخت افتاده و شامان از آن برای درست کردن پوست طبل استفاده می نماید. شامان های سبیری درخت مقدس مخصوص خود را دارند که یادآور درخت کیهانی است. برخی از درختان طوری کاشته می شوند که ریشه شان در هوا باشد و اینها از جمله سمبولهای باستانی بیشمار درخت جهان هستند. برای مثال "باغ

معلق" در بابل و هند معروف می باشند و همچنین متن قدیمی ودائی یعنی ریگ ودا (۷، ۲۴، ۱) اشاره به درختی می نماید که ریشه هایش در بالای خاک قرار گرفته اند. کاتا اوپانشاد (VI، I) به درخت آسوات در مذهب فیکوس اشاره می کند که بمثابة درخت زندگی جاوید هست که ریشه هایش در عالم ملکوت بوده و در واقع در ذات الهی - یا همان برهن فرافردی - قرار داشته و نمایانگر خلقت بمثابة هبوط از بالا محسوب می شود.

یاکوتها احتمالا به این سبب که صاعقه از جهان آسمانی می آید، ترجیحا از درختی استفاده می کنند که گرفتار رعد و برق شده باشد... در برخی از مضامین، رعد و برق بمثابة خشم خدایان تلقی می گردد. از سوی دیگر شامان آلتایی با نحوه بریده شدن درخت و چگونگی حمل آن به دهکده پیوند داده می شود. وی جزئیات تولد حیوان را خبر می دهد (که بصورت نهانی در درون طبل متولد شده است) و همچنین از پدر و مادر او و حوادث حیاتش - تا زمان گرفتاریش - سخن می راند. گفتنی است که هر دو پوسته و از جمله پوست طبل، عناصر جادویی - مذهبی را شامل می گردد و همین قضیه شامان را به درک سفر جذبه ای قادر می سازد. بدین ترتیب می شود ادعا نمود که طبل - حیوان، روح بزرگ شامان یا تغییر یافته خود واقعی وی هست.

قبل از استفاده عبادی از طبل، آن را بوسیله خون، آبجو و یا ودکا آغشته کرده و با این عمل حیات و روح دوباره ای به آن می بخشند. آنگاه با بهره گیری از پوست احیا شده طبل، شامان حیوان یاریگر خویش را دوباره زندگی می بخشد. و زمانی که آن روح حیوان یاریگر وارد بدن شامان شد وی در درون نیای اسطوره ای جانورسان خود دچار تحول می شود... (حیوانی بسیار کهن و باستانی که منشاء و خاستگاه قبیله شامان می باشد).

از سوی دیگر ایده طبل به عنوان زین حیوان، دارای سابقه ای طولانی است و ریشه آن به شکارگاههای ناحیه تایگا در سبیری باز می گردد.

طبل ناحیه جنوبیتر، پهن تر بوده و بشکل بیضی ساخته می شود. این طبل توسط چهار باند لرزان نگهداشته شده است که به حلقه کناره داخلی آن بسته می شود. انتهای دیگر باندها در وسط به چرخ های کوچک و متقاطع متصل می گردیده و پس از تثبیت طبل معلق، می تواند بطور آزادانه و آسانی موقعیت خود را تغییر دهد. اغلب طبل ها از پوست گوزن شمالی، الک و پوست اسب ساخته می شوند و طرح های روی آن معمولا تصاویر انسان، حیوان و دیگر نمادها را شامل می شود. اما طبل های "اوستیاک" و "ساموید" فاقد هر گونه طرحی هستند. طبل چوکچی نیز دارای پوست ظریفی است که معمولا از پوست خشک شده معده گراز دریایی ساخته می شود.

در میان اقوام "کوریاک" طبل تخم مرغ شکل متعلق به خانواده می باشد و نه شامان. این طبل در عین حال که شی ای مقدس هست یک ساز موسیقی هم انگاشته می شود و تنها یک طرف آن با پوست گوزن شمالی پوشیده شده است. یک سوی طبل که از استخوان آرواره نهنگ ساخته شده و با پوست دم گرگ پوشیده می شود پهن تر از سوی دیگر آنست که زده می شود. ماری که تووان ها روی گردی داخلی طبل ترسیم می کنند، نمایشگر شلاق شامان یا چیزی است که وی بر سوار شدن روی آن تاکید دارد و از آن برای دفاع از خود در برابر نیروهای دشمن استفاده می کند. همچنین تصویر سواری که روی یک بز نشسته و در روی گردی داخل طبل ترسیم شده است، نشان می دهد که شامان در حال رفت و آمد سفر جذبه ای اش می باشد.

طبل های یوکاگیر و یاکوت ها شکلی مشابه هم دارند و برجستگیهای کوچکی در روی لبه های خارجی آن وجود دارد که شاخ های ارواح شامان نام گرفته است. همچنین گردی داخلی طبل با پوستی پوشیده شده که از ساق پای حیوان صاحب شامان

برداشته شده است. واژه یوکاگیری طبل "یالگین" بمعنای دریاچه هست. دریاچه ای که شامان برای رسیدن به جهان سایه در درون آن غوطه می خورد. (داشتن یک طبل یالگینه همچنین به معنای شامانیزه شدن می باشد).

تزینات طبل

طبل های اقوام تونگوس که "ترانس بایکال" خوانده می شود، به شکل پرندگان، مارها و دیگر حیوانات و نیز صورتهای انسانی نقاشی شده اند. و بجز دو ردیف خط در سمت چپ مرکز طبل - که نمادی از هشت ستونی است که زمین را در بالای آبها نگه می دارد- فاقد هر گونه تزینات می باشد. جفجفه، زنگ ها و اشکال آهنی به عنوان نمایندگان حیوانات و ارواح مختلف و نیز سلاح های جادویی مانند چاقو یا کمان به طبل ها آویخته شده است. اما متأسفانه بیشتر این نمادگرایی ها فقط برای ارتقاء قدرت ادراک مردمان ابتدایی طراحی می شده اند. در میان این اقوام طبل هایی هم مشاهده می شوند که مانند طبل های جماعت "اوگرین" فاقد آرایش هستند.

طبل زنی موزون، حالتی فیزیولوژیک و روانی بوجود می آورد. مثل اینکه ارواح دارند صحبت می کنند، بر همین منوال خود شامان هم سخنانی بر زبان می آورد که اثر طبل زنی را فوراً دو برابر می کند و بدین ترتیب مخاطب توسط آوازخوانی و استمرار وزن وارد این اعمال می گردد.

طبل های آلتائیک و مغولها تزینات مشابهی دارند، آنها با ترسیم یک خط افقی در ناحیه مرکزی در واقع بطور سمبولیک دو جهان بالا و پایین را از هم جدا می کنند. یک درخت غان در قسمت پایینی نقاشی می شود که اشاره ایست به پیرامون درختی که در محل نگهداری حیوانات قربانی وجود دارد و نیز یادآور دو درختی هست که در سرزمین "اولوخان" رشد می نماید. همچنین تصاویر قورباغه های سفید و سیاه که در

خدمت اولو خان هستند، نقش های ارواح و هفت لانه و هفت پر - که بمثابه آورندگان بیماری به انسان می باشند و بدینوسیله اولگر به درمان گوش درد، دندان درد و غیره می پردازد- در آن نقاشی شده است. همچنین شکل هایی از "اوت ایمزی" یا مادر آتش و دو پرنده سیاه، که در قسمت بالایی خورشید قرار گرفته و از جنوب به روح سیاه پیام رسانی می کنند، یک دندان خرس و اسبهای اولو خان تصویر شده اند. سایر نقاشی های سفید بیانگر حیواناتی می باشند که شکار "کوزول- کیخ- خان" هستند و قبل از انجام هر کاری دعا می کند.

روی طبل های ترکی که "بوراس" یا "بورگاس" نامیده می شود، حیوانات مختلفی نقش بسته است که کارکردی مشابه زین حیوانات برای ارواح زمان و همچنین خود شامان دارد. نخستین حیوان (بورا)ی نقش شده روی طبل "تله اوت" به صاحب طبل تعلق دارد و نمایانگر روح حیوان او بوده و از اینرو رابطه نزدیکی با حیات وی دارد. طوری که اگر بورا از او گرفته شود او زمان زیادی نمی تواند شامانیزه گردد و متعاقب آن بزودی می میرد. با توجه به خطرات مربوط به از دست دادن طبل، آنرا از دیگر شامانها و ارواح دشمن پنهان نگه می دارند. بویژه اینکه بورا تماما سفید رنگ یا قرمز رنگ با خال های سفید بوده که معرف اسب خالدار می باشد.

بیشترین تصاویر بورا که در طبل های تله اوت وجود دارد مربوط به خدایان متعدد قبیله هست. گفتنی است که این باور عمومی در منطقه نیز هست که الهه هر قبیله سوار اسب خاصی می شود. بنابراین بورای قبیله "یوس" به رنگ زرد مایل به قرمز روشن است. مال "ماندو" هاسیاه بود. اسب "مرکیت" ها برنگ زیتونی- قهوه ای روشن می باشد و مانند اینها. در حقیقت این بوراها ترکیب قبایل "شور" و "تله اوت" را هویدا می سازند. مشابه اینها "کاچین" ها و "ساگاها" مدعی اند که ارواح دامنه کوههای "سایان" از طریق رنگ اسبهایی که سوار می شوند، از همدیگر متمایز

می گردند. اما با همه این احوال اسب ها برای خدایان خاصی قربانی می شدند. طوری که اولگن خدای تله اوت یک اسب طلایی داشت و روح کوهستان صاحب یک گوزن نر سه ساله بود. (لازم به ذکر است که مردم تله اوت و شور فقط اسبهای کم مو پرورش می دادند). در واقع برخی از طبل های تله اوت منقوش به تصاویر ارواح ثانوی متعلق به ارواح زمین هستند که سفید رنگ می باشند. کمیت هایی که بنظر می رسد از یک شامان به شامان دیگر متفاوت است.

روی قسمت پایین تر طبل های "بارابا" قورباغه ای با پاهای بلند نقش زده شده است. از اینقرار قورباغه از نظر "تله اوت ها"، "کوماندین ها" و "شور"ها بمثابة دستیار شامان تلقی می گردد و قادرند که آنها را درسرگردانی یاری دهند. زمانی که یک شامان "کوماندین" به اولگن قربانی هدیه می کند گوشت قربانی در ظرف ساخته شده از پوست درخت غان و توسط روح قورباغه یا "پایا" برای روح حامی قبیله ارسال می شود. این ظرف مملو از نوعی آبجو بکار رفته در مراسم قربانی بوده و در این مراسم پای قورباغه به عنوان نگه دارنده آن عمل می نماید. حال اگر رخنه ای در این آیین رخ دهد، "شورها بر این باورند که احتمال دارد قورباغه بواسطه شامان به هستی متعالی رسیده باشد. همچنین در روی طبل "شور"ها قورباغه شش پا دارد. اما با این وصف تصاویر قورباغه نه بر روی طبل شامان های "آلتای کیزی" که روی کت هایشان نقاشی می شود.

اعتقاد بر این بوده است که میان نشانه های پرستش نیای قبیله با ستایش منشاء حیوان فوق، بطرزی مستقل از زمان، رابطه ای وجود داشته باشد. از اینقرار زمانی قبیله حیوان حمایت کننده خویش را داشته و از اینرو تصویر آن را روی طبل هایشان ترسیم کرده اند. اما زمانی که از حدت و شدت پرستش قبیله کاسته می شود و یا شامان کلان برای قبایل متعدد دیگری فعالیت می کند، واضح است که این مسئله باعث انحطاط

تدریجی سنت های اصیل قبیله ای می گردد و بر این اساس هنگامی که از طبل یک قبیله برای اجرای مراسم در قبایل دیگر استفاده می شد، برای شامانیزه شدن آنها می بایست تصاویر حیوانات مقدس قبیله از روی طبل زدوده شود.

پیش از شامانیک شدن و برای احترام نهادن به یک روح معین، اسب وی را گرفته و به آن افسار میزدند. در غیر اینصورت ممکن بود روح از سوار شدن در بورای متعلق به خود اجتناب ورزد. بدین ترتیب بورای "ارلیک" بوسیله "پوروچی خان" محافظت می گردید. بر این اساس قبل از اینکه شامان بتواند اعمال مربوطه را انجام دهد، او مراسم ویژه ای را طی می کرد که شامان را قادر می ساخت که اسب متعلق به پوروچی را تصاحب نماید.

معمولاً زین حیوان شامان نشاندهنده وجود شاخدارانی مثل گوزن شمالی یا الک می باشد. طبل های آلتای کیژی تصویر قوچ مانندی را نشان می دهد که سه شاخ بلند دارد. قابل ذکر هست که در هر طبل همیشه نقش سه عدد بورا موجود است.

درخت غان تنومند از جمله درختان برگزیده ای است که در میان "شور" ها نقش مهمی دارد، بطوری که دسته طبل و همچنین قسمتهای چوبی محراب قربانگاه و مخصوص ارواح برتر از چوب درخت غان درست شده است. درخت غان تنومند، زمین و آسمان را بهم پیوند می دهد و زمانی که شامان به طبقه نهم ابرهای مجاور صعود می کند در واقع وی به نوک درخت غان که فراتر از ابرها قامت افراشته، عروج می نماید. و از آنجا نیز شامان از طریق دو ریسمان ابریشمی موازی متصل شده به آسمان، صعود خود را ادامه می دهد. گفتنی است که قسمت بالایی درخت غان تا ابد پوشیده از برف می باشد و اگر شامان با شاخه های برفی آن برخورد نماید، به زمین فرومی افتد. این درخت بر فراز "دریاچه شیر" موهومی شرق ایستاده و یا در روی کوهستانهای سر به فلک کشیده رشد می کند.

ترکان سبیریایی "چولم" لباس ویژه ای برای شامانی شدن ندارند. هر چند که پوشیدن چکمه های آهنی برای فراخوانی و یا بیرون راندن ارواح - از طریق کوبیدن پاها بر زمین - در میان آنها ضروری می باشد. بدین ترتیب شامان تکه پارچه ای منگوله دار را بر روی پیشانی و در دور سرش می بندد بطوری که دو انتهای پارچه چشمانش را می پوشاند. در واقع پارچه در مراسم دینی جایگاهی مستقل داشته و بواسطه آن ارواح فراخوانده می شوند. زمانی که دستهای شامان مشغول است، پارچه روی شانه چپ او قرار داده می شود چرا که وی از سمت چپ خویش با ارواح رابطه ایجاد می نماید. و در مواردی نیز پیرزنان پارچه های مشابهی را بطرف ارواح تکان می دهند. چولم ها در اینگونه مراسم بجای طبل از جغجغه مقدس استفاده می کردند این ابزار از یک قطعه منحنی شکل ریشه درخت غان درست شده که نه حلقه فلزی با یک سیم به آن متصل گردیده است. تعداد این حلقه ها شاید به شصت عدد هم برسد و این تعداد وابسته به قدرت شامانهایی است که به آن تعلق دارند. در حقیقت هدف از بشکل قاشق در آوردن درخت غان طبل واره، شریک نمودن ارواح دشمن در صرف سوپ گوشت و شراب می باشد. همچنین گفته می شود که قاشق برای اهداف پیشگویی هم کاربرد داشته است.

مراسم ساختن طبل در میان کیت ها

آیین طبل سازی اقوام "کیت" نشان می دهد که از نظر آنها ابزار بمثابة موجودی جاندار انگاشته می شود و بر این مبنا برای اینکه حیوان اذیت نشود وسایلی مانند تراشده به هیچ وجه برای زدودن موی گوزن مورد استفاده واقع نمی گردد. همچنین برای درست کردن قسمتهای فوقانی طبل یعنی حلقه های چوبی و نیز دسته ها، آنها از درختی بریده می شوند که از ریشه قطع نشده است. علاوه بر آن همه تراشه ها نیز

جمع آوری شده و به جنگل منتقل می گردد. در واقع آنها را جایی در داخل گودی کناره شرقی درخت غان می ریزند (این اعمال مربوط به آیین روح دهی می باشد). ترکان جنوب سبیری و "سلکوپ" ها بر این باورند که حیات شامان به همان میزان که به تشریفات مربوط به روح دادن مربوط می شود، به شرایط طبل او نیز وابسته است، طبلی که معمولا در الکل خیسانده می شود.

امروزه هر چند که در شامانیزم های مردم سبیری تفاوت هایی بچشم می خورد، اما در باور تمامی آنان طبل بعنوان ترجمانی از کل کره زمین، از جایگاه ویژه ای برخوردار است. بنابراین شامان بواسطه طبل و از نزدیک با جهان هستی و با ریتم های کیهانی مربوط می شود. محور و مرکزیت در روی طبل های سبیری علامتگذاری شده است. همچنین مرکز طبل های قبایل "ائونکی" که "روآد" خوانده می شود، بمثابة سوراخ ناف جهان هستی تلقی می گردد.

مرد "خاکاسی" معتقد هست برای هر یک از اهالی قبیله که در قلمروهای ناشناخته قرار می گیرند، خط عمودی موجود در میان پوشش چرمی طبل بمثابة خطوط راهنما عمل کرده و در خدمت آنها قرار می گیرد. بدین ترتیب طبل های ائونکی توسط شامانها بطرف شمال جهت گیری شده اند. و نیز "پلی آد" ها در هنگام بهره برداری از طبل به عنوان جهت یاب، سوراخهایی را در روی طبل های "نگاناسان" علامتگذاری می کنند. بهر حال باید اضافه کرد که با آغاز عصر مدرن کشیشان مسیحی متعصب، صدها طبل را سوزاندند. هر چند که قبلا به آنان گفته شده بود که از آن طبل ها به عنوان قطب نما استفاده می کنند.

در روی طبل های "چلکان" ارواح یاریگر شامان معمولا بشکل انسان و یا بصورت بز کوهی یا گوزن شاخدار شمالی ترسیم شده اند. دسته های برخی از آنها نیز بشکل انسان بوده و احتمالا بیانگر روح شامان بزرگ می باشد. در روی طبل های "نانای"،

"اودنگی" و "تنگیدال" یک جفت مار نقاشی شده که محافظت از زمین را بعهده دارند. همچنین روی بخش های بالایی طبل های "خاکاس" و "تله اوت" نقش خرسی بزرگ در هیئت شکارچی و نیز خوشه های پروین - که در میان آنها ستارگان واقع شده اند - رسم گردیده است. طبل های سلکوپ تصاویر مارمولک و درخت جهان را در روی خود دارند.

زمانی که یک شامان "تووانی" به قسمت تحتانی طبل اش ضربه می زند، معنای آن اینست که با جهان زیرین و همچنین مختصاتی که وی به "ارلیک" می گوید، سروکار دارد. و وقتی قسمت فوقانی طبل را می کوبد در حقیقت وی با "اولگن" خدای آسمانها سخن می گوید. بنابراین دسته طبل "تووان" تصویری از تجسم جهان به عنوان الوهیتی دوقلوست. ارواح نقش شده در روی طبل های کاپچن نیز بشکل یک فاخته، پرندگان سیاه و سفید، گرگ، خرس، سگ، گوزن شمالی، بز کوهی، اردک ماهی، قورباغه ها، مارها، مارمولک ها یا مردمی بوده اند که سوار اسب های قرمز یا سیاه شده اند.

طبل های لاپ، سامی و تاتار

"لاپ" ها از طبل برای پیشگویی استفاده می نمایند. به این صورت که آنها با اجرای روش ساده پرتاب چوب طبل به هوا، کار غیبگویی را انجام می دهند یعنی مشابه آنچه که تونگوس عمل میکند. بدین ترتیب که چگونگی موقعیت چوب طبل پس از افتادن به زمین، پاسخ به پرسش های مطرح شده را تعیین می کند. چوب های طبل تونگوس از درخت کاج در حال حیات بریده می شود که به حرمت درخت "توئوری" زندگی را ترک می کند. این طبل ها با تصاویری از درخت جهان، خورشید و ماه، رنگین کمان، اسب قربانی، جهان زیرین ارلیک با هفت پسر و هفت دخترش و سایر موارد

منقوش شده اند. معمولا در این طبل ها سه منطقه کیهانی یعنی آسمان و زمین و جهان زیرین و نیز مسیرهایی که شامان سفر می کند، ترسیم گشته اند. این مفهوم "سه منطقه کیهانی" در تفکر شکارچیان عصر حجر نظریه ای ریشه دار محسوب می شود.

طبل های شامانی نوع اسکاندیناوی یکی از مهمترین فنون جذبه (و نیز پیشگویی) مردم شمال اورآسیا بحساب می آید. این طبل ها تا نیمه دوم قرن نوزدهم کاربرد داشته است تا زمانی که سرانجام میسیونرهای مسیحی بطور منظم بسیاری از آنها را نابود کردند. اما خوشبختانه مردم سامی در آن وقت برخی از ابزارهایشان را مخفی کردند که اکنون همه آنها در موزه "نوردیک فولک" استکهلم بنمایش گذاشته شده است. اشکال نمادین روی این طبل ها در زمینه خونین حک گردیده اند. گفتنی است که برخورداری از دانش شامانیزم و سمبولهای مربوط به آن و برخی دیگر از معلومات شامانها برای سازندگان طبل لازم بوده است.

باید افزود که طبل های اقوام سامی و تاتار بیش از طبل های سایر اقوام اروپای شمالی از دکور و آرایش بهره مند بوده اند. معانی نمادها در طی اجرای اعمال دینی بوسیله شامانها تفسیر می شده اند. از جمله اشیاء فلزی مثلثی شکل که روی طبل قرار داده شده و بر اساس موقعیتشان در رابطه با تصاویر و خطوط روی ابزار فوق تعبیر می گردیده اند. اشکالی که مردان شکارچی، مردان نشسته در قایق، موجودات اسطوره ای، نقوش، کوهها، دریاچه ها، گوزن شمالی یا الک، درختان، دام ها، سلاح، روباه، گربه های قطبی، کاج، سمورها، سنجاب ها و پرندگان گونه گون را شامل می شده است.

نهایت اینکه قابل ذکر هست که طبل ها در گودترین گوشه چادر لاپ نگهداری شده و زنان حق تماس با آنها را نداشتند.

آینه ها

همه لوازم شامانی بنوعی با معانی نمادین پیوند خورده است. در حقیقت تمامی اشیاء مربوط به شامان مقدس می باشند. چرا که این اشیاء در ارتباط با خودشان و نیروهای ماورای طبیعی هستند. آنها همچنین با قدرت نفس و روان مربوط بوده و از این حیث برای تازه واردین بسیار خطرناکند. برای مثال عبرانیان کوه سینا را بخاطر اقامت خداوند در آن، محترم می شمردند و آن را بقدری پاک و مقدس می دانسته اند که این کوه برای هر کسی که بدانجا می رفت و یا حتی مرزهای آن را لمس می کرد، کشنده محسوب می شد. (اکسودوس ۱۹، ۱۲، ف، ۲۱ ف ف). در همان اثر (۳۳، ۲۰، ۲۳) خداوند می گوید: شما نمی توانید مرا ببینید چرا که هیچ انسانی وجود ندارد که مرا ببیند و بتواند زنده باشد اما شما مرا از پشت سر خواهید دید. در واقع مفهوم تقدس کاری با اخلاق و یا اصول اخلاقی ندارد اما با باور به رابطه اشخاص معین، جادوگران، حیوانات، مکانها و اشیاء با ماورای طبیعت در ارتباط می باشد اموری که آنها را جدا از امور دنیوی و اشخاص و اشیاء غیرمقدس فرض می کنند.

آینه های فلزی اقوام "نانای" بنام "تولی" تاثیرات گسترده چین-منچوری را در اوایل هزاره دوم پیش از میلاد در سراسر سیبری جنوبی نشان می دهد. این آینه ها منعکس کننده اعمال خوب و بد قبیله بوده و به همان میزان در زمان شامانیزه شدن، شامان را از شر آسیب های دشمنان - که متوجه روح یاریگر او که ساکن در آینه بود- محافظت می کردند. البته دومین آینه هم سکونتگاه نفس یا روح بوده است.

برخی از اسناد ثبت گردیده در اوایل دهه ۱۹۷۰ و توسط شخصی به اسم "کیله پولوکتو"، گویای اینست که اعتقاد بر این بود، که دیسک های فلزی یا آینه ها با ارواح سنگ هایی که شامانها از آنها برای حمل ارواح مردگان به جهان دیگر بهره می جستند، عجین شده است. سنگ ها در تعدادی از فرهنگها مثل "سارا میاس"

همراهی کننده می باشند و بنوعی گارد محافظ مسیر جهان مردگان و "سربروس" یونانی بحساب می آمده اند. در واقع یکی از وظایف شامان ها تعیین تطابق آینه با سگ راهنما و سایر سگ هایی بود که پس از یک جشن بزرگ و به تعبیری "جشن عروسک های ناپاک" - که منبع ارواح مردگان می باشند- برای عازم شدن به جهان فراتر حاضریراق هستند. از سوی دیگر شامانهای نانای برای درمان بیمار، یک شنی یا قالب- روح را در داخل دیسک فلزی قرار می دادند که معمولاً بشکل مدل ها یا پیکره های چوبی انسانواره یا جانوری دارای روح بود. آنها بعداً برای شفای بیمار آینه را روی ناحیه آسیب دیده می نهادند.

بعضی از تونگوها آینه را بمثابة ظرفی برای سایه- روح می انگاشتند. بطوری که شامانها قادر بودند روح شخص مرده را در آن مشاهده نمایند. برخی از شامانهای مغولی اسبهای سفید و مقدس شامانهایی را که در آن انعکاس یافته بودند، می دیدند. در حقیقت این همان اسبی است که شامان ها از آن در هنگام پرواز نشنگی استفاده می کردند. همچنین این شامانها آینه های فلزی خود را از کمر بندشان می آویختند که نمایانگر اسبهای شخصی آنها می باشد. از سوی دیگر گفته می شد که آینه های برنزی از قدرت خارق العاده ای برای محافظت از روح شامان "توان" برخوردار هستند.

آینه های برنزی قدیمی با آویزهای متصل به آن اغلب بوسیله شامانهای تونگوسی مورد استفاده قرار می گیرند. آنان در این آینه هر چیزی را از جمله جهان دیگر را مشاهده می کنند. در واقع آینه نقطه کانونی ذهن شامان می باشد. "برارسنس" آینه را بمثابة مکانی مهم برای ارواح بحساب می آورد. مردم "گلدی" نیز بر این باورند که همه اعمال انسانها در آینه انعکاس دارد. آنها همچنین آینه را جهت حفاظت از خویشان در برابر تیرهای ارواح دشمن بکار می بستند.

از اینقرار در باور شامانیستی به آینه نیروی عظیمی نسبت داده شده است بگونه ای که از نظر این مذهب آینه ها می توانستند آب را خالص و پاک کرده و همه ارواح دشمن را دچار واهمه سازند، از سوی دیگر این ازار قادر است که بیماری و رنج را رفع نموده و محتوا یا جایگزین روح را جهت استفاده از آن برای پیشگویی، معین نمایند. همچنین در پشت آینه های برنزی سنگین ممکن است تصاویر دوازده حیوان نشاندهنده چرخه زمان، نقش زده شده باشد و با گیره ابدی بودایی چینی نقاشی شود. بهرحال اکثر آینه های شامانها بیانگر گستره عقل و هوش وی هستند و تمامی اشیاء از آن طریق قابل دستیابی می باشند که از جمله می توان به اشیاء طبیعی مثل خورشید، ماه و ستارگان اشاره کرد و گمان بر این است که همه اینها جذب بدن افراد می شوند.

در میان "گیلیاک" ها و "اولچی" ها طبل و کمر بند مهمترین قسمت های لوازم شامان می باشند. کمر بند از چرم سنگین و آراسته شده با انواع آویزهای فلزی و مسی، ساخته شده و در طی اجرای اعمال شامانی با سر و صدای بلند خود را می نمایند. در واقع بزرگترین قطعه آویز یک صفحه بزرگ مسی هست که در روی آن نقوش برجسته آثار "مانچو" بصورت تزینی بکار رفته است.

چوبدستی شامان

چوبدستی شامان تونگوس ممکن است "سر-اسب" و یا "سر-گوزن" باشد بعلاوه تعدادی حلقه های فلزی که به آن متصل شده است. این چوبدستی در زمان سروکار داشتن با ارواح و جهان متعالی کاربرد دارد. سر چوبدستی شامانی یا کوت ها، درلگان ها و تووان ها بشکل انسان تراشیده شده که نمایانگر اجداد آنان می باشد.

برخی اوقات نیز در میان اقوام دائور، بوریات و مغولهای دارهات بجای طبل از چوبدستی استفاده می گردد که بنظر می رسد دارای حرکات جادویی است. در مواقعی

هم چوب دستی های بورییات نمایانگر اسب، مار یا موجود انسانی می باشد که هر کدام از آنها برای نوع خاصی از اعمال شامانی بکار برده شده است. مثلاً برای نشان دادن نوع ویژه ای از سفر، یا به عنوان علامت اقتدار و نیز بمثابة سلاحی برای مجازات مجرمین از آن استفاده می کرده اند.

فصل چہارم

خدایان و ارواح

در انواع مختلف شامانیزم شمار زیادی ارواح شناخته شده وجود دارند. بعداً بمرور زمان نسل بیشتری به آن اضافه گردیده و در مقابل تعدادی نیز به بوت‌ه فراموشی سپرده شده‌اند. بنابراین کمیت ثابتی در این خصوص مشاهده نمی‌شود. و از سوی دیگر این ارواح شخصیت پایداری نیز ندارند چرا که شامانیزم همچون ادیان متکی بر متون مقدس و وحی، حالت دگماتیک ندارند.

ارواح شامانی ریشه در دنیای ماقبل شکارگران چادرنشین و گردآوری کنندگانی دارد که فرهنگ آنان بوسیله حیوانات و نیز موجوداتی شبیه پرندگان پی ریزی شده است. در بین آنها ارواح یاریگر اصلی شامل مرغ دریایی، عقاب، خرس، گوزن شمالی و ماهیان خاویاری هستند. بطوری که مرغ دریایی، هم در سبیری و هم در آمریکای شمالی پرنده‌ای اسطوره‌ای بشمار میرود که در بسیاری از افسانه‌های اقوام فوق حضور دارد. در برخی اوقات روح بزرگ در بدن شامان مسکن گزیده است روحی که متعلق به جدّ وی و یا اسلاف مرده‌اش می‌باشد. چنین گفته می‌شود که ارواح در انتخاب شخص برای جایگزینی شامان را مدنظر دارند. ممکن هم هست که در مواقعی بخاطر داشتن نشانی خاص در روی وی - که خدای اولگن آن را می‌فرستد - بدن او را ترک

نمایند. قابل ذکر می باشد که هم ارواح و هم سایر قوای مافوق طبیعی - که بوسیله موجودات انسانی مورد پرستش واقع می گردند - بمثابة ذات هایی حقیقی فرض می شوند.

مردم قطب شمال تابوهای متعددی دارند که همه آنها متعلق به دسته ای از هیولاهاست، از جمله اربابی که "وال- گشنده" می باشد. در واقع هر کسی که نهنگی را بکشد پس از آن خواهد مرد. در زمستانها این نهنگ های اسطوره ای تبدیل به گرگ شده و گوزن شمالی چوکچی ها را شکار می کنند. همچنین سایر حیوانات هیولایی شامل خرس های قطبی، کرم ها، سوسک ها، پرند ها، و ماهی ها نیز در این ردیف هستند. به عبارتی دیگر ترس و واهمه های دنیای طبیعی در ارواح جهان فیزیکی شامانهای چوکچی انعکاس می یابند.

کیهان چوکچی پنج، هفت یا نه جهان دارد که بر روی یکدیگر قرار گرفته اند. آنها از طریق گودالی به زیر ستاره قطبی می رسند. در حقیقت ارواح و شامانها به این جهان ها سفر می کنند. برخی ستاره ها دنیایی متفاوت از ساکنانش دارند و آسمان دنیایی است که با جهان خاکی ما در تماس می باشد. همچنین در افق - یعنی محلی که چهار دروازه دارد - هنگامی که نقطه ای از آن گشوده می شود، بادها به بیرون هجوم می آورند.

ارواح چوکچی به سه گروه اصلی تقسیم بندی می شوند. گروه اول نامرئی ها هستند که بیماری و مرگ رهاورد آنهاست. این ارواح در جهان سرگردان بوده و به دنبال قربانی می گردند. از سوی دیگر چهره هایشان عجیب و غریب بوده و برخی از آنها فقط یک چشم دارند و در نهایت قربانیان این ارواح حیوانات ناقص می باشند. دسته دوم ارواح سفاک و خونخوار هستند. اینان مخصوصا برای جنگجویانی که سلاح عادی دارند، خطرناکند. چرا که در برابر آنها از کارآیی لازم برخوردار نیستند. گفته می شود که در اصل این ارواح متعلق به قبیله ای از غول ها بوده اند که در

قطب شمال زندگی می کردند. اینها توسط چوکچی ها بسیار در زحمت بوده و از این جهت خودشان را به ارواح نامرئی تبدیل نموده اند. گروه سوم ارواح ممکن است بصورت گیاهان، درختان، حیوانات، یخ پاره ها و امثال آنها آشکار شوند. آنها مزاج ناپایداری دارند و آسانی تغییر شکل می دهند بگونه ای که می بایست با احتیاط با آنان رفتار کرد.

ترکهای آلتایی و بارابا برای مصور سازی و تجسم خدایان در طبل شان به خز حیوان یا پنجه های پرندگان متصل می شوند. همچنین "ارلیک" خدای زیر زمین بوسیله تمامی آلتایی های "سایان" و یا بعبارتی همه گروههایی که بزبان ترکی تکلم می نمایند و نیز اقوام مغول مورد پرستش بوده و همین امر با اشاره به کتیبه های "رونیک" ترکی باستانی واقع در سبیری جنوبی قابل اثبات می باشد. روح محافظت کننده بزرگ آلتایی ها، کتچین ها و تووان ها از کوه مربوط به نیاکانشان برمی خیزد.

بنا به باور بوریات ها، تقسیم بندی سه گانه کیهان شناختی - انسانی بر اساس روشهایی مشابه با طبقه بندی اجتماعی آنان سازماندهی شده است. بگونه ای که همچنان که جامعه بوریاتی به سه بخش اصیل زادگان، افراد عادی و بردگان تفکیک می گردد، ارواح نیز به سه گروه عالی، متوسط و پایین تقسیم بندی می شود. در واقع دو رتبه پایین تر بمثابة میانجی مابین بشر و موجود متعالی عمل می کند و ارواح طبقه متوسط آنهايي هستند که عادی بوده و نیز در خدمت شامان می باشند. ارواح بردگان پایین ترین قسمت را بخود اختصاص می دهند. از سوی دیگر بنظر می رسد که موجودات انسانی ترکیبی از سه بخش بدن، اورگانیزم فیزیکی و کلیت نفس دارای روح باشد و بدین ترتیب روح انسان هم به سه گروه عالی، متوسط و پایین تفکیک می گردد. حال امکان دارد که روح نیاکان قبیله از طریق مردان یا زنان نازل شود، هر چند که نظام جنسیتی بوریات ها معمولاً پدرسالارانه است.

بر اساس سنت اقوام بوریات، ابتدا فقط ارواح خوب و بد وجود داشته اند. سپس خدایان موجودات انسانی را خلق کردند. اینها با خوشبختی زندگی می کردند تا اینکه خدایان متخاصم از شرق، بیماری و مرگ را به زمین فرستادند. اما در همین حین برخی از این خدایان تصمیم گرفتند انسان را یاری کنند و به این سبب آنها را بشکل عقاب و بعنوان شامان فرو فرستادند. اما مردم قادر به برقراری ارتباط با عقاب نشدند و از اینرو پرنده دوباره بسوی خدایان بازگشت. بعداً باز خدایان به وی فرمان دادند که به زمین باز گردد و هدیه شامانیزه شدن را به اولین شخصی که مشاهده نمودند، اعطا کنند. این واقعه برای زنی که در زیر درختی خوابیده بود روی داد که طی آن با عقاب همبستر شد. پس از این تجربه زن توانست ارواح را دیده و بدین ترتیب شامانی معروف گردد. بنابراین عقاب سمبلیزه شده حرفه شامانی است. برخی اوقات هم موجودی متعالی که نمایانگر عقاب می باشد، روی درخت کیهانی می نشیند. درختی که ارواح سرگردان شامان های آتی نیز روی آن قرار دارند. همچنین پره های پرنده برای جایگزینی لباس شامانها مناسب می باشد چرا که در اینصورت آنها بشکلی نمادین خودشان را به درون یک عقاب منتقل می کنند و در واقع در آن حلول می نمایند.

زمانی که شامان آینده قادر به داشتن "روح رویاها" می شود، در واقع این بدان معنی می باشد که وی بر محدودیت ها و شرایط حیات دنیوی انسان عادی فائق آمده و از این پس می تواند با ارواح و خدایان سخن بگوید. هر چند که او تنها قادر به کنترل کردن بعضی از آنها باشد.

در مراسم فراخوان، شماری از خدایان بزرگ مثل "جایوک خان" (خدای دریا)، "کایرا خان"، "بای اولگن" و سایر موجودات اسطوره ای حضور می یابند. شامان بوریاتی تنها زمانی قادر به اجرای اعمال شامانی است که این نیرو بوسیله گروه اجتماعی مربوطه برسمیت شناخته شده باشد و آمادگی لازم برای آموزش و تربیت وی

و نیز تهیه لباس، ملزومات و هدایای نُه بت (آنگونس) مورد پرستش او مهیا شود. کسی که در آینده شامان خواهد شد خودش معمولاً تمایلی برای کسب این موقعیت ندارد و از طرف دیگر ضمن اینکه منفور جمع نیست مورد نیاز اجتماع خویش هم می باشد. با این حال پس از قرن نوزدهم، بوریاتهایی که با شکار جمعی می زیستند هم توسط شامانهای غیرروحانی و هم شامانهایی که لیدر روحانی بودند، رهبری می گردیدند. اما اگر یک شامان مشکوک به افسونگری می شد او را در دم می کشتند. همچنین شامانهای زن و مرد به سیاه و سفید تقسیم می شدند بگونه ای که شامانهای سیاه با جهان زیرین یعنی جایی که از آنجا خورشید بالا می رود سروکار داشته و شامانهای سفید به جهان ماورای غرب یعنی جایی که خورشید در آن غروب می کند، تغییر جهت یافته اند.

ارواح در آشنایی شامانها با حالت "وجد" و نیز تمهیدات مربوط به دستیابی به این حالت نقش مهمی ایفا می نمایند. همچنین آنها جدای از موجودات دیگر الهی و نیمه الهی که از ارواح محافظ صاحب شامان متفاوتند، در اجرای اعمال شامانی دستیار وی می باشند. اکثریت این ارواح بشکل حیوانات و پرندگان هستند. در کل تعداد عادی ارواح آشنا جدای از روح سر که او را در سفرهای نشنگی اش یاری می رساند، هفت تا می باشند. روحی در شکل خرس شامان را در هبوط به جهان زیرین همراهی می کند. و از طرف دیگر شامان سوار بر اسب خاکستری به آسمانها صعود می کند. از سویی هم میزان و تعداد ارواح متعلق به شامان نمایانگر کمیت قدرت وی می باشد در ورای نسلها تعداد ارواح روی هم انباشته شده و بطور سنتی به شامانهای جدید منتقل می شوند.

گفتنی است هنگامی که شامان تووایی می خواهد دشمن خویش را نفرین کند او معمولاً صدای فریاد کلاغ سیاه را درمی آورد. از اینقرار برای بارش باران صدای گاو،

ترساندن مردم صدای گرگ یا جغد، همچنین برای کشف سخن دروغ، انزجار از زن بددهن و نشان دادن قدرت خود صدای گاو نر را تقلید می نماید. افزون بر آن در وقت اظهار شعف و شادی معنوی شامان فوق صدای خرس را درمی آورد.

موقعی که شامان صدای گریه حیوان را ادا می نماید، معمولاً ارواح خودشان را نشان می دهند. روح یاریگر شامان اهل تونگوس یک مار می باشد و بدین ترتیب شامان حرکات خزنده مار را تقلید می کند. همچنین شامانهای چوکچی و اینویت بطرزی نمادین خودشان را به اشکال گرگ، خرس، گوزن شمالی یا ماهی درمی آورند و یا ممکن است برای کسب نتیجه ای مشابه از ماسک حیوان استفاده کنند. در هر شکل اساس بر اینست که آنان شرایط و محدودیت های انسان عادی را پشت سر بگذارند.

در حقیقت از زمانهای پیش از تاریخ در شمار زیادی از فرهنگ ها، این همگامی ارواح با انسانها در هجرت به جهان بعدی در اذهان موجود بوده است. "ساجتان" ها اشیایی می باشند که بخوبی در جهت امیال انسانها ترتیب یافته اند چرا که روح بزرگ در آنها زندگی می کند و براین مبنا تا زمانی که توسط شامان مَهر معنویت بر روی آنها زده نشده باشد، همه صفات شامانها در زمره ساجتان ها قرار می گیرند. در هنگام سفر، ساجتان ها در درون جعبه های گرد و کوچک پوشیده از پوست گوزن وحشی و در واقع روی چرخ دستی که بوسیله گوزن خالدار یا سفید- این نوع موجودات حیوانی برای شامان ها مقدس هستند- کشیده می شود، حمل می گردند. در زمستان ها این جعبه ها بجز وسایل متعلق به زنان - که ناپاک هستند - بهمراهی دارایی خانواده نگهداری می شوند. از طرف دیگر گوزن مخصوص کشیدن ساجتان ها افساری دارد که با مهره های گلمیخ دار منقوش شده است. نهایت اینکه باید گفت ساجتان ها توسط جوانترین فرزند خانواده به ارث برده می شود.

شامان های خرس بوسیله روحی بنام "کوجس" که در روی زمین بسر می برد، حفاظت می کردند. آنها با روح اصلی زمین که در ناف عالم زندگی می کند، همراه می باشند. روح زمین شامانها را مجهز به ارواح یاریگری ساخته که از جمله آنها زنی آفرینشگر می باشد که در داخل جنگلی پوشیده از کاجهای سیاه زندگی می نماید. این جنگل در حقیقت جایی است که شامان می تواند در آنجا در میان جذبه ها پنهان شده و نیز اغلب داراییهای وی بصورت نمادین در آن نگهداری شود.

ارواح وایرقت

ارواح خیرخواه و ماورای طبیعی، موجودات "وایرقت" خوانده می شوند. یک وایرقت مخصوص نشاندادن خورشید در هیکل مردی است که لباس روشن بتن نموده و سوار سنگ ها یا گوزنها شده است. ماه نیز به عنوان مردی تصور می شود که برای به چنگ آوردن اشخاصی که به او خیره گشته اند، کمندی را با خویش حمل می کند. ماه توسط شامانها و از طریق جادو و طلسم احضار می شود. همچنین گوزن شمالی چوکچی تعداد زیادی از این موجودات یا ارواح را با خود دارد که مانند موجود یا گوزن شمالی، مخصوص وایرقت بوده و فراتر از گله گوزنها انگاشته می شود. بدین ترتیب مردمانی که وابسته به دریا هستند، بعضی گوزن موجودات دریایی یا (آنکا- وایرقت) دارند که مهمترین آنها "کِرت کون" و همسرش می باشد. آنان با چهره هایی سیاه در یک خانه بزرگ شناور زندگی می کنند و پوشش سرشان عبارت از نواری دور سر است که بگونه ای عجیب و غریب ساخته شده و ردای سفید رنگی به تن می کنند که از دل و روده گراز دریایی درست شده و با تعداد زیادی از منگوله های کوچک تزئین گردیده است. بعلاوه برخی از مخلوقات مشابه گراز دریایی مثل مادر گراز دریایی دارای دو- عاج بوده و در ته دریا بسر می برند. حتی بادهای هم

بمثابه ارواح نگریسته شده و از طریق جادو می توانند احضار شوند. از سوی دیگر ارواح بادهای محلی غالب، رئیس این ارواح تلقی گردیده و همچنین ارواح چادرها و خانه ها هم وجود دارند که بخش کوچکی از قربانی های مهم را دریافت می کنند. از گونه های سایر ارواح آنهایی را می توان نام برد که قارچهای توهم زا را شامل می شوند.

همه جنگلها، درختان، آبها و حیوانات ارواح یا صاحبانی خاص خودشان را دارند که با اتکا به آنها حرکت می کنند. به عبارت دیگر این درختان، حیوانات و غیره بمثابه کشتی هایی هستند که ارواح در آن ساکنند. در اینجا هم ارواح و هم حیوانات صورت انسانی بخود می گیرند. برخی وقتها جغد ها و قاقم ها به جنگجویان تبدیل می گردند. حال گفتنی است که هر چند حیوانات قادرند شخصیت انسانی بخود بگیرند اما آنها بعضی از خصیصه های حیوانی شان را حفظ می نمایند بطوریکه برای مثال روباه- زن بویی زنده دارد و غاز- زن غذای حیوانی نمی خورد بطوری که در اینجا می توان شباهتهایی را با ارواح- روباه همه جا حاضر زاین باستان مشاهده نمود.

در برخی از مناطق بوریاتی، روح محافظ شامان ها "دایان درخی" نامیده می شود که خود اسم زیارتگاهی در شمال مغولستان است. در این منطقه سنگ مخصوصی وجود دارد که تجسم روح فوق بوده و وظیفه آن حفاظت از اجداد و نوزادان می باشد. بوریات ها پنجاه و پنج روح غربی خوب و چهل و چهار روح شرقی بد دارند. کوه ها، جنگل ها، رودخانه ها، دریاچه ها، دره ها، ستارگان، خورشید و ماه همگی صاحب روح می باشند اما هر کدام الهه یا صاحب خودش را دارد. قابل اشاره هست که قبلا باور بر این بود که این ارواح راهنما و محافظ انسانها هستند و تمامی نود و نه تنگريس در قالبهای شخصیتی اتمسفر یعنی تند، روشن، موج، مرطوب، گرم، سرد و از این قبیل نمودار می شوند.

تنگریس سفید از روزنه دربی رو به پایین، به روی زمین می نگرد تا ببیند که انسانها چگونه رشد می کنند. حال اگر بدبختی هایی رخ داده باشد آنها برخی از فرزندانشان مثل "خاتس" را برای کمک به زمین می فرستند. اگر هم زمانی که درب باشکوه باز است فردی از آن به بیرون نگاه کند به زمین افتاده و آن شخص خوشبخت می شود. بعلاوه در میان بوریات ها مرسوم است که در مکان های مقدس برای حرمت نهادن به ارواح طبیعت یا "آبو" توده های سنگ را روی هم می چینند. نهایت اینکه شامان های سیاه بوریات به خدایان جهان زیرین و شامان های سفید به الهه های آسمانی خدمت می کنند.

آداب و رسوم تایلاگان

در اعصار کهن و در میان اقوام معتقد به دین شامانیزم، معمولا برای گریز از خشم ارواح دشمن مراسم تقدیم قربانی اجرا می گردید که متداولترین این آیین ها "تایلاگان" نامیده می شوند. در این مراسم برای ارج نهادن به ارواح قبیله، در مکانهای معنوی مربوطه مراسم عمومی قربانی انجام می گیرد. البته این رسم باستانی در پس از انقلاب روسیه و متعاقب آن اشتراکی شدن کشاورزی، به میزان زیادی از میان رفت. ولی در ژوئیه ۱۹۶۰ توگوتو در محل اولوی اولوس پارک ملی اوست-اوردین توانست در در میان بوریات ها و در یکی از این آیین ها حضور رسانده و آن را در اثر خویش "شامانیزم در سبیری" توصیف نماید (هوپال، ص ص ۲۶۷ ف ف.).

آیین تایلاگان به مردان تئو الی دوازده ساله تا افراد مسن سپرده می شود که همگی آنها بوسیله شامان هدایت می گردند. بدین ترتیب هر یک از خانواده ها تمامی اقلام از جمله فنجان، سبد و گوسفند را تهیه و می کند. فنجان ها توسط دود تقدیس می شود، دودی که از سوختن پوست شاه درخت یا همان "زادو" بدست می آید. این آیین در

واقع مشابه کارکرد "مجمر"ی است که در دست کشیش اورتدکس قرار داده می شود.

شامان و افراد مسن، آراک یا ساسالی (نوعی از "کومیس") را بدون استفاده از هر گونه ظرفی می نوشیدند و پس از آن مراسم با احضار روح محافظ مورد نظر آغاز می گردید که با وجود اینکه کمک آن مابه ازای خارجی نداشت اما برای برای اطمینان از موفقیت روزافزون و نیز تغییر جهت در مسیر زندگی خوب و طولانی، ضرورتی تام داشته و شانس بایداری را بیشتر می کرد. بعد از ذکر نام اهدا کننده قربانی و همچنین کسانی که در حال ثانگویی می باشند - و معمولاً خدای خاصی را پرستش می نمایند- شراب برای استفاده روح به هوا پاشیده می شود و مخاطبان کاسه هایشان را به هوا پرت می کنند. آنان بر این باورند که افتادن کاسه بزمین باعث روی آوردن شانس به صاحبش می گردد.

دومین مرحله آیین تایلاگان شامل قربانی کردن یک مادیان است که با دردناکترین روش ممکن و با قرار دادن چیزی در پشتش کشته می شود. به این صورت که پاهای مادیان بوسیله پنج تا شش مرد بسته شده و سپس یک دست و یک پای اسب در یک جهت نگهداشته می شود. هنگامی که دست و پای دیگرش در مسیر مخالف قرار گرفت، شکم مادیان بریده شده و یکی از مردان دست راستش را وارد شکم اسب کرده و بعد از ایجاد شکاف در دیافراگم، آنورث را پاره می نماید. در مرحله پایانی مراسم قربانی، پوست چرمی و سُم های اسب را آویزان و گوشت آن را آب پز کرده و بطور جمعی می خورند. گفتنی است که در آیین تایلاگان بزرگ معمولاً چهار تا هشت مادیان قربانی می شوند. این رسم در سال ۱۹۶۰ در منطقه ایرکوتسک با مهارت و استادی کمتری انجام می گرفته است. به این شکل که قربانی به کوهی انتقال می یافت که قبلاً سنگی بزرگ بنام سنگ پیرمرد کوهستان در آن موجود می باشد.

شرکت کنندگان در وضعیتی صلیبی یا نیمدایره نشسته و رئیس هر خانواده رو در روی آنان قرار می گیرد.

ارواح کوریاک

"کوریاک" ها موجودات آسمانی کم شماری را صاحب هستند که علت آن را شاید بتوان به تعصب کمونیست های روسی منتسب کرد. اینطور بنظر می رسد که بسیاری از خدایان پیشین آنها در درون وجود متعالی منفردی ادغام شده اند، بنحوی که از دخالت آنان در امورات انسانها نشانه های زیادی بچشم نمی خورد. ولی اعتقاد بر اینست که در زمان مرگ ریال افراد بسوی وی رهسپار گشته و به موضع ها و تیرهای سکونتگاه او آویزان می شوند. تا اینکه برای آنها زمان تولد دوباره فرا رسد. از اینقرار طول زندگی آتی هر یک از آنان بوسیله تسمه چرمی مشخص می گردد. "بیگ راوان" یا کلاغ سیاه بزرگ (کویکیناکو) بر امورات انسانی ناظر هست و بدین ترتیب تصاویر کلاغ مانند اسطوره های سیبریایی شمال شرقی، در اسطوره شناسی اقوام "آمرایندیانیز" های شمال غربی هم بچشم می خورد. از طرفی کلاغ سیاه بمثابة پرنده ای نگریسته می شود که در واقع پوشش کلاغ را بتن نموده است. همچنین بنظر می رسد که این پرنده دارای نوعی منبع سرشار فولکلور است که در خصوص اطفاء حریق مردم را آموزش می دهد. یا اینکه نحوه گرفتن حیوانات خشکی و دریا و نیز حفاظت از خود در برابر ارواح دشمن را به آنان یاد می دهد. گفته می شود کلاغ سیاه بعدا ناپدید می گردد و برخی معتقدند که وی باتفاق خانواده اش به درون سنگ رفته و در حقیقت تبدیل به سنگ می گردند. بعضی ار کوریاک ها بر این باورند که صاحب دریا یک زن می باشد و به تعبیری خود دریا یک زن است. همچنین به نظر آنها ارواح ائویل یا شیطان "کالانو" نامیده می شوند که قبلا قابل مشاهده بوده ولی این امر مدت زیادی نپاییده است. از سوی دیگر این

ارواح شیطانی پر شمار بوده و قادرند شکل و اندازه خودشان را به دلخواه تغییر دهند. باعتقاد آنها اشیای خانه، قسمتهای مختلف منزل و حتی مدفوع آنان یک هستی و نشانه ای از صاحبان خویش را دارند. بعلاوه از نظر این اقوام فریاد یک حیوان، صدای طبل و سخن انسان وجودی جدای از ذاتهایی دارد که آن را تولید می کنند.

کوریاک ها در خصوص گوزن شمالی از گرگ ها واهمه دارند چرا که آنها خطری بلاواسطه برای گله گوزنها محسوب می گردند. بر این مبنا کوریاک ها به گرگ نیروهای مافوق طبیعی نسبت می دهند و بر این باورند که گرگ های بسیار خطرناک آنهایی هستند که در برخی اوقات بشکل انسان درآمده و غیرقابل مشاهده می شوند. از طرف دیگر نظر بر اینست که صاحبان ثروتمند گوزن، روسای مقتدر منطقه توندرای می باشند و آنان مخصوصا از افرادی که گرگها را می کشند، انتقام می گیرند. چرا که گرگ مظهري از روح شامان نیرومند می باشد همانطوری که مظهري از روح دشمن نیز تلقی می شود.

"یکوآ" اولین گروه از سه نوع ارواحی است که شامانهای یاکوت را همراهی می کنند. آنها بشکلی پنهانی زندگی می نمایند تا اینکه برفها ذوب شوند و زمانی که از نهانگاه خویش بیرون آمدند در آن حوالی سرگردان هستند. قابل ذکر است که خطرناکترین "یوآ" ها آنهایی هستند که شامان را همراهی می کنند و در مقابل، ضعیف ترینشان ارواحی می باشند که با سگ ها همراهند. از سوی دیگر نیرومندترین یکوآ ها با گاوهای نر، گوزن ها و خرس های سیاه درمی آمیزند. برای مثال زاغ نوعی یکوآی بد است، و نیز عقاب و گاو نر پُر مو جنگجویانی اهریمنی دانسته می شوند. در واقع این صفت برای شامانها بسیار چالوسانه محسوب می گردد. و نهایت اینکه ارواح یکوآ تنها برای جادوگران قابل رویت هستند.

در بین "آینو" های ژاپن این موجود متعالی "کوتان کارا کاموی" خوانده می شود که سازنده مکانها و جهانها و نیز مالک بهشت و آسمان است. از جمله اسامی دیگر آن می توان به تونتو، پیلار و آپهولدیر بمعنای آفریننده اشاره کرد. البته خدایان فرعی تری نیز وجود دارند که برخی از آنها خیرخواه بوده و اندازه شان دو برابر یک شتر می باشد. "واکا-اوش کاموی" خدایان زن، بهاران، چشمه ها، دریاچه ها و آبشارها هستند. زنانی که بر ماهی ها نظارت داشته و نیز نظاره گر دهانه رودخانه ها و محل هایی می باشد که در آنها آب شور و شیرین درهم آمیخته و چپواش اکوت مات نام گرفته است. همچنین خدای شر آنها "ساراک کاموی" خوانده می شود که در این میان ساراک نشانگر مرگ تصادفی ناشی از غرق شدن یا فاجعه های مشابه دیگر است. قوانین الهه خورشید فراتر از هر چیز خوب می باشد. از سوی دیگر یک الهه خدا-ماه هم وجود دارد و بنظر می رسد که خدایان دیگر در این جسم روشن ساکن هستند و از اینرو خسوف ترسناک تلقی می گردد. کهکشان راه شیری رودخانه خدایان بوده و در آن خدایان بمنزله ماهی می باشند. الهه آتش ساکن در آتش است هرچند که خود آتش پرستیدنی نیست ولی او هم بدنش را گرم می نماید و هم شفاعت می باشد. در هر حال این الهه هراسان است چرا که انگیزه های پنهان در ورای فعالیت ها و سخنان مردان را می فهمد. و بدینگونه اعتقاد بر اینست که خانه و تمامی افراد، ارواح محافظت کننده خودشان را دارند.

خدای ساموید

خدای بزرگ ساموید "نایم" یا "ایلهنومبارته" نام دارد که در معنای حقیقی اش بخشنده حیات بوده و حاکم بر زمین و آسمان می باشد. هرچند که او زمین را بدین سبب ندیده است که مبادا به آن آلوده گردد اما وی معمولاً خود را در طوفانها، باران و

برف نمایان ساخته و نیز کاملاً متفک از امورات انسانی باقی می ماند حال اگر هم بخواهد با این مسائل رابطه داشته باشد، از طریق ارواح عمل می کند.

خدایان ووقول و خانتی و ارواح مانسی

"ووقول" ها دو دسته از خدایان را می پرستند آنهایی که رحمان و بخشنده اند و "نوخ- توروم" نام دارند و آنانی که بدخواهند و "خول" خوانده می شوند. در کل به عقیده ووقول ها خدای متعالی و آفرینشگر یا "کورس توروم" در واقع جد پدری همه موجودات الهی دیگر است. او همچون یهوه عبری برای موجودات انسانی نامرئی بوده و هرگز به زمین هبوط نمی کند. در عوض پسر ارشد خویش نوخ- توروم را می فرستد که شبیه مردان بوده و مشابه خدایان لباسهای درخشان درست شده از برلیان بتن می کند (س- ف خدای نامرئی مسیحی). همچنین او بدون حمل هرگونه سلاحی و فقط بمدت یک هفته برای مشاهده نحوه زندگی انسانها از این فاصله دور به زمین آمده و در آنجا ساکن می شود. و بدین ترتیب گفته می شود که هر وقت مردم بخاطر بارش باران و یا روشن شدن هوا به وی عبادت می نمایند، او به برادر جواترش "ساخت- توروم" فرمان می دهد که در میان ابرها ساکن گردیده و هر آنچه را که لازم باشد انجام دهد. برادر کوچک برای حمل بشکه های آب گوزنهای شمالی را بکار می گیرد و وقتی آنان را شلاق می زند گوزنها بحالت جهش بدانسوی که فرمان داده شده است، رهسپار می شوند. یعنی به محلی فراتر از آنجائی که در آنجا آب بمتابه باران فرو می ریزد. موجودات بدخواه یا همان خول ها، قادرند که تغییر شکل یابند. آنها بسیار بلند بالا تصور شده و سرشان کله قندی ترسیم گشته است. از سویی احتمال دارد که این موجودات انسانها را بکشند و گوشت آنها را بخورند. از دیگر الهه ها "ویت خون" هست که در آب زندگی کرده و بر ماهیها حکمفرمایی می کند.

توسط خان تی ها و مانسیس ها تمثال های ارواح در جنگل و در مکانهای مقدس نگه داشته می شوند. در این محل مردان بصورت دوره ای برای انجام مراسم ویژه گرد هم می آیند که از جمله این مراسم می توان آداب دفع امراض را نام برد. در این رسوم قبیله ای اسب، گوزن شمالی و دیگر حیوانات قربانی شده و بمنظور تغذیه ارواح، تمثال های آنها را به خون آغشته می کنند.

گفتنی است که کیهان شناسی تونگوس مبتنی بر سه جهان می باشد؛ جهان فوقانی موجودات متعالی، جهان وسطی یا زمین و جهان زیرین یا دنیای ارواح مرگ. تمامی این جهان ها توسط یک رودخانه بهم مربوط گشته و تمامی طبیعت از طریق این نیروهای مرموز و ارواح بیشمار حیات و شادابی کسب می کنند.

فرا خوانی یا دور کردن ارواح معمولا توام با افسون و از طریق تحریک روان خویشتن خویش صورت می گیرد. از اینقرار در زمانی که در پذیرنده ای مشابه حالت خلسه آگاهی رخ می نماید، در اینصورت اشیاء بدانگونه که واقعا هست بوسیله او درک می شود. همچنین قابل اشاره می باشد که برای جهان اظهار شامانیک بیشترین پذیرنده وجود دارد. از طرف دیگر احضار یا دور کردن توام با افسون ارواح کاتارتیک نامیده می شود. یعنی طریقی که این باصطلاح خواب مصنوعی و تلقین، به شامان ها و همینطور مخاطبین آنها این اجازه را می دهد که حالت های جایگزین هوشیاری را تجربه کنند. البته این احساس ها در سطوح دیگری از هستی و روابط فی مابین انجام می گیرد. هر چند که بدون عقیده قاطع مخاطبین به جهان ارواح، شامان در اعمال خود موفق نخواهد شد. همچنانکه عیسی مسیح قادر نبود به افرادی که به قدرت وی باور نداشتند، شفا دهد.

ارواح سایه

روح کمک کننده اقوام لاپ، "سونه جه" یا سایه نام دارد. همچنین ماهی سایه، گوزن شمالی سایه و مارهای سایه وجود دارند که شامانها را در سفرشان به جهان زیرین - که بمنظور آوردن ارواح در حال مرگ یا ارواح ربوده شده صورت می گیرد- همراهی می نمایند. از اینقرار هنگامی که یک حیوان سایه در بحبوحه جنگ زخمی شده و یا کشته می شود به تبع آن شامان هم رنج مشابهی را احساس کرده و یا می میرد. در این خصوص سخنان سِر آرتور ادینگتن برنده جایزه نوبل فیزیک معروف هست که می گوید: زمانی که مرکب سایه روی کاغذ سایه جاری می گردد سایه آرنج من روی یک میز سایه استراحت می کند..... این اعترافی است به اینکه علم فیزیک با جهان سایه ها سروکار دارد. در واقع گفتنی است که دنیای سایه ها فقط یکی از پیشرفت های معنی دار عصر جدید می باشد.

زمانی که دود آبی رنگ در بالای سر جادوگر یا کوت شرقی ظاهر می شود، این امر نشاندهنده ارتباط وی با ارواح است. همچنین مردم ووگول از دود آبی رنگی سخن می گویند که در اطراف شامان شکل گرفته و بیانگر وارد شدن یک الهه می باشد. البته احتمال دارد که رنگ آبی تنها ناشی از چشمان تماشاگران باشد، بطوری که پتانسیل های الکتریکی تولید شده در زمینه های مغناطیسی، روی چشم تاثیر گذاشته و اغلب بمثابه نور آبی روشن خود را نمودار سازد. در حقیقت این تابش مغناطیسی فسفری زمانی ساطع می شود که تناوبی فراگیر مرکب از ده الی یکصد هرتز از راه گوش فرد دریافت گردد. و نهایت اینکه بنظر می رسد تجلی های آبی نور آبی، شامانیزم و حالت های جایگزین هوشیاری همه در بعضی از مسیرها بهم پیوند می خورند.

هنگامی که روح آن صداها را - که شیه و زوز زبور است- از خود دور می کند و نیز وقتی صدای ضربات طبل را با سرسختی تحمل می نماید، به زبان صاحب خویش سخن

می گوید، مگر اینکه آن روح یک گرگ، روباه و یا کلاغ باشد که قادر به صحبت بزبان انسانها هست. البته این کار نمی بایست برای ایجاد زمینه ای برای به چنگ آوردن ارواح انجام گیرد در غیر اینصورت آنها این عمل شامان را تلافی خواهند کرد و ممکن است به آسیب شدید او و حتی مرگ شامان منتهی گردد. می گویند که تملک روح در میان مغولها بسیار کم اتفاق می افتد. اما ممکن است این ریاضت کشیدن شامان و یا متخصص جادوگری به این امید تکرار شود که روح صاحب آنان از روح دشمن قدرتمندتر گردد.

همچنین در برخی زمانها بیماری به گله ای که بعدا قربانی و به آسمان عروج خواهند نمود، انتقال داده می شود در حقیقت می توان گفت که این موضوع نموداری از ساختارهای تقدیم قربانی برای ارواح محسوب می گردد.

ارواح خوب و ارواح بد

خالق "کامچادال" روح کلاغ سیاه یا همان کوتک می باشد. تمامی ارواح شیطانی در کوههای آتشفشانی و چشمه های داغ زندگی می کنند؛ البته در هر کجا ارواح فراوانند ولی برخی از آنها خوب و بعضی دیگر شرّ می باشند. اس. تی. پاول بر این عقیده بود که بیشتر این فضا با شیاطین و ارواح عادی اشغال شده است و ادعا می کرد که این ارواح شرّ عظیم ترین موانع را بر سر راه مسیحیان ایجاد می کنند و بنابراین آنان می بایست با آنها مجادله نمایند. در حقیقت بنظر وی هوا هر چه بیشتر مملو از روح بوده است. او همچنین ناتوانایی های خودش را به دسیسه های فرشته ای بنام "ساتان" نسبت می داد و بر این باور تاکید داشت که "آرکونت های سیاره ای" در واقع نمایانگر قواعد شیطانی جهان هستند، جهانی متشکل از یک ارتش دویست میلیونی شیاطین که در مکاشفه از آنها نام برده شده است (۹. ۱۶ ف ف). بعقیده پاول به همان

میزان هم ارواح ناپاک در شکل های قورباغه و ملخ وجود دارد. مردم کامچادال وال ها و فیل های دریایی را آرام کرده و همچنین خرس ها و گرگ هایی را پرستش می کنند که اسامی آنان هرگز افشا نمی شود. گفتنی است که اغلب خدایان قبیله ای در واقع ارواح مردانی می باشند که مرگ آنها یا ناشی از خفگی در آب بوده است و یا به سبب سوختن در آتش. عده ای نیز بدست خرس کشته شده اند و در هر حال این مردمان بصورت متناوب برای آنها قربانی هایی تقدیم می کرده اند.

رئیس خدای شرّ "آینوس نیتنه کاموی" نامیده می شود. همچنین ارواح خوب آلتایی ها یعنی "آرونمه" در اطاعت خدای خوب اولگن هستند که هیچوقت موجودات انسانی را مورد آزار قرار نمی دهد. افزون بر آن لازم به اشاره است که ارواح خوب در سطح هفدهم زمین سکونت دارند و ارواح بد هم نه یا هفت سطح زیر آن را اشغال می نمایند. اثرلیک خان، حکمران جهان زیرین می باشد که در پایین ترین سطح - که تقریباً بطور کلی تاریک است - بسر می برد. در باور آلتایی ها، ارلیک اصلاتا روحی آسمانی بود که احتمالاً بعدها او نیز مانند فرشته ای بنام "اونیو" از موقعیت متعالی خویش سقوط کرده است. از سوی دیگر هنگامی که حیوان ها برای ارواح قربانی می گردند این قربانی ها هم نیرومند و هم ناقص می باشند. از اینقرار چنین نقل می شود که الهه آسمانی آلتایی ها یعنی "آک دایک" یکی از آفریده ها را به روی زمین فرستاده بود تا توسط اولگن از موجودات انسانی حفاظت نماید. وی همچنین موجودی با اسم "چویوک" را بر زمین فرستاد که شبیه یک باز خال خالی سفید و سیاه بوده و وظیفه داشت از یک عقاب خاکستری رنگ که منسوب به "پولشتوپ" رئیس اجداد شامانی - از تبار مادری بوده - حفاظت کند.

الهه حاصلخیزی پاکوت ها "آیسوت" نام دارد که در شرق ساکن است، یعنی جایی که خورشید از آن طلوع می کند. شامان های "سفید" یا "تابستان" اجرای جشنواره

خود را به بهار یا تابستان محول می کنند یعنی درست موقعی که وی تمایل به زاده شدن فرزند نر دارد. در این جشن شامان از رقص و آواز در جهت راهبری دختران و پسران نه گانه بهره می جوید. در حالیکه آنها در هر یک از دستانشان بطور سمبولیک - جهان متعالی را نگهداشته اند، پیشخدمت های آیسوت با این ماموریت در کناره های دروازه ایستاده اند تا با شلاق های نقرای خویش آنهاپی را که شر، خطرناک و فاسد هستند، بازگردانند.

خدایان اقوام یاکوت و ائنشت

یاکوت ها خدایان خویش را به دو گروه بزرگ تقسیم بندی کرده اند؛ الهه های آسمانی در "بالا" و آنهایی که زیرزمین و در "پایین" اسقرار دارند. البته هیچگونه تضادی میان آنها وجود ندارد بطوری که این موقعیت های گونه گون هست که بوضوح دارا بودن این ویژگی ها را در میان اشکال و نیرو های مذاهب مختلف مشخص می نماید. بدین ترتیب "آرت تو یون آقا" - که رئیس خدایان و ارواح آسمانی است - در آسمان ساکن بوده و علامت رمز آن نیز خورشید است. این الهه هم بدخواه و هم نیک خواه تلقی گردیده و با صدای تندر سخن می گوید. وی همچنین تمایل چندانی به اعمال و کردار انسانی نداشته و از این بابت برای پرداختن به خود ناکارآمد هستند البته بجز در موارد غیرعادی و یا خارق العاده که اغلب پیش می آید. گفتنی است که نیز مشابهت این الهه با تونگوس بوگان، احتمالاً ناشی از تأثیرات بودیست ها و نیز مواردی می باشد که چینی ها از نظم موجود در طبیعت استنتاج کرده اند. در واقع چیزی که ماهیت یکسانی نداشته و تحت تأثیر قربانی ها و یا دعاها واقع نمی گردند. همچنین بر اساس این عقیده در جهان بالا هفت خدای با عظمت و تعدادی خدایان کم اهمیت تر همچون مادر نجیب آفریننده و بانوی زمین وجود دارند. همچنین "بای بایانای" -

که در بخش شرقی آسمان و میان جنگل بسر می برد- و بوفالوهای سیاه قربانی شده برای آن در حقیقت ریشه های زمینی این الهه ها را نشان می دهد. در اینگونه مراسم زمانی که شکار اهالی قبیله با موفقیت همراه نمی شود، گوشت، امعاء و احشاء و چربی حیوان بوسیله شامان سوزانده می شود. سپس یک پیکره چوبین بای بابانای که از پوست خرگوش صحرایی پوشیده شده است، در خون شسته می شود. از طرفی دیگر روح شکار یا کوتی یا "انحکن" نمایانگر شاخ حلقوی شکل و نامنظم حیوان با پوششی از پوست بیضوی گوساله می باشد که از نظر شکلی به چهره انسان تشابه دارد. به این ترتیب روح شکار گرفتار شده در میان حلقه، همچون ابزاری برای پیشگویی مورد بهره برداری قرار می گیرد طوری که اگر این حلقه بروی صورت فرد بیافتد، نشانه اقبال خوب است و برعکس. سایر ارواح شکارهای متداول در میان این اقوام، از شاخه های بید بدشکل و بصورت حلقه ای کامل، درست شده که بطور ناشیانه ای تراش خورده است. در هنگام کوچ قبایل این انحکن ها و بواقع صاحب- خدا در پشت گوزن شاخداری که "تانگال" خوانده می شود، حمل می گردد.

بر اساس باور یا کوت ها همه کوهها، رودخانه ها، دریاچه ها، سنگ ها و سایر اشیاء منقول ارواح صاحب خویش را دارا هستند که "ایچی" خوانده می شود. برخی اوقات این ارواح، مانند روح صاحب باد یا "کورار- ایچی"، امکان دارد که برای موجودات انسانی خطرناک باشند. کورار- ایچی یک روح محسوب می شود چرا که بوسیله باد به قبیله خسارت می زند. و بدین سبب است که یا کوت ها در مسافرت های اصلی خود از زبان ویژه ای بهره می جویند تا اینکه روح صاحب باد سخنان آنها را نفهمد در غیر اینصورت آنان را از بین خواهد برد.

در کیهانشناسی یاکوتی، شرق و غرب سکونتگاه ارواح خوب و شمال جایگاه ارواح بد می باشد بر این مبنا رئیس ارواح شرّ "آللار- اوگونور" نام دارد. وی پیرمردی زیرزمینی است که در شمال دوردست زندگی می کند.

گفته می شود وارث زمین اقوام "اننت" ها، "دیاسوی" نامیده می شود که برای اولین بار اندام های زوج زن و مرد به او اعطا شده است. در زمانهای پیشین هر زن اننتی یک تصویر از دیاسوی را همراه خود داشت. در سال ۱۹۶۲ واسیلیوف یک شنی بنام "پارکا" را در دست زنی اننتی نشان داد که تصویر مادر زمین روی آن نقاشی شده و بدن وی آشکارا نمایانگر سنگی سیاه- تاریک بشکل تخم مرغ بود. از دیگر موجودات الهی "دیری پوندا" را می توان نام برد که احیا کننده و صاحب گوزن شاخداری است که توسط جماعات مورد پرستش بوده است. همچنین موجودات بدخواه هم وجود دارند، درندگان ارواح مردگان که بیماری را نیز فرو می فرستند. در شماری از داستانهای فولکلوریک "کالموک" پیرمردی مو خاکستری وجود دارد که اغلب اوقات در خواب افراد خود را آشکار می سازد. "سوکس ول" اشاره می کند که این پیرمرد همان خداست. از طرف دیگر در یک افسانه آلتایی شکل مشابهی از خدا مشاهده می شود که می گوید "من خدا هستم".

آنها معتقدند که یک اگر یک جاروی باغبانی زیر آستانه در گذاشته شود، نفس یا روح شامان نمی تواند وارد کلبه شود برای اینکه جارو وجود تغییر شکل یافته جنگلی غیرقابل نفوذ هست.

روح مونث بااهمیت

در سال ۱۹۶۰ تصویری در یک عبادتگاه واقع در روی رودخانه کازوم، یک روح مونث به همراه چهار تصویر دیگر پیدا شده و تحویل موزه

"رزیونال خانتی - یانیسک" گردید. روح زن در تصویر فوق - که عبارت از چهارچوب دایره ای شکلی می باشد که در روی دیرکی قرار داده شده است - اهمیت وافر خویش را آشکار ساخته است. در تصویر فوق و در روی نوک قاب اشاره شده یک روسری ابریشمین بزرگ به رنگ قرمز لاکی به همراه منگوله هایش بسته شده است. بعلاوه در داخل قاب، صفحات فلزی و نقره ای بشکل لای به لای در زیر یکدیگر قرار داده شده است. در حقیقت شکل کلی یادآور سر یک انسان می باشد. برخی آویزهای ماهی، پرندگان و زنگ های دستی نیز در آن مشاهده می شوند. صفحات فلزی اگر چه بشکل چهره انسان می باشد اما تمامی گردی و محیط سر را نمی پوشاند. از سوی دیگر ریسمان های قرمز به دور سر بسته شده و در زیر روسری هم معمولا اشیایی مثل پوست سمور و یا چرم حیوانات دیگر، دستبندهای مسین، زنگ های کوچک و فلزی کهنه با تصویر یک پرنده قرار گرفته است. گفتنی است که این تصویر ۱/۵ متر ارتفاع داشته و گمان می رود که در حدود ۵۰۰ سال قبل از میلاد ساخته شده باشد. همه این اشیاء توسط یک نوار قرمز پارچه ای و همچنین بند چرمی قرمز بافته شده، همدیگر را نگه داشته اند.

مردم "خانتی" و "مانسی" معمولا فلزات را به نمایندگی از صورت های ارواح مورد استفاده قرار می دهند. این صفحات فلزی برخی اوقات از سرب، نقره و یا مس ساخته می شود (اخیرا نیز صفحات نقره ای آماده در خیابان پترزبورگ مُد شده است که معمولا ساخت ایران می باشد). همچنین در بین این اقوام تصویری وجود دارد که در آن روح محافظ یک دهکده در روی رودخانه "آب" ترسیم شده و بوسیله توده ای بدون شکل از پوست روباه و چرم های دیگر بعلاوه صفحه کوچک مسی - بعوض چهره - تزئین گردیده است. برخی ارواح نیز بشکل بت هایی مانند عروسک های

چوبی با صورت های فلزی ساخته می شوند. در واقع اینها هیئت هایی مادی شده ارواحی هستند که فاقد قابلیت پایکوبی می باشند.

الهه های خانتی، ووت-ایمی

الهه اصلی اقوام خانتی "ووت-ایمی" نامیده می شود. این مردمان در جشنواره معروف خرس و در نور آتشی که برای انجام مراسم قربانی می افروختند و در روشنایی نزدیک کلبه شان، برای این الهه به اجرای انواع آهنگ ها و آوازاها می پرداختند. آنها معمولا آویزی بشکل مرغ خاکستری بخودشان می آویختند و سپس همان آوازی که در فولکلور تیری بنام "زن بزرگ رودخانه کازوم" خوانده می شود. در باور این مردمان پرنده ای مقدس و پاک بنام "کازوم" وجود دارد که مرغی خاکستری رنگ بوده و بمثابه نشانه مالکیت تلقی می شود. این پرنده دارای ماهیتی زینتی بوده و روحی انگاشته می گردد که از خواب بچه ها محافظت می کند. از سوی دیگر باید گفت که پرستش زن یا مرغ خاکستری بسیار باستانی بوده و انعکاسی از روابط عصر مادرسالاری بشمار می رود..... از اینقرار می توان گفت که روح زن توسط مردان بخوبی مورد احترام بوده است. اما در حال حاضر در کل زنان در عبادتگاهها ناموفق عمل کرده اند..... حتی در جزیره مقدس "نوم-تو" که پیشتر محل اقامت ووت-ایمی بوده است. "ائونکی" ها بر این باور بوده اند که روح اجاق آتش از ارواح و جان های قبیله محافظت می نماید. این روح آفریننده (تولد-دادن) زن کهنسال باستانی یا مادر قبیله است.

به عقیده "نیوخی" ها آتش یک زن می باشد بگونه ای که هم آتش و هم اجاق با زن پیر "تکوریز" سرشته شده اند کسی که هر نوع بی احترامی نسبت به اجاق را مجازات می کرد. الهه آتش نیوخی "ساخالین تواورن" نام داشته و محافظ قبیله دیگر "فادزجا" خوانده می شد که الهه آتش اقوام "نانای" نیز محسوب می گردید.

آیین قربانی حیوان

شامان های جزیره ساخالین در شرق دور سیبری حیوان ها را برای ارواح کوه ها و تخته سنگ های برآمده از دل کوه قربانی می کرده اند. قربانی هایی هم به ارواح محافظ و راههای طولانی اهدا می شده است. آنان به همراه تعداد بسیاری از مردمان بظاهر نافرهيخته احترام زیادی به طبیعت ابراز نموده و در زمرة اولین محیط زیست گریبان محسوب می گشته اند. حال صرفنظر از باور موجود در خصوص ریشه مادرانه پدیده های طبیعی در بین مردم شمال سیبری، در آن مناطق فرقه هایی با جهان بینی مادرانه هم وجود داشته است که شکل گیری آنها ظاهراً به دوره زمانی برمی گردد که نظریه "زمین بمثابة یک زن مافوق طبیعی" رایج بوده است.

در میان مغولها این اعتقاد وجود داشت که قربانی کردن حیوان در واقع بخاطر یاری به مردم صورت می گیرد که این مهم از طریق بهره جستن از پشتیبانی ارواح برای خارج کردن فکر بد بوسیله افسون و یا ایجاد بهبودی در نیل به اهداف، انجام می گرفته است. در بین این اقوام رسم بر این بود که پنج چاه یا گودال به اسم پنج شیطان کنده می شد و سپس مجسمه ای ساخته شده از علف پوشیده شده در پارچه های طلایی رنگ را روی اسب قرار می دادند. بعد اشکال درست شده از خمیر اسب و استخوانهای آن توسط فردی که نامزد بیرون کردن فکر بد با افسون بود، در درون چاه یا گودال کنده شده ردیف می شدند. پس از آن یک مجسمه آورده می شد که قابلیت پذیرش اثرات شیطان را داشت و یا مبدل به هیئت بیمار می گردید. در میان "دائور" ها و در صورت اصرار روی تسخیر، افراد حوادث قدیمی یا آهنگ سرودهای ارواح را تجربه می کرده اند ولی نه با کلمات عادی که بیشتر از طریق بکارگیری واژه های بی معنی یا منسوخ شده این امر صورت می گرفت و از این لحاظ این کلمات نامتعارف مشابه فرهنگ لغات فنی مسیحیان یا "گلسولایا" بود.

اجتماع "اینویت" بطور آزادانه و با تمامی جوامع شامانیستی رابطه ای اورگانیکی برقرار کرده است. در آنجا همانگونه که در طبیعت بشر ذاتا آنگونه هست، همه موجودات مورد توجه می باشند. در باور آنها در گذشته موجودات انسانی و حیوانات بصورت داوطلبانه قادر بوده اند که شکل خودشان را تغییر بدهند. اما در برخی از اوقات و در گذشته دور اینچنین نبود و آنانی که در شکل حیوان بودند در این مدت بهمان صورت حیوان باقی مانده اند و برعکس آن هم صادق است. از طرف دیگر هم انسانها و هم حیوانات دارای جان یا نفس می باشند بطوری که جان در اندام حیاتی بدن همچون روخانه ای جاری اقامت می گیرند و پس از مرگ افراد نیز تا هنگام تبدیل شدن به روح، حیات دارد. گفتنی است که اغلب ارواح یاریگر، جان های مردمان مرده هستند و زمانی که در حین اجرای مراسم دست های شامان بخون آغشته می شود در حقیقت این خون ارواح بحساب می آید.

پاروی دعای چوکچی و جشنواره وال در کره

صاحب خرمن سالیانه دریای "کرتکون" چوکچی، تشریفات تجدید حیات را اینچنین برگزار می کند که ابتدا شبکه ای توری با مدل هایی از افراد ساده لوح و پاروهای معلق - که بوسیله دیرکی از میان شبکه توری می گذرد - در کلبه ای قرار داده می شود که در سقف آن سوراخی برای خروج دود تعبیه شده است. خود پارو ها نیز تزیین شده هستند. بگونه ای که روی آن با مهر آغشته بخون نقاشی گردیده است. همچنین یک پاروی دعای مخصوص برای انتقای تقاضای مردم برای موفقیت در شکار فراهم می شود.

برای کره ای ها مراسم جشنواره وال برای حرمت نهادن به ارواح وال های شکار شده و نیز مراقبت از بازگشت دوباره وال ها برای شکار آینده از اعمال مهم محسوب

می گردد. در باور آنها ارواح وال آب نوشیدنی را را به انسانها هدیه می دهند بنابراین اینها به همراه سایر ارواح محافظ در زیارتگاه خانوادگی قرار می گیرند. در واقع زیارتگاه عبارت از علف حصیری شکلی است که روی آن صورتهایی از ارواح محافظ - که هیتی انسانی دارند- قرار داده شده است طوری که خودشان با دستمال گردنهایی از علف پوشانده شده اند و نیز کاردی ویژه برای بریدن گوشت وال و بشقابی بشکل وال در آنجا گذاشته شده است. از سوی دیگر برای جلوگیری از دیده شدن وال در هنگام تکه تکه گردیدن روپوشی بافته شده از علف را در بالای سر وال می نهند در ادامه مراسم دو زن در حالی که نقابی از چمن دارند افسون های مربوط به ارواح وال را به آواز می خوانند.

ارواح تونگوس و حیوانات

ارواح تونگوس فاقد ماهیت فیزیکی بوده و امکان دارد که در درون جوهری غیرمادی ادغام شوند. احتمالاً در اینصورت ارواح هستی یا وجود قربانی را مصرف می نمایند که اینکار از طریق بوییدن، تبخیر، بخار یا مه، دود و نظایر آنها صورت می گیرد. مثل بیهوشی خدای عبری ها که بوی سوختگی قربانی ها را مزه می کرد. قابل ذکر است که تونگوسی ها بر این باور نیستند که حیوانات همان ارواح می باشند اما به عقیده آنان ارواح اغلب به درون آنها نفوذ می کنند و از حیوانی به حیوان دیگر و یا موجودات انسانی منتقل می شوند. این اقوام شخصیت حیوانات را درجه بندی می نمایند. در نظر آنان سگ ها شخصیتی بسیار متعالی دارند چرا که گفته می شود آنان روحا با موجودات انسانی در یک سطح قرار دارند. همچنین از برخی منظرها گوزن های شادخدار بسیار باهوش تر از اسب می باشند ولی گاوها کودن هستند. بدین ترتیب زمانی

که روح وارد بدن حیوان می شود ممکن است غیر قابل کنترل و یا کودن گردد. اما اگر بوسیله روح هدایت شود احتمالاً بهمان زرنگی روح خودش خواهد شد. موجود متعالی تونگوس "بوگا" خوانده می شود که با واژه مغولی "بوگدو" به معنی مقدس؛ همچنین معادل "باگا"ی فارس های باستان به مفهوم خدا و نیز "بوگاس" خدای کاسیت ها، روسها و اسلوونی ها قابل مقایسه می باشد. انسانها قادر به شناسایی بوگا نیستند هر چند که وی حیات مردمان و حیوانات را تنظیم می کند اما بنظر می رسد برخی از آنها جزو انواع گونه گون قوانین طبیعی هستند. بعلاوه بوگا در جایگاهی رفیع تر از درخواست ها و دعاهایی قرار می گیرند که شماری از بودائیان بانفوذ بیان می کنند.

تونگوس های "بارگوزین" و "ترچینسک" جهان را بمثابة وجودی ازلی و ابدی تصور می نمایند که در پیوند با نیاز به خالق ساخته و پرداخته شده است (این عقیده بودائیان هم می باشد). بنظر آنها جهان به سه بخش تفکیک یافته است. عبارتی متشکل از قسمتهای بالا و میانی که شامل خشکی و دریا و جهان زیرین که "بونیل" نامیده می شود (برگرفته شده از واژه "بونی" بمعنی مرگ و از ریشه "بو" در مفهوم پژمردن و پسوند "ال" که دلالت بر کثرت داشته و در کل بمعنای "مرگ مردان" است)، می باشند. جهان بالا از تعدادی آسمان تشکیل یافته که یک سری از ارواح ساکن در آنجا "بورکان" یا "بورگا" نامیده می شوند. این باور وجود دارد که این ارواح بزمین آورده شده و در کوههای بلند جای داده می شوند. حرکات دو مار دریایی یا "کولین" که از خشکی حفاظت می کنند، سبب زلزله می گردد. یعنی همانند مار هندوی اسطوره ای یا "واسوکی" که از زمین محافظت نموده و حرکت آن موجب زلزله می شود. مدخل بعضی از ارواح و جان های مردگان به جهان زیرین در ناحیه شمالغرب جهان میانی واقع شده است.

نام روح تونگوس اسب- سوار چینی های اصیل "لائویه" است که برای اسبها سودمند می باشد. اسبها در زمان بروز بیماری خوک ها برای لائویه قربانی می گردند. آنها در هنگام قربانی شدن با قطعات بلند ریسمانهای ابریشمی متصل شده به دم و یال هایشان تزیین می شوند و برای یک دوره زمانی ویژه از آنان سواری و یا کار کشیده نمی شود. "داوای" هم اسم روحی است که بر اساس باور تونگوس های چادرنشین و نیز "مونکووا" و دیگران حفاظت از گله را بر عهده دارد. اقوام تونگوس برای ارواح جهان زیرین بزی سیاه رنگ قربانی می نمایند و همچنین گاوی سیاه را برای قربانی کردن به روح واقع در مسیر جنوب شرقی می برند. از سوی دیگر "جوی خینقان" حافظ اسب و گله بوده و روح او در قسمت خاصی از چرم - که اندازه آن حدود یک فوت مربع هست - ساکن می باشد که در بخشهای بالایی آن زنان و مردان تصاویری را به نمایندگی از ارواح حمل می کنند. گفتنی است که پس از تولد کره اسب ها، استخوانهای کوچکی به چرم و ارواح "فد" بسته می شود. به عقیده آنان یکی از ارواح زمین "تودوکان" نام دارد که در زیر زمین ساکن بوده و همواره سوار بر اسبی سیاه تمام امور مربوط به کشت و ذرع را انجام می دهد. در اینحال از حیوانات چهار چشم نیز نام برده شده است که تصویری برگرفته از مشاهده پوست چروک گردیده در زیر چشمهای "کروس الافاس" می باشد که مشابه استخوان حفره های موجود در بالای چشمان اسب هست. بر این اساس گفته شده که ارواح در کنار دو چشم حیوان قرار گرفته اند طوری که این امکان را برای انسان فراهم آورده که گوزن و اسبان سواری را خیلی راحت تر بکشند. همینطور هم در باور مربوط به اسب هندی قربانی از "سگ چهار چشم" نام برده شده است.

در قبیله "مانجو" بواسطه وجود خون سگ ارواح معمولا محل سکونت خود را ترک می نمایند و به همین خاطر است که گوشت سگ حرام شده است. در میان

تونگوس های شمالی نسبت به مانچوها، سگ ها از اهمیت کمتری برخوردار هستند هر چند که این حیوانات جان های مردگان را به جهان زیرین حمل می کنند. در اعتقاد تونگوس مانچوری گوزن ها ریشه در یک سگ ماده دارند که این سگ بوسیله روح مرد هفتاد ساله ای باردار شده و خود از آسمان نازل گردیده است. تعدادی از گروه های بومی در چین، "آنیوس" های ژاپن و سایرین عقیده مشابهی را ابراز می نمایند.

در هر حال ارواح توسط سوت زدن و یا هو کردن احضار می شوند و به همین جهت اسبان و گوزن شاخدار شمالی برای سواری و یا سکنی گزیدن ارواح نگه داری می گردند. این امکان نیز هست که خود شامان تونگوس در درون خویش ارواح را تولید و یا خود مسکن آنها شود. و از این جهت است که می بایست از تولید صداهای ناشی از طبل کوبی و سایر ابزارهای مشابه بوسیله نامحرمین جلوگیری کرد. از طرف دیگر ممکن است ارواح بر اثر صداهای بلند و ازدحام مردم جلب شوند اما در این صورت کسی قادر به تصاحب آنها نخواهد شد. خواندن آواز هم می تواند سبب جذب ارواح گردد. در مراسم احضار وقتی شامان شروع به آواز خوانی می کند، در نتیجه آن ارواح با وی تماس حاصل می کنند. سپس آواز خوانی بلندتر و پرشورتر می شود و اوج آن با جیغ زدن در حال جذب روی می دهد و در همین موقع است که روح وارد بدن شامان می شود. بعد از آن ریتم و ملودی آواز تغییر می کند و بعضی از برگردان ها و یا ترجیع بندها نیز تبدیل به آواز می گردند. در واقع هنگامی که شامان به جهان پایین می رود این اعمال برای شدت بخشیدن به هیجان ها یا عواطف و پاسخگویی به انتظارات متعالی مخاطبان اثری مشابه هیپنوتیزم داشته و رضایتی عمیق به تماشاگران می بخشد.

آدم های گرگ شده

در قرن نوزدهم مسیونرهای مسیحی باصطلاح "شایل شکن" یا براندازنده عقاید غلط، شامانیزم را نابود کردند. طوری که حتی داشتن طبل جرم محسوب می شد، اما با اینحال برای حفظ موجودیت فولکلوریک مهارتهای شامانی - از جمله برخی از تکنیک های خلسه - مراسمی ترتیب داده می شده است. لازم به ذکر است که بیشترین ارواح یاریگر گرگ ها بوده اند. در این خصوص گفته شده که شامان ها قادرند ارواح را بدرون گرگ ها باز گردانند و از طرف دیگر مرگ را بداخل آدم های گرگ شده منتقل نمایند. در واقع این سنت "انسانهای گرگ شده" متکی بر باوری است که می گوید مرده ها ممکن است در برخی اوقات از طریق ابزارها و مراسم دینی در موجودات زنده دیگر مثل باقرقره های سفید، روباه ها، خرس ها، خرگوش و گرگ ها ظاهر شوند. حال از دیدگاه محض ممکن است باور به آدم گرگ شده سبب اغتشاش و درهم ریختگی ذهنی گردد. ولی تصور اینکه گرگ تنها معادل انسان گرگ شده است، بر اساس این عقیده می باشد که شامان ظاهر خویش را تغییر داده و بر خلاف مردم خود عمل نموده است. از اینقرار دسته های گرگ ها بمتابه لشکری از انسان های گرگ شده در نظر گرفته می شوند.

گفته می شود که "دیا بیومو" ارباب زمین "انتت" ها و "جا اثرو" صاحب زمین "نتنت" هاست. آنها در زیر زمین زندگی کرده و روح بخش پادشاه تمام رستی ها محسوب می شوند. همچنین این اقوام خورشید را به شکل زن تصور نموده و آن را پرستش می کنند. آنها همچنین معتقدند که خورشید نشانه ای از ریشه های اجدادی این اقوام هست. از نظر آنها در طی زمستان خورشید در پشت افق پنهان می شود، بنابراین زمانی که خورشید طلوع می کند یک گوزن شمالی را بعنوان هدیه برای آن قربانی می نمایند. و نیز یک گوزن سفید مخصوص را - که در یک طرف بدنش دارای

خال می باشد- را به خورشید اهدا می کنند تا هنگام مرگ طبیعی آزادانه بگردد. اما ماه ارباب خودش را دارد، به این صورت که شامانی به اسم "ویرور" وجود دارد که فقط با ماه بیرون آمده و مشاهده می شود. این شامان نمی تواند بازگردد چرا که ماه دارای نیروی جاذبه زیادی است. از اینقرار نشانه های روی ماه در حقیقت تصویری از ویرور و طبل او می باشد. در باور این مردمان آتش نیز قابل پرستش بوده چرا که از قدرت عظیمی برخوردار است و بدون آن نمی توان زندگی کرد. همچنین آتش معشوقه ای دارد که آن را گرم می کند. مادر آتش هم "تونه" نام دارد. در یشی سنی نشت ها شهاب سنگ ها را مقدس می شمردند، برای اینکه این سنگ ها از آسمان آمده اند. بنابراین هر کدام از آنها توسط یک شامان حفاظت می شوند. بدین ترتیب به عقیده آنان اغلب پدیده های طبیعی ویژگی های زنانه داشته ولی بعداً بطور تدریجی بوسیله تصاویر مردانه جایگزین شده اند.

آداب و رسوم مردمان یورو- آسیایی ویژگی های زیادی از عقاید مربوط به پرستش "مادر باستانی" و بخصوص پرستش "مادران زمین" را از خود بروز می دهند. مانند آیینهای مرتبط با پرستش آتش، خورشید و آب که توسط مردم "ساموید" زبان محافظت گردیده است. این باورها "نگاسان" ها را نیز شامل می شود که آفریننده "مو- جامی" بمعنی "مادران بااهمیت" می باشند. باورهای مشابه- مادر زمین- نیز از زمانهای قدیم در میان مردمان نواحی آرستیک رواج داشته و تا به امروز حفاظت شده و باقی مانده اند. این عقاید توسط افسون وردهای اجداد نشت ها یعنی نگاناسان ها و یوکاگیرها هم پذیرفته شده اند. بر این اساس "مادر زمین" پس از تولد نوزادان از زنان محافظت می نماید. بر این اساس زنان نگاناسان طلسمی به شکل کیسه نیم دایره یا کیف لبه دار به گردن می آویخته اند که با خطوط قرمز یا طلایی رنگ تزیین شده و از گیاهان متنوع، خزه، روغن و خاک پر می شده است. همچنین ذغال سنگ های داغ را

هم در درون آن قرار می داده اند که نشاندهنده رابطه آتش مقدس و سلامتی زنان بوده است. بعد از تولد نوزاد، طلسم قدیمی در همان جا دور انداخته شده و یکی دیگر جایگزین آن می گردیده است.

به زمین نهادن چشمهای گوزن شمالی مرده بیانگر "مادر زمین" بود و قصور در انجام آن سبب بلایای مختلفی می شد. حال اگر آسیب و خسارتی به چشم ها وارد می گشت می بایست سگی را می کشتند و بعوض چشمها تقدیم "مادر زمین" می کردند. زنان هرگز این اجازه را نداشته اند که به چشمهای گوزن وحشی نگاه کنند تا مبادا هیولایی را بدینیا بیاورند. "مادر زمین" نیز به مولود خودش چشمهای ماهی هدیه می کرد و گفته می شد که این چشمها از درون بدن "مادر آب" گرفته شده و بمنظور حفاظت نوزاد توسط وی، انجام می گردید.

پرستش "مادر آتش" بسیار مهم تلقی می شد و بر این مبنا آتش دارای جوهره حیاتی بود که به متولدین دختر بصورت پی درپی شعله ای بشکل زبان یا تونگوس هدیه می دهد. مادر آتش نگاناسانها "تو-نجامی" نامیده می شود و از خانه و ساکنانش حفاظت می کند. و به همان ترتیب افرادی را نیز که تابویی سری را نادیده گرفته اند، تطهیر می نماید. به اعتقاد یوکاگیرها مادر آتش شبیه دختر کوچک و برهنه ایست که از خانه و خانواده محافظت می کند. همینطور هم اقوام "ائونکی" آتش را به عنوان بزرگ خانواده و قبیله می نگرند. "نیوکی" ها هم آتش را به مثابه یک زن تصور می کنند. از نظر اقوام "کیت" و "نکوریز"، "بوکوج" نام الهه آتش و به معنای "مادر آتش" بود که هرگونه تخلف و بی حرمتی نسبت به اجاق را مجازات می کرد. چوکچی ها و شورها آتش را بصورت زنی با سی دندان می بینند. تغذیه آتش نیز یک آیین متداول در میان شکارچیان روسی تبار سیبری بوده است که خود با رسوم تهیدستان سازگاری

یافته است. باور هم این بوده که شعله ور کردن آتش از طریق پاشیدن ودکا در تایگا شکارچی ها را یاری می رساند.

ارواح مغول ها

ارواح خبیث مغولی که "شورکول" نامیده می شود، در جهان زمینی حضور داشته و بدون نام، زشت و تهدید کننده بوده و چشمانی قرمز و کثیف دارند. آنها فقط در شب ها ظاهر گشته و قادرند که بشکل حیوانات کوچک در آیند. همچنین این ارواح به درون اشیاء خانگی مثل شانه، چاقو یا ظروف وارد شده و برخی اوقات هم داخل بدن انسان گردیده و رنجش جسمانی - و نه روانی - آنها را فراهم می آورند. از سوی دیگر آنان در مکانهای دوردست و خارج از جلگه های پهن، در کاسه سر حیوانات مرده آتش روشن می کنند که این آتش با شعله ای مایل به آبی می سوزد. گفتنی است که همراهی آنان با شامان در سفر برایشان اطمینان بخش بود چرا که قدرت شامان ها افزون تر از هر شورکولی بوده است.

در آسیای مرکزی تخصیص دادن حیوانات اهلی به ارواح مختلف هم نوع معمول بوده است. بطور مثال روح خاصی مامور محافظت از اسب محبوبی می شد که بیمار شده بود. همینطور هم بچه ها به روحی بنام "تنگر" تخصیص می یافتند. از نگاه آنان ارواح خبیث شامانی مسبب انواع گوناگونی از آزارها مانند سانحه ها، بیماری ها، عصبانیت، فشارها، امراض واگیر گله ها، خرابی محصول و نابودی معاش می گردید.

زمانی که توسط "دائورس" مغولی و برای آرامش یافتن روحی مثل "بارکان" حیوانی کشته می شد چشم های حیوان را درمی آوردند و آن را بصورت جداگانه تقدیم می کردند. اما اینکار را وقتی انجام می دادند که محل سکونت روح شناسایی شده باشد و در اینصورت چشم ها را در نقطه ای قرار می دادند که بطور غریزی چشمها

می بایست جان حیوان را به آن سمت هدایت کند. در میان مغول ها روح اصلی حیات جانداران - بخصوص اسبها- "جی یاچی" نام داشت. بوریات ها و گروه های تونگوسی نیز از لحاظ داشتن باورهای مشابهی معروف هستند. از اینقرار "جی یاچی" اغلب ساخته شده از پارچه با تزییناتی از موی اسب درست شده و در شکل انسان نمودار می گشت. در آغاز هر بهار "جی یاچی" با اولین غذا و روغن خوراکی ها آغشته شده و در نتیجه بد بو می گردید. همچنین منگوله هایی از موی گوساله را به آن بسته و یک دعای سفره یا برکت گوساله ها هم خوانده می شد.

از دیگر ارواح دائور، "کشیدن" است که این هستی مرموز قادر به دیوانه کردن موجودات انسانی می باشد و می تواند خودش را بمثابة یک انسان و نیز بصورت های مختلف از جمله پرنده، موجودات انسانی نه گانه و یا سنجاقک های سی گانه آشکار سازد، آنها بر این باورند که این ارواح بوسیله هوا همراهی می شوند. مردم آسیای شرقی بادهای طولانی مدت دارند که معمولاً توام با بیماری می باشند و بهمان نسبت متغیر و بی ثبات هستند که اسباب ترس از طوفان را پدید آورند. در زمره سایر ارواح شر - هم از نوع قدیمی و هم از گونه های جدید- که به گروه پرستش شدگان علاوه گردیده اند، می توان به "دوکا بارکان" یا ارواح دروازه، "آتولی بارکان" یا روح کوه که بشکل روباه درآمده است و "سام بارکان" یا روح معبد که بازهم بشکل روباه درآمده است؛ اشاره کرد. در این مناطق و در مکانهای مقدس چوبین کوچک مانند انبار نگهداری تصویری از روباه مرسوم می باشد. در شب عید سال نو هم کیک، الکل و گوشت پخته شده به روح روباه اهدا می شود چرا که امراض مختلف به ارواح روباه و راسو نسبت داده می شود و از اینرو آنها می بایست آرامش پیدا کنند.

الیه وومب در آسمان

الیه- ماه مغولها "اومه نیانگ- نیانگ" نامیده می شود که به اومه بارکان نیز معروف بوده است. این اسم مونث بوده و نیانگ- نیانگ به معنی الیه مادر می باشد. در سرزمین چین و به احتمال زیاد در چین اصلی هم، همراه با عناصر تائوئیست، بودائیست و مسیحیت این باور رایج بوده است. پرستش تعدادی از الیه های مشابه در چین و مغولستان و در آسیای میانه -از آلتای تا آمور سفلی- گسترده شده بود که شامل تصاحب داوطلبانه و دستکاری شامانیک ارواح می گردید.

بطور ابتدایی می توان گفت که نیانگ- نیانگ در رابطه با به وجود آوردن بچه و همه آنچیزهایی می شده که مرتبط با نگهداری از آن بود. این الیه در رابطه با آسمان بود یعنی در واقع جایی که هستی انسانی یعنی حیات، سلامتی و بیماری را تبیین می نماید. روح تونگوس یا همان "نانگ- نانگ" متفاوت از نیانگ- نیانگ است. بدین ترتیب که موجود اولی روحی شیطانی بوده و تمام مراسم مربوط به آن در خانه انجام می گرفت. از سوی دیگر ارواح مونث و مذکر بسیاری با نانگ- نانگ همراهی می کرده اند که از جمله آنها می توان به شماری از ارواح مونث - که با انواع گوناگون بیماری ها تعریف می شوند- و نیز گروهی از مردان که با رویاه ها همراه می گردند، اشاره نمود. لازم به ذکر است که آیین پرستش در میان این اقوام شامل تصاحب و دستکاری ارواح می باشد. همچنین گفتنی است که در آسیای مرکزی رسوم باستانی پرستش بسیاری از ارواح مونث حاصلخیزی یا باروری وجود داشته است که از جان های کودکان هنوز متولد نشده هم پاسداری می کرده اند.

بعضی از ارواح ترسناک "بوشکو" خوانده می شدند. در واقع یکی از شعب وابسته به ارواح نیانگ نیانگ که بنظر می رسد در رابطه با بیماری هایی مثل سیفیلیس، جذام، سل و ناراحتیهای خون متظاهر می یابند. مانچوها به این ارواح بمثابه قدرتی که حتی

شامان ها قادر به کنترل آنها نیستند، می نگرند. در برخی اوقات نیز هدایایی مانند خون قاعدگی و یا خون ناشی از تولد نوزاد می توانست حداقل برای مدتی به ارواح را آرامش بخشد.

در موقع تولد نوزاد - در واقع در زمانی خطرناک - مامای محلی به اومه نیانگ - نیانگ دعا کرده و افسون هایی را ادا می کند. اما مهمتر اینست که وی آتولی بارکان، روح کوه را احضار می نماید و او را به کمک می طلبد. اگر چه آن روح رویاهِ خطرناکی است که در سرزمین کوهستانها زندگی می کند. پس از آن روح بالای سر ماما قرار گرفته و وضع حمل را هدایت می نماید طوری که مادر و نوزاد در پشت سر وی وارد این جهان می شوند.

"اومه ائوه" در معنای زهدان مادر زنی سالخورده انگاشته می شود که در طبقه نهم برج هرمی شکل زندگی کرده و بوسیله درختان کاج نقره ای و طلایی رنگ و همراه با پرندگان عقبا یا ققنوس نگهبان دروازه ها، احاطه گردیده اند. عقاب ها از آبهای چشمه سارهای گرم نه گانه ظهور می کنند که اومه توسط تعدادی از نوزادانی که از آن شیر می خورند، پستانهای دراز او را نگاهداشته شده است. در آنجا برخی اوقات کودکان با استخوانهای میچ پای نوعی گوزن - که با طلا و نقره تزیین یافته است - بازی می نمایند. زمانی که نوزادان اندکی رشد کردند، اومه ریشه های سخن گفتن را در آنها ایجاد می کند مثل اینکه می گوید: "برو به جهان انسانی و زائیده شو". پس از آن نوزادان فریاد "وا" "وا" "وا" سر می دهند که نشاندهنده بدنیا آمدن آنها می باشد. همچنین قطعه آبی رنگ واقع در روی کفل آنان نقش دست اومه هست. این قطعه لکه مغولی نامیده می شود و در حقیقت یک ناحیه تیره رنگ در پوست بدن نوزاد هست که بطور ژنتیکی به مردمان اصیل آسیای شمال شرقی به ارث رسیده است.

گفته می شود که شامان معروف به "هوآنگه" یک روح خارجی بنام "سومو بارکان" یا روح معبد را به ارواح معمولی خویش اضافه نموده است. این روح یک روح روباه باستانی می باشد که بعد از ده هزار سال از سیاهی به سفیدی تغییر رنگ داده است و نیز دوازده حیوان کوچک سفید و سیاه بدشکل را شامل می گردد که این امر موقعی اسباب توهم وی را فراهم می سازد که آنها او را تسخیر کنند.

علاوه بر آن روحی به نام "هولی اثری" وجود دارد که "دا بارکان" یا روح بزرگ خوانده می شود. وی ساکن دیرک زمین بوده و بصورت تناقض آمیزی در شماری از رودخانه های فرعی رود بزرگ آمور بسر می برد. این روح در اشکال مختلفی قابل تصور است مثل گوزپشت بد شکل با دو روح در بدن، جسم دوباره شده فردی که مورد اصابت درخشش آذرخش واقع گردیده، هیولای پر مو با یک ساق پا که مستقیماً از کفل تا کف پا ادامه می یابد، دو لاکپشت آبی طلایی، دو قورباغه نقره ای، دو انسان بدون چشم، دو کوکو، دو سنجاقک و نظایر آنها.

از دیگر ارواح قابل ذکر می توان به "اولون بارکان" اشاره کرد که شبیه به هولی اثری می باشد. این روح هم سکونتگاههایی دارد که شامل قاضی، آهنگر، بازرگان، روباه، گاو، فاخته، گوزن شمالی، مارمولک، کرم خاکی، سگ، مار و غیره می شود.

"ناتای" خدای "تله اوت" بوده و مالک تگرگ، تندر و باران است. در واقع ناتای خدای باستانی قرقیزها و بوریات ها بوده و آنان هنوز هم فریاد "او ناتای" را سر می دهند که دیگر به همراه ناتای باستانی مرده و فراموش شده است. گفتنی است که در قرن هفدهم تعدادی از خدایان بودایی های تبت در داخل ترکیبی از عقاید بودایی و شامانی وارد باورهای اقوام تووا گردیدند. طوری که یک شامان حتی می توانست کاهن بودایی شود. از این جهت تووان ها بتهایی براین باورند که شامانیزم هدیه ایست که از آسمان نازل و از طریق روح صاحب قوس و قزح به آنها ارزانی شده است.

"ائون" ها نیز بر این باورند که گوزن شمالی شاخدار از طرف خدایی بنام "هاوکی" - که از خدایان ماه می باشد- بمثابة هدیه ای به آنها اعطا گردیده است و از اینرو آنان حیوانات آسمانی و خورشیدی هستند. تاتارهای آلتائیک نیز اسبی را برای خدای آسمان قربانی می کنند با این اعتقاد که شامان در جهان دیگر با جسم و جان این حیوان همراه می باشد.

بر اساس بینش اقوام یاکوت، منزلت شامان بوسیله خدا تعیین گشته و در بلندی شاخه درخت اسطوره ای شامان - در روی شاخه ای که در آنجا بوسیله ارواح زمان نوآموزی اش تعلیم دیده است- توسط صاحب روح یاریگرش به او داده شده است. نهایت اینکه باید گفت که الهه ها و ارواح بیشتری هم وجود دارند اما شمار اندکی از مافوق الطبیعه ها شامانیزم های مختلفی وابسته اند که در نواحی پهناور سبیری و اورآسیا پیدا می شوند.

فصل پنجم

لباس مخصوص شامان

در هنگامی که فرد وارد دنیای دینی و کوچک شامانی می شود، پوشش لباس مخصوص وی نشان از حضور مقدس و نمادین جهان نگری شامانیستی دارد. در واقع از این جهت که لباس در محل حضور ارواح قرار دارد، وجودی مستقل داشته و صاحب قدرت جادویی مخصوص به خود می باشد. از اینرو با استفاده از لباس است که شامان می تواند قبل از اینکه جماعت جمع گردند، خودش را بشکل موجودی فراانسانی دریاورد. بنابراین می شود گفت که لباس شامان یکی از وجوه نمایشات و مناسک این مذهب باستانی هست. همچنین لباس زمانی اهمیت می یابد که روح حیوان نیای شامان با روح حیوان جد قبیله همسان شود و این عقیده ای می باشد که تا اوایل قرن بیستم بطول انجامیده است. همراه داشتن لباس خاص برای جانشین شامان نیز مرسوم بوده و معروف است که شامان مسن اهل "کیت" لباس های خود را به صاحب نوه دختری اش داده و می گوید: "حالا او برای شما شامانیک خواهد شد".

کارولین هامفری اشاره می کند که لباس شامان کلکسیون از اشیاء نیست که بطرزی غیرعقلانی ترتیب یابد بلکه سازه ای تلقی می گردد که بطور آگاهانه نشانه تخصیص قدرت می باشد. از اینرو چگونگی لباس نمودار اهداف ویژه ای مثل: فضا (عقب- لای)، زمان (نوارهای دوازده سال، روزهای سال و پوسته ها)، راه ها (روبان های ارابه- مسیر و پرچم های باریک رنگین کمان)، و گردونه (طبل)، تشکیل ایده احیاء و حیات دوباره یافتن (شاخ ها) و دگردیسی مرموز- تولد (فاخته- جوجه هایی که از گونه های مختلف و در لانه ظاهر می شوند) است. لباس همچنین شامان را در یک عرصه سیاسی- اجتماعی مثلا در قلعه نظامی پلاک های شامانی، اشیاء نوک تیز و غیره تثبیت می نماید. و از آنجائیکه اشیاء باستانی پایدار محسوب می شدند بنابراین لباسی مانند خرقة در واقع معرف هایی برای سال و ماه بوده و اینها در هر زمان بعنوان فرمان و دستوری ثابت انگاشته می شدند.

هومفری اضافه می کند که کارکردهای برخی از اشیاء از میان رفته و بعضا نیز معانی دیگری به آنها داده شده است. در حقیقت لباس شیئی ازلی نیست که اشکال و تزیینات آن ناخودآگاهانه انجام گیرد بلکه بنظر می رسد که جنسیت و یا نر و ماده بودن بمثابة عنصری نیرومند نقش مهمی را در ظرافت و زرق و برق آن ایفا نمایند.

لباس شامان معمولا یک کُت بلند می باشد که با تکه هایی از آهن، جنجغه ها، حلقه ها و اشکال حیوانات اساطیری و یا قطعات ساخته شده از موادی در هیئت مار، پلاک سینه، ماسک، کلاه بزرگ، درپوش یا شنی ای کلاه مانند، جوراب های ساق بلند و یک کمربند؛ تزیین شده است که همه آنها دارای معانی اسطوره ای هستند. شامان دارای طبلی بزرگ نیز می باشد که گفته می شود آن را ارواح هدیه کرده اند و شامان در واقع بوسیله طبل ارواح را فرا خوانده و با تزیین های نمادین آنان را در سازه ای بنام طبل جمع آوری می کند. البته برخی از سمبول ها برای غیرخودی ها ناشناخته است.

همچنین طبل برای شامان بمثابة يك اسب عمل کرده و او را در سفر به جهان سماوی از طریق هوا، با خود حمل می نماید.

لباس شامانی بشکل مار، حیوانات و یا پوست پرنده درست شده و بعدا به کت شامانهای سیربایی متصل می گردند. گفته می شود که اینها منابعی برای ارواح یاربگر یا "اثرنس" می باشند سنتی که در حقیقت متکی بر ذهنیات پیشینیان هست. همچنین دیسک های آهنی روی لباس ظاهرا از ضربات ارواح دشمن جلوگیری کرده و این اعتقاد وجود دارد که آنها خودشان جاندار هستند.

باید اشاره کرد که شامان بوریات سفید خزی سفیدرنگ و شامان سیاه خز سیاهرنگ بتن داشته و اشیای فلزی دوخته شده روی خز نیز مشابه درپوش ظرفی هستند که بشکل تیز درآورده شده و نمایانگر اسب ها و پرندگان می باشند. برخی اوقات هم شامان پس از شروع مراسم برای نشان دادن استعاری شاخ ها یک کاسکت آهنی - که دو انتهای آن بطرف بالا خم گردیده است - و نیز یک اسب چوبی یا آهنی را که یک سوی سر آن با تصویر زنگ تزئین شده است، دریافت می کند.

در روی پشت و یا جلوی لباس های شامان های اولخونسک بوریات، آینه ای فلزی با تصویر چهره های دوازده حیوان آویخته شده است. گفتنی است که همه این اشکال جادویی - که یک ماسک بزرگ چرمین، فلزی و یا چوبی را نیز شامل می گردد - و روی آن تصویر ریش بلندی نقش بسته در قفسه ویژه ای نگهداری می گردند.

در روی لباس شامان های بوریات - که از شانه شروع شده و تا زمین امتداد دارد - تصویر حدود سی مار نقاشی شده و خود لباس از پوستی سیاه و سفید درست گردیده است بگونه ای که بنظر می رسد از حلقه های سیاه و سفید تشکیل یافته است. شکل آخرین مار روی لباس به سه قسمت جداگانه درآمده و گفته می شود که این مورد برای لباس شامانهای زن ضروری می باشد. از سوی دیگر شامان زن دو نفر کارگزار

نگه می داشته شده و کلاه او بوسیله کاسکتی پوشانده می شود که با طرح شاخ های گوزن نقاشی شده در هر دو طرف آن، آرایش یافته است.

شامان های آلتایی خفتانی بافته شده از موی بُز یا گوزن شمالی بتن می کنند. این پوشش با روبان ها و یا آویزهایی یا گره هایی به صورت مار تزیین شده اند. همچنین یک دسته بهم بسته شده از تسمه ها - که از چرم گوزن شمالی درست گردیده و بشکل زنگ درآورده شده است- باضافه یقه آرایش یافته با پره های جغد، به خفتان بسته شده است. صدای زنگ هایی که روی یقه قرار گرفته اند در واقع بصورت نمادین صدای هفت دوشیزه هستند. در روی لباس شامان های ثروتمند می بایست هزار و هفتاد مار دوخته شود. آنها همچنین برای ترساندن ارواح دشمن و فراری دادن آنها به مکانهای دوردست دارای بعضی اشیاء آهنی کوچک و سلاح می باشند. افزون بر اینها شامانهای ثروتمند اشکال دو هیولای کوچک را - که گفته می شود توسط ارلیک خان از قلمرو مردگان رد نشده اند- را با خود دارد، به این ترتیب که یکی از این هیولاها از پارچه سیاه و یا قهوه ای تیره و دیگری برنگ سبز ساخته شده است. کلاه این شامانها نیز با پره های پرندگانی مثل قو، عقاب یا جغد تزیین یافته است.

گفتنی است که از نظر برخی از شامانهای قبایل "یوراک-ساموید"، کلاه مهمترین بخش از لباسهای تشریفاتی آنها محسوب می شود چرا که بیشترین نیروی شامانی در کلاه نهفته است. در غرب سیبری کلاه شامانها متشکل از یک نوار پهن با روبانهای فراوانی می باشد که به آن گره یا حلقه زده شده است. این کلاه محیط سر را پوشانده و با شکل هایی از مارمولک و دیگر حیوانات یاریگر آرایش یافته است.

مردم "هایلار" به لباس شامانهایشان روسری های منقوله دار یا پرچم های ابریشمی متبرک و مقدس را می بندند و شمارگان این روسریهای منقوله دار دریافت شده در واقع تعیین کننده میزان ارشدیت و موفقیت شامانها می باشد بویژه اینکه تعداد گره ها از

نظر آنها بسیار مهم هستند چرا که بیانگر میزان رابطه شامان با افراد قبیله خودی هست. همچنین انواع مختلف گره نیز نشاندهنده هدایای واگذار شده به شامان می باشد هدایایی مثل گوسفند، بز، گاو و یا اسب. بعلاوه شماره گره ها هم سن و هم جنس هر حیوان را مشخص می نماید. برخی از قبایل مغولی مانند بوریات و تونگوس روسی های فوق را روسری "مارها" می خوانند. در عقیده آنان مارها بسیار بااهمیت تلقی می گردند و بسته به شرایط گوناگون مثل رنگ و یا جهت حرکتشان خوب و یا بد شمرده می شوند. در بعضی از موارد گونه هایی از اشکال مارها پس از انجام مراسم روی لباس شامان متصل می شدند که به باور آنها این امر رخدادها و حوادث را مشخص می کرد. برای نمونه شکل مار سیاه نمایانگر مبارزه بدی با بدی می باشد. برخی از شکل مارها همیشه در روی لباس شامان باقی مانده و وابستگی شامان به ارواح را نشان می دهد.

شامان های اقوام "تله اوت" روسی خویش را از پوست جغد قهوه ای رنگ با بال ها و - گاهی نیز- سر متصل شده به آن به مثابه نوعی زینت درست می کنند. در برخی مناطق گذاشتن کلاه تا زمان تقدیس شامان به تعویق می افتد چرا که این پوشش از کیفیت ماورای طبیعی خطرناکی برخوردار هست. بدین ترتیب وقتی بدون هر گونه خطری کلاه فوق توسط شامان به سر گذاشته شد، در طی اجرای یکی از اعمال شامانی ارواح برای او آشکار می شوند.

گفتنی است که لباس همراه با تصاویر پرنده، گوزن شمالی و یا خرس یک هیئت جادویی جدیدی به شامان می بخشد اما قضیه مهم تر اینست که بدلیل برخورداری پرنده ها از قابلیت پرواز این حیوان و پره های آن نقوش قسمتی از لباس شامان را تشکیل می دهد. علت دیگر نقش بستن پرنده در روی لباس شامان اینست که به باور مردم در بعضی از سنت ها عقاب پدر اولین انسان بشمار می رود و از این قرار در کانون پرواز

جذبه ای واقع می باشد. همچنین در برخی دیگر از مراسم عقاب نمایانگر وجود متعالی و نشانه ای از ماهیت مقدس لباس شامانی است. حال برای یک نجیب زاده یا دون این امر نشانگر بازگشت به وضعیتی اسطوره ای می باشد که در همگام باتداوم تجربیات و آیین های آموزش شامانی ظاهر گشته و تثبیت می شود.

شامان های آلتایی و سایر شامانهای آن مناطق تا جایی که ممکن است لباس های خویش را بشکل جغد درمی آورند. لباس "سویوت" معمولاً بشکل عقاب طراحی شده و چکمه شامان تونگوس مشابه پای پرنده است، چنانکه در هنگام اجرای نمایش لباس شامان یا کوت بشکل اسکلتی کاملاً آهنی دیده می شود.

اسکلت شامان

امروزه در سیبری و شمال آسیا برای اجتناب از شناخته شدن، ماسک های شامانی - بجز برخی مواقع- بندرت در آیین دفن مردگان پوشیده می شوند. (این موضوع دلیل اصلی مسیحیان برای پوشیدن لباس سیاه در مراسم تدفین بود که در واقع برای اجتناب از دیده شدن توسط ارواح شیطانی- که به اجساد مردگان متصل شده اند- صورت می پذیرفت). اساس این تفکر مبتنی بر این اعتقاد می باشد که ماسک و یا اسکلت مبدل شامان در درون حیوان نیای اسطوره ای او قرار داشته دارد بعبارتی اسکلت شامان بمنزله قالبی حیاتی برای گونه هایی بشمار می رفته که در استخوانهای حیوان ساکن بوده اند. در حقیقت می توان این امر را در روابط مابین انسان و شکار وی موضوعی عرفانی عنوان نمود، روابطی که برای اجتماعات مبتنی بر شکار اساسی می باشد. "سامویدها" چشمی بسته را جایگزین ماسک کرده و معتقدند که آنها را قادر می سازد از طریق بصیرت درونی شان در جهان ارواح نفوذ نمایند. همچنین این چشم بسته انجام تمرکز را برای شامان آسان می کند. در برخی اوقات ماسک ها بیانگر نیاکانی هستند

که به باور این اقوام تجسم می یابند. حتی ممکن است لباس خودش در اصل از یک ماسک مشتق شده باشد، از اینرو زمانی که اسکلتي روی لباس نقش بسته باشد احتمالا بیانگر صاحب اسکلتي شامان هست یا ممکن است اسکلتي متشکل از انسان و پرنده باشد. در هر حال در طی اجرای اعمال شامانی، شامانها بمثابه موجودی با ماهیت نیمه انسان و نیمه حیوان نگریسته می شوند که دارای چندین چهره می باشند. همچنین اسکلتي نمادی از احیاء دیگر باره مرگ و زندگی در طول رویاهای دوره آغازین تلقی می گردد و در واقع از این لحاظ استخوانها نمایانگر تمامی اصل و نسب هستند. برخی از قوم نگاران تصویر استخوانهای روی لباس را با آیینهای باستانی اولیه مرتبط می دانند. سایرین اسکلتي را به عنوان سمبلی از تدابیر محافظتی تعبیر می نمایند هر چند که این اظهار نظر متاخرتر از عقیده قبلی است. در همه حال باید گفت که اسکلتي مفهومی بسیار قدیمی بوده و خود بیانگر این نکته می باشد که اسکلتي انسانی نقاشی شده روی سنگ در عصر برنز در منطقه بایکال، در حقیقت اشکالی هستند که نشانگر وجود شامان می باشند.

در این خصوص اسطوره ای سبیریایی وجود دارد که به شامانهای مربوط می گردد که توسط ارواح نیاکانشان - و در حالی که گوشت بدنشان پخته شده - بقتل رسیده و همچنین استخوانهایشان بعد از شمارش بوسیله آهن به همدیگر بسته شده و با گوشت تازه پوشانیده شده است.

ای.آر. کورت اشاره می کند که بخشی از لباس شامان ویژه عضوی از اجتماع محسوب می گردد و بدین ترتیب میان شامان و مردمان او در تمام مدت اجرای مراسم مقدس نوعی اتحاد ایجاد می شود که این موضوع تنها بمثابه مظهری از پیوستگی نسلی از سوی پدر انگاشته می شود. عبارتی دیگر ممکن است مواد اطراف اسکلتي نقش شده روی لباس بمثابه گوشت بدن تصور گردد که خود بیانگر خط سیر نیاکان پدری

می باشد. در برخی از اوقات اسکلت بعنوان وکیل مالک بدن پنداشته می شود مانند اینکه شامان دگرپاره از لحاظ معنوی احیا شده است. بر اساس این عقیده استخوانها سکونتگاه جانها یا ارواح است و نیز منبع نهایی حیات همه جانداران - اعم از انسان و حیوان - می باشد و براین مبنا موجودات انسانی و حیوانی زندگی خود را از استخوانها اخذ می کنند در نتیجه استخوانهای حیوانات معیوب را هرگز نمی شکنند بلکه آنها را با دقت جمع آوری کرده و در زیر درختان دفن نموده و یا به دریا می اندازند. همچنین اسکلت نشانگر ماده اولیه ای است که بوسیله نیاکان حفظ شده و بعبارتی ایفای دوباره نقش شامانی تلقی می گردد که بصورت نمادین نمایش مرگ و رستاخیز مردگان می باشد.

بر اساس داستانی در فرهنگ "سارابی جنوبی" و نیز "دوبروجای شمالی" وقتی که آدم خواست برای پسرانش زن اختیار نماید وی استخوانهای حیوانات مختلف را گرد آورده و به خداوند دعا کرد که به آنها روح بدمد. در واقع این رستاخیز از استخوانها با اسطوره بزه‌های ثور اسطوره شناس اسکاندیناوی مشابهت دارد که پس از خورده شدن گوشتشان دوباره حیات یافتند. اسطوره قابل مقایسه دیگر در این خصوص اینچنین بیان می شود که وقتی یهوه به "اثرئکیئل" فرمان داد که از روی مجموعه ای از استخوانهای خشک موجود در یک دره دست به پیشگویی زند او گفت: "و ای استخوانهای خشک کلام پروردگار را بشنوید". اثرئکیئل بفرمان او بود و در نتیجه سر و صدا و تکانهای شدیدی ایجاد شده و استخوانها، استخوان به استخوان بهم آمدند. سپس آنها توسط چهار نوع باد در حرکت بودند. بعدا آنان روی پاهای خودشان ایستاده و تبدیل به ارتشی گردیدند که مدام بر تعداد آن افزوده می شد (نگاه کنید به اثرئکیئل ۳۷... ۱۰-۱). همینطور هم در کتاب "مرگ" مصریان (فصل CXXV) استخوانها محافظت می کردند. از سوی دیگر گفته می شود که بودایی ها روی پروسه

تبدیل بدن به اسکلت تاثیر می گذارند و این امر در واقع بی ثباتی حیات را آشکار می سازد. همچنین در بودائیزم تبتی ها و مراسم "تانتریک" استخوانها و جمجمه ها با اهمیت هستند. از اینقرار زمانی که وکلای صاحب بدن برای ماندگار ساختن آنها وساطت می کنند به این مسئله اذعان می نمایند که جسم شنی ای مرکب و زوال یابنده بوده و سرانجام بر اثر مرگ از هم می پاشد. و نهایت اینکه ایرانی ها استخوانها را در "محل استخوانها" یا "آستودان قرار می دهند" که تا روز قیامت باقی بمانند.

لباس شامان "تووان"، کویاک یا آرمور نامیده می شود که از شامان در مقابل ارواح شرّ حفاظت می کند. شامانهای تووای شرقی در لباسهایشان تصاویر خورشید را نقش می کردند. همچنین این نشانه ها در روی سنگ نبشته های سیریایی ها هم به چشم می خورند که شامل باستانی ترین نقاشی روی سنگ در "موقور- سارگول" بوده و مشابه این نقاشی های روی سنگ مربوط به عصر بُرنز، در منطقه بالکان موجود می باشد.

تیر و کمان های کوچک و مینیاتوری متصل شده به لباس شامان نیز بمنظور مبارزه با نیروهای بدخواه در نظر گرفته شده است. روبانهای دراز و یا قیطان ها نشانگر توانایی پرواز و کارکرد بال ها هستند. برخی زمانها هم نقش قایقهای همراه با موجود انسانی نشان داده شده اند که این اشکال در اصل با مراسم عبور حیوانات از رودخانه و بصورت یک ستون باریک، در ارتباط می باشند. در مناطق شمالی تر این تصاویر قایق ها به معنای هستی موجودات روحانی و متعالی تعبیر شده است.

زیورآلات فلزی

هر جامه مربوط به شامان با پنجاه الی پنجاه و پنج پوند آهن تزئین شده است و گفته می شود که این زیورآلات فلزی در برابر زنگ مقاوم بوده و هریک از آنها صاحب جان و یا روحی به نام "ایچچیته" هستند.

در روی کُت شامان یا کوت پیشبندی وجود دارد که روی آن دو حلقه آهنی بعوض پستان ها قرار گرفته است. همچنین موهای شامان به سبک زنانه درست شده و او بهنگام اجرای اعمال مذهبی آن را شُل و یا باز می کند. یک دیسک گرد کوچک نیز در روی لباس وی دیده می شود که نمایانگر خورشید است. این دیسک به بند چرمی متصل گردیده و از میان شانه های شامان آویزان می باشد بطوری که هر بند چرمی از سوراخ واقع در وسط دیسک عبور می کند. دیسک های دیگر نیز در همان اندازه و شکل اما با سوراخ مرکزی بزرگتر نمایشگر سوراخ واقع در درون گودال یخی خورشید بوده و بوسیله یک بند در زیر اولین صفحه آویخته می شود. همینطور هم نوارهایی از حلبی و به اندازه انگشت شصت در پشت حلقه های فلزی تعبیه گشته و نیز زنگ های مسی با صداهایی گنگ در زیر یقه و در قسمت بالای شئی ای که در حقیقت گراوری از سر ماهی است، آویزان شده است. صفحات گرد تخت - به پهنای یک انگشت - نیز بفروانی در ناحیه بالایی پشت کمر لباس شامان آویخته شده و دو صفحه گرد هم مانند سردوشی به شانه های آن بسته می شوند. در نهایت دو فلز بشقاب مانند هم در طرفین لباس و روی آستین ها متصل شده و بشقابی مسین همراه با گراور یک مرد، سینه وی را می پوشاند. گفتنی است که فقط آهنگر نسلهای نهم بدون قرار گرفتن در معرض خطر ارواح قادر به ساختن بشقاب سینه مسی می باشد. از سوی دیگر زنگ های مسی توخالی روی تسمه های دراز - مانند ریشه گیاه - از دگمه های کُت شامان آویزان شده و یک بشقاب به درازای یک متر هم - مشابه یک ماهی - با بند

چرمی بسته شده و معلق می ماند. بعضی از شامانها زنجیره طولانی از آهن در پشت کُت هایشان دارند که نشانگر نیروهای عظیم آنان می باشد.

پرنده و تصاویر حیوان

شامانهای اقوام "کِت" نیمته ای با پشت شبیه به دُم پرنده می پوشیدند و آویزهای نیمته معمولا بشکل پرنده بوده و به پاهای آن متصل می گردید. شامانهای فوق دستاری با نقش پرندگان که شاخصی برای تجسم خارجی بخشیدن به پرنده بود، می پوشیدند. برخی اوقات نیز به دستار آنها شاخ هایی بسته شده و از این طریق شامان را به گوزنهای شمالی و خرس ها پیوند می دادند. همچنین از نظر کِت ها خرسی بنام "کاجوس" ارباب حیوانات بوده و شامانها علاوه بر آن می توانستند گوزن شمالی شاختار ماده و یا پرنده اسطوره ای به اسم "گاه" و یا یک موجود انسانی اسطوره ای با اندامهای خرس را از طریق دست و پاها و یا خود خرس تجسم خارجی ببخشند. گفته می شود که هیکل عظیم پرنده باستانی با پولک یا چیزی درخشان که در اشیاء آهنی مربوط به شامان تصویر شده است، تزیین شده و پس از مرگ وی این تصویر بوسیله اقوام و خویشان شامان نگهداری می گردد.

"دونر" در واژه نامه خویش از زنگ کوچک نام می برد که روی نواری بسته شده و "دونده" خوانده می شود. همچنین در مواردی دُم سنجاقک شامان به لباس وی بسته شده و بدین سبب است که در اغلب آوازهای شامانی سنجاقک حضور دارد. حتی شامانهایی به نام سنجاقک وجود دارند که "داند" خوانده می شوند. اگر پوشش روی صورت شامان بهنگام شامانی شدن از پوزه خرس کوچکی ساخته شده و شامل پوست بینی و دهان حیوان شود، یک شامان خرس بعوض طبل از چنگال خرس استفاده می کند. علاوه بر آن نیمته، چکمه ها و دستکش های وی نیز از پوست خام خرس

درست می شود. اشیای آهنی هم طوری در روی لباس شامان آویخته می شوند که تداعی کننده استخوانهای خرس باشند. از سوی دیگر شامانهای کت لباس تنگی پوشیده و به دور سرشان نوار هم می پیچیدند.

شامانهای "کندولک" دستکش هایی می پوشیدند که تا آرنج دستشان می رسید. این دستکش ها از پوست پنجه پاهای خرس ساخته شده و آهن های متصل به آن نیز نمایانگر پنجه خرس بودند. در واقع آنها براین عقیده اند که این حیوان شامان ها و سایر موجودات ماورای طبیعی زمین را همراهی می کند بویژه خانواده "آلیل" را که بصورتی متواتر به اشکال زن و تصاویر مرگ نقاشی شده اند.

شامانهای "نگاناسان" بیش از یک نوع لباس داشتند بطوری که ضرورتا برای هر آیین خاص لباس ویژه ای می پوشیدند. لباس ساخته شده از پوست گوزن شمالی به شامان یاری می کرد تا با جهان ماوراء ارتباط برقرار نماید. نواری هم به پهنای پنج سانتی متر - که با مثلث های قرمز و سیاه تزیین گردیده - و با استفاده از تار موی گوزن وحشی به دور پوشاک دوخته می شده است. باور بر این بود که سمت راست لباس نمایانگر خورشید است و همچنین رنگ قرمز واقع در آن سمت نشانه روز و فصل بهار می باشد. از طرف دیگر سمت چپ پوشاک سیاه رنگ بوده و نشانگر ماه، تاریکی و زمستان است. در قسمت پایتتر از کمر نیز یک جفت خرس نقاشی شده که اینها یاری کننده شامان هستند. در تصویر فوق هر یک از خرسها سورتمه ای را می کشند که پیام آوران زمستان و تابستان می باشند. گفته می شود که خرسها بقدری سریع حرکت می نمایند که برای موجودات انسانی قابل رویت نیستند اما حضور آنان بوسیله سوت بادهای نیرومند احساس می گردد. همچنین گفته می شود که خرسها در برابر همه بدیها و دروغ ها محافظت می شوند. در نزدیک قسمت فوقانی یا نوک لباس، چهار نوار چرمی، دو صفحه مسین مربع شکل را - که روی هر یک از آنها دو

برآمدگی و چهار نقطه چین برجسته به شکل صلیب مورب وجود دارد- نگه می دارند. برآمدگی ها شبیه به صورت انسان بوده و تجسم روح حیاتبخشی است که "نیولومنیوو" نامیده می شود. سمت راست یا قرمز رنگ و در واقع این نیمه از لباس بشکل گرد درآورده شده و درشت بافت می باشد که روی آن نوارهای چرمی - با شکاف هایی بصورت دو ستاره پنج پر- و آویز مسی بسته شده است. همچنین در نزدیک تیغه های شانه یک ورق مسی وجود دارد که نمایانگر پنجه خرس با پنج ناخن و مجموع رگ ها و استخوانهای آن می باشد. در نهایت در زیر آن ورق مسی دو تصویر از هلال کوچک ماه، قبطانها و دسته ای زنگ آویخته شده است. گفتنی است که همه اینها برای شامانی شدن در جهان زیرین یک ضرورت محسوب می شود بطوری که در غیر این حالت شامان دیگر نمی تواند به زمین بازگردد. علاوه بر اینها دستکش های قرمز رنگی نیز به انتهای آستین لباس وی متصل می شود. پوشش سینه هم شصت و یک سانتی متر درازا داشته و روی بدن برهنه پوشیده می شود و معمولا آن را از پوست مشابهی درست می کنند بطوری که طرف مو دار پوست در داخل قرار گرفته و اطراف آن با خزهایی - که در انتها دارای لبه های قرمز هستند-، دوخته شده است. همه این تزیینات با بهره گیری از موی غنغب گوزنهای وحشی دوخته شده و با مثلث های سیاه و قرمز حاشیه دوزی گردیده است. در مرکز لباس هم حلقه ای دیده می شود که نمایانگر ناف شامان است. پوشاک شامان یک ماسک آهنی را هم شامل می شود که در نوک آن تصویری از روحی بنام "موردجالی" (روز زمینی واقعی، روز آفتابی روشن) به چشم می خورد که این روح صاحب حیات مردمان، گوزن شمالی، پرندگان و گیاهان می باشد. وی نه خدمتکار زن دارد که بیانگر قسمت پایینی پوشش سینه بوده و بوسیله یک صفحه مسی پوشیده شده است. این صفحه نه دندان دارد و در هر یک از این

دندان‌ها را هم سوراخ‌های تعبیه گشته که بمثابة چشم عمل می کنند. بعلاوه دارای مشعر برآمدگی بینی می باشد که دهانه های آن از قلم افتاده است.

چکمه های خز شامان هفتاد و پنج سانتی متر درازا دارد. البته مردم عادی نگاناسان نیز از این چکمه ها می پوشند. طرف بیرونی چرم قرمز رنگ چکمه با طرح‌های سیاه نقاشی شده است و کمی بالاتر از پشت پا نوار سیاه رنگی قرار گرفته که دارای سه نوار عمودی در طرف راست و چپ می باشد که این نوارها نشانه پوست ساق گوزن شمالی است.

اقوام نگاناسان که هم شامان مرد و هم شامان زن دارند، در سرزمینهای دوردست شمال آسیا و در قلمرو روسیه زندگی می کنند گفتنی است که آنها در حفظ بسیاری از عناصر فرهنگ باستانی خود تا کنون موفق عمل کرده اند. در لباس شامانهای نگاناسان ها تصویر مثلث سیاه واقع در روی پشت کُت، نشاندهنده تقویت ستون فقرات و استخوان پشت شامان می باشد. آویزهای آهنی پوشش وی نیز بعد از مرگش در خانواده او نگهداری می شود. هدف از صفحات آهنی کوچک هم بکارگیری آن برای شکستن یخ ها در هنگامی است که پیشینیان شامان در جهان زیرین بشکل منجمد بسر می برند. همچنین تکه های مفتولی کج و معوج آویخته به لباس شامان نمایشگر سرهای شش غاز می باشد که در پرواز بسوی خدایان او را همراهی می نمایند. پوشش سینه نیز که بشکل چهار ضلعی غیرمنتظم بوده و لبه های آن با چرم گوزن شمالی وحشی تزیین شده است، با مثلث های سیاه منقوش گردیده است. بعلاوه به پوشش سینه فوق ریسمانهای نگهدارنده ای بسته شده که این روبانها از پوست گرگ و روباه ساخته می شود، همچنین این پوشش دارای زنجیرهای مسی است که برای تسخیر جانها در جهان زیرین بکار می رود. این عقیده وجود دارد که در زمان اسارت، شامان زنجیر فوق را محکم به قسمت انتهایی دُم لباسش می بندد. همچنین پیشانی بند و حلقه های

پایین تر صورت وی نوارهای ریش - ریش قرمز و آبی رنگ داشته و کُت او از موهای غنغب گوزن شمالی وحشی درست شده است. موهایی که گفته می شود از یک شکار خوب بدست آورده شده است. به باور این اقوام در زیر زمین آبهایی وجود دارد که ارواح یا جان ها بداخل آن شیرجه رفته و توسط غازها و مرغان غواص از فاصله نزدیکی دنبال می شوند. و در واقع بدین سبب است که شامانها لباس خویش را با بال های غاز آرایش می کنند. شامان اقوام "خرییت" اعتقاد دارد که غاز در هنگام بدنیا آمدن خدا بوده است (همچنین این پرنده در آیین هندوایسم با اهمیت تلقی شده و نمایانگر روح ناب و بالاترین معنویات است). از اینقرار اگر چه شامان از طریق بصیرت اولیه اش موجود ویژه ای می گردد ولی او هنوز هم نیازمند یاری ارواح بوده و در غیر اینصورت اعمال وی به سرانجام نخواهد رسید. و در حقیقت لباس برای ارواح به عنوان یک مرکز و کانون عمل می کند.

یکی از طلسم های مهم شامانهای نگاناسان دست عفریته یا "کوجکا دجوتجو" نام داشت. که عبارت از تکه ای فلز برش یافته از صفحه آهنی هست که دور میج دست بسته شده و منجوق هایی همراه با چرخهای مسی - برداشته شده از ساعت - از آن آویزان می شده است.

شامان های تووا

حواشی و تزیینات قبر یک شامان اهل قبایل "تووا" بنام "ماپتا اوندانار" - که در سال ۱۹۵۸ درگذشت - اثرات بودیست های تبتی را در این نوع شامانیزم نشان می دهد. قبر او علامت گذاری نشده اما در حدود بیست متری آن و در یک سربالایی آینه ای برنزی قرار گرفته است. همچنین حفاظ پرستشگاه عابد بودایی و یا دسته ای کوچک از عابدین بودایی تبتی با یک پارچه ابریشمی آبی رنگ پوشیده شده است. بفاصله ای

نزدیک از قبر هم دیگر نشانها در غاری پنهان شده که دهانه آن توسط سنگ مسدود گردیده است. طبل شامان و چوبهای آن و نیز سرپوش وی در لباس بلند زنانه اش پیچیده شده و روی پارچه سفیدی که در زمین گسترانده شده، نهاده شده است. گفتنی است که در سطح استوانه ای طبل تصویری از شامان حک گردیده است. پوشش سر او هم از یک کلاه مخروطی شکل کوچک نقابدار - درست شده با پارچه نارنجی رنگ با دو لبه قرمز - تشکیل یافته و دور آن روبانی زربافت دوخته شده است. این روبان شامل شکل لوزی مانند ای است که برنگ سیاه و رشته های نارنجی آرایش یافته است. ردیفی از منجوق و دندان مارال با نخ روی گردی لبه کلاه چسبانده شده و در جلوی آن ماسکی وجود دارد که چشمهای آن بوسیله دانه های ذغال آخته مشخص گردیده است. علاوه بر اینها در لوله های مسی توخالی که روی آن نصب شده، پرهایی از عقاب نیز نهاده شده است. در کل لباس فوق از پوست بُز درست شده و آستین هایی دارد که نسبت به مچ دست تنگ تر هستند. همچنین دو ردیف کناره ها با پوست حاشیه دوزی شده و در قسمت فوقانی سمت راست تیغه شانه لباس - که حاقه های چرمی را نگه می دارد - یک حلقه فلزی به چشم می خورد که از بهم بافته شدن باصطلاح پنجاه و پنج مار - که طول هر کدام شصت سانتی متر است - درست گردیده است (باید اشاره کرد که دیگر ماربافته ها از ریسمان پشمی تابیده شده بوجود آمده است). بعلاوه در انتهای بالایی نوارهای بافته شده، بجای چشمها مرجانهایی همراه با منجوق های کوچک بکار رفته و در نوک تیغه شانه چپ تصویر یک دسته پنجاه و هفت عددی مار دیده می شود. باضافه اینکه روی کمر بند شامان ریسمانی بشکل مار قرمز بصورت نواری دوخته شده است. گفتنی است که تصاویر اغلب مارها بطرزی فاخر و تزینی نقاشی گردیده است.

طبل سبک شامانهای تووای غربی دارای تیری افقی است که هفت حلقه به آن آویزان شده است. طولانی ترین این آویزها شبیه مار بوده و در واقع روح یاریگر شامان می باشند. همچنین مارها نمادی از "آرمور" تلقی می گردد که خودش نیز حامی و یاری دهنده هست. این مارها تا حدودی قرمز، سفید و سیاه رنگ بوده و بیانگر این موضوع می باشند که شامان ارواح خوب، طبیعی و یا دشمن دارد. بعلاوه مارها به بیرون راندن امراض از بدن بیمار - که توسط شامان صورت می گیرد- هم کمک می نمایند (نگاه کنید به نشانه های علم پزشکی و طب غربی).

لباس ماتپا اوندار دارای کیسه های سه رنگ تنباکو بوده و برخی از این کیسه ها مخصوص پسمانده های تنباکو می باشد. لباس های شامانهای آلتایی هم کیسه های تنباکو دارد که گفته می شود در طی مدت اعمال شامانی ابزارهای الهام آنان محسوب می گردد. لازم به ذکر است که هم اکنون لباس اوندار در موزه مردم شناسی و قوم شناسی آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی موجود می باشد.

از دو گونه اصلی لباس شامانهای تونگوس شمالی و افرادی که از قوم "ترنس-بایکال" هستند، یکی از آنها بشکل اردک و دیگری بشکل گوزن شمالی می باشند. در پشت این لباسها روبانهایی پهن بطول یک متر آویزان شده است که "مار کولین" نامیده می شود. مفهوم "مارها" به عنوان یاریگر شامان در سفر به زیر زمین در حقیقت برگرفته از فرهنگ بوریات ها و تورک هاست؛ "اسب ها" از بوریاتها. چکمه هاهم که مثل پوشش شامانهای تورک شبیه به پای پرنده می باشد.

پوشش سر

بعضی شباهتها میان لباس پیشگو - کاهن تبتی ها بنام "بون" و پوشش شامانها وجود دارد از جمله اینکه هر دو آنها در لباسهایشان از پر عقاب، نوارهای ابریشمی پهن، سپر، نيزه و مانند آنها استفاده می نمایند.

اهمیت پوشش سر در اینست که مقدار زیادی از نیروی شامان در آن نهفته است. همچنین این پوشش می تواند سوراخ نوک سر را - که جان یا روح ممکن است از آن بگریزد- را ببندد. دوزخ با اشاره به نقش و اهمیت کلاه در نقاشیهای روی سنگ عصر برنز می گوید که در غرب سیری کلاه شبیه عمامه بوده و با رویان و اشکال حیوانهای حامی تزئین شده است. افزون بر آن به پوشش سر شامان، شاخهای آهنی متصل گردیده است، برای مثال تعداد این شاخها در روی کلاه یک شامان "سولونی" زمانی افزایش می یابد که وی نیروی متخاصم بیشتر و بیشتری را مغلوب کرده و نکته های تازه نیز در موقعی آشکار می شود که علف در استپ رشد می کند. باید گفت که پوشش سر شامان مغولی "دایور" حاوی پنج نوع کلاه رنگارنگ می باشد که شاخ هایی به آنها بسته شده است. بدین ترتیب آنها نمایانگر رنگین کمان یا مسیری هستند که شامان در سفر معنوی خود طی می کند. حاشیه جلویی کلاه با یک شیشه آینه ای پوشانیده شده و گمان می رود که تلاء لو آن باعث واهمه شیاطین شود. همچنین در بین شاخهای متصل شده به کلاه شامان شکلی از یک فاخته وجود دارد که توسط روح شامان فرم گرفته و نخستین پرنده ای است که پس از آغاز شامانی شدن فرا خوانده می شود. اشکال فاخته های نر و ماده هم در روی شانه های لباس به تصویر کشیده شده و بمثابة پیام آورنده عمل می کنند. به این موضوع نیز اشاره شده که شاخهای روی کلاه در واقع ترکیبی از شاخ گوزن و شاخ های سر- پرنده می باشد

که بسیار باستانی بوده و اولین بار در حدود قرن پنجم قبل از میلاد در جنوب سبیری ، مغولستان و "اوردوس" مشاهده شده است.

کلاه های سامویدهای شمال و آلتایی های جنوب با پر تزئین شده اند. کلاه برخی از شامانهای تله اوت از پوست بردار جغد قهوه ای بالغ همراه با بالها و سر آن درست می شود. گفتنی است که چنین تزئیناتی به شامان هیئت جادویی جدیدی بشکل پرنده می بخشد. شامانهای سایر قبایل تصاویر عقاب، جغد و سایر پرندگان را در روی لباسشان نقش می زنند.

منگوله ها و پارچه های ریش ریش روی کلاه شامان چوکچی کارکردهای جادویی داشته و از تکه های خز سیاه و سفید تشکیل یافته است که می توانند بجای آن مورد استفاده واقع شوند. قسمت نوک تیز کلاه شامان معمولا همانند چاقویی کوچک بنظر میرسد که با اشیاء جادویی و تکه های مسطح عاج آرایش گردیده است. در این قبایل عقیده دارند که میزان تاثیر طلسم ها بستگی به تعداد تکه های دایره ای شکل پوست موجود در روی آن دارد. باید اشاره نمود که این طلسم ها در وسط خود منگوله داشته و بسیار مورد توجه چوکچی ها، کوریاک ها و اینویت های آسیایی هستند. (عبرانیان باستان بر این باور بودند که منگوله ها و پارچه های ریش ریش از حملات شیطاین جلوگیری می کند).

در برخی اوقات کلاه های بلند شامانهای "نانای" با قابی از نوارهای دراز خز حیوانی آرایش یافته که پلاک های فلزی، حلقه ها، زنگ ها و دیگر اشیاء از آن آویزان هستند. دو یا چهار پلاک فلزی شبیه به شاخ گوزن شمالی هم به آن دوخته شده است. ولی معمولا یک شامان مسن نانای شاخ بودن آن را انکار کرده و معتقد است که این دستار نمادی از ارتباط میان شامان و روح نیاکان او می باشد.

بعضی از شامان های نانای اشکال شبیه به شاخ را بمثابه ریشه های اصلی-درخت جهان می دانند. همچنین کلاه های شامانهای منجوری با اشکال درخت کیهانی و یک پرنده پوشانده شده اند.

شامان چولیم و یوکاگیر

شامان یوکاگیر بواسطه نیروی اخذ شده از نیاکان شامان خویش - که تصاویر آنها روی سمت چپ لباسش نقاشی شده است - جلب توجه می نماید. در کناره راست لباس وی پوست پرندگانی دوخته شده که شامان در حال جذب را برای پرواز بسوی جهان متعالی قادر می سازد.

تورک های "چولیم" قبل از اجرای مراسم لباس شامانی مرسوم در قبیله خویش را بتن او می پوشانند. سپس حلقه ای را به انگشت او کرده و دستاری را بدور سرش می بندند. همچنین گردنبندی از منجوق سفید به گردن شامان می آویزند. گفتنی است که هر گردنبندی تعداد معینی منجوق داشته و زنگوله های آن حلقوی شکل می باشند. بر طبق آیین چولیم ها هر دو سال یک منجوق به گردنبد و یک حلقه به منجوق اضافه می شود و در واقع تعداد این اشیاء نشاندهنده شماره دفعاتی است که شامان به آسمان صعود کرده است. از سوی دیگر گفته می شود که حلقه های فوق نمادهای اجزای مختلف معنوی می باشد که شامان در طی مدت تمریناتش آنها را مشاهده می کند. بعد از مرگ شامان هم اگر این تزینات سمبولیک و اسلحه های کوچک متصل به لباس او کنترل نشود و توسط نسل بعدی محافظت نگردد، می تواند عوارض وخیمی داشته باشد. بدین ترتیب این اسلحه ها زمانی کنش دائمی با نیروهای خطرناک نامرئی مقدور است که آنها بخاطر اینگونه کشمکش ها طراحی شوند.

فصل ششم

غیگویی و شفابخشی

غیگویی

باید گفت که پیشگویی شامانی تا حدودی متکی بر معلومات ناشی از دانش طبیعی بوده و نیز به اطلاع از روانشناسی گروه ها بستگی دارد.

غیگویی در ناحیه نزدیک به قطب شمال اساساً - اما نه بطور مطلق - در انحصار شامانها می باشد. در برخی زمانها پیشگویی بوسیله تفسیر شکاف موجود در استخوان شانه سوخته یک قوچ یا گوسفند معمولی انجام می گیرد (لازم به یادآوری است که استخوان حیوان نمادی از راز و رمز زندگی و تجدید حیات می باشد). این روش غیگویی بویژه توسط اقوامی مثل "کالمیک" ها، قیرقیزها و مغولها بکار بسته می شود. همچنین ابزار پیشگویی کوریاک ها عبارت از مهر تیغه استخوان شانه هست. در چین باستان عصر شانگ هم از روش مشابهی بهره گرفته می شده همچنین این نوع سنت غیگویی در سایر نواحی و از ماقبل تاریخ رواج داشته است.

بعضی از شامانها هم بوسیله کمان و از طریق لرزش مداوم آن و صداهایی که به این ترتیب ایجاد می شده، در درون جمعیت ارواح مبادرت به پیشگویی می کرده اند. در این روش غیگو با نیرویی کم و بیش زه کمان را کشیده و ضمن خم شدن کمان، زه را

در نزدیک گوش خود نگه می داشت. راه دیگر پیشگویی از طریق کمان، نگاه شامان به درون شعله های آتش در امتداد زه کمان است. به این ترتیب در برخی اوقات وی کمان کوچکی را در دست راست نگه داشته و ضربه ای به زه زده و سپس با گذاشتن انگشت نشان در وسط آن و نگه داشتن زه کمان در واقع تعادلی را در کمان ایجاد می نمود. بعداً منتظر می شد تا انگشتش بمثابه یک محور روی زه حرکت کند، در این زمان شامان می توانست به پرسش های مخاطبان پاسخ گوید. گفته می شود که وی بدینوسیله با سوالات خویش نیروی نامرئی ارواح را در کمان به جنبش وامی دارد.

چوب های طبل تورک های چولیم از درخت غان و بشکل قاشق کم عمق ساخته شده و برای پیشگویی و سایر هدف ها مورد استفاده قرار می گرفت. به این ترتیب برای آگاهی از بهبود یافتن بیماری این چوبهای قاشق مانند به زمین انداخته می شد حال اگر پس از سه بار پرتاب، پشت آن بطرف بالا قرار گرفت این بمعنای بهبودی بیمار تلقی می گردید. همچنین این چوبهای مخصوص طبل کوبی بمثابه شلاقی در نظر گرفته می شوند که شامان از آنها برای وادار نمودن اسبش برای طی مسیر جهان زیرین بهره می جوید.

استخوانهای مخصوص پیشگویی بوسیله یاکوتها هم استفاده می شد. آنها این عمل را به کمک چهل و یک عدد استخوان سپرماهی و یا همان تعداد از قطعات سُم های گوزن شمالی مقدس انجام می دادند. ابتدا روی سخن با یکی از این تکه استخوانها بوده است بطوریکه پس از طرح سوال - بصورت زمزمه وار- این استخوان سه مرتبه در روی سر به حرکت درآورده می شد. بعداً استخوانها در سه ردیف روی یک میز مرتب گردیده و در هر باز از هر ردیف سه قطعه استخوان برداشته می شد تا اینکه در همه ردیف و به این ترتیب در ردیف سمت چپ نیز کمتر از چهار استخوان باقی بماند. در ادامه استخوانهای باقیمانده تقریباً بشکل یک شمایل انسانی چیده شده و در واقع هر

استخوان نمایانگر بهترین مسیر برای شکار محسوب می گردید. سپس آنها را به پایین پرتاب نموده و موقعیت قرار گرفتن استخوانها در حقیقت نشاندهنده سرنوشت انسان، موفقیت در شکار، یافتن حیوانات گمشده و نظیر اینها بود. روش دیگر پیشگویی، حرارت دادن تیغه استخوان شانه گوزن شمالی و آغشته نمودن آن با چربی و بعدا مشاهده نحوه شکستن استخوانها در زمانی بوده است که حرارت افزایش می یافته است. پس از استفاده، استخوان فوق را روی درختی قرار داده و یا از سکویی آویزان می کرده اند. همچنین مهر تیغه های استخوان شانه گوزن شمالی در میان چوکچی ها و انونک ها هم مورد استفاده واقع می شدند. گروههای انسانی که در نواحی ساحلی سکونت دارند با تیغه استخوان شانه نهنگ غیبگویی می کنند. آنان در هر مورد استخوان تیغه شانه را گرما داده و بوسیله ترک های ایجاد شده به سوالات مربوط به محل نهنگ ها و مسیر ارواح آنها پس از برگشت به دریا- بعد از انجام مراسم- پاسخ می گویند.

از سایر طرق مورد استفاده اقوام باستانی برای پیشگویی، استفاده از سنگ، چوب و یا مجسمه حیوانی بوده است که قابلیت معلق بودن در فضا را داشته اند. به این صورت که از نحوه نوسان آنها در هوا پاسخ سوالات توسط شامان استنباط می گردید. از اینقرار است که "راوتر" مسیر فرار حیوانات را به شکارچیان سیبریایی نشان می داده و برای اینکار روده های حیوانات ذبح شده به پرندگان داده می شده است. گفتنی است که مردم تونگوس زبان هیچوقت برای ورزش و تفریح حیوانات را نمی کشند و فقط در هنگام نیازمندی است که دست به شکار می زنند. و در آنموقع هم آنها تنها حیوانات زخمی را دنبال نموده و برای رفع نیاز آنان را می کشند.

شفابخشی

یکی از کارکردهای اصلی شامانهای نواحی مرکزی آسیای شمالی شفابخشی بیماران بوسیله اعمال جادویی است. از این دیدگاه نظرهای گوناگونی در مورد منشاء امراض ابراز می شود. از جمله اینکه احتمال دارد که جان بیدار توسط روحی شیطانی و شرور دزدیده شده و یا سرگردان گردیده باشد. همچنین ممکن است یک شنی جادویی (و یا اشیاء) وارد بدن بیمار بشود و یا فرد بیمار بوسیله ارواح دشمن تسخیر شده باشد. از اینقرار رویداد از کف رفتن جان معمولاً با از دست دادن آگاهی مریض مرتبط می شود بطوری از نقطه نظر آنها این موضوع در حالت های کُما، تب و یا هذیان خود را نشان می دهد. از سوی دیگر باید گفت که ممکن است ارواح مزاحم سبب وارد آمدن آسیب های جسمی و روحی شود ولی آنها دلیلی برای از میان رفتن هوشیاری نیستند. بدین ترتیب شامانها برای از بین بردن شنی و یا روح مزاحم ارواح کمک کننده خود را احضار می کنند که این کار با حرکاتی مثل مکیدن، جارو کردن با پرهای پرندگان و نظایر آن صورت می گرفته و در همه حال بیماری بمثابة یک نوع بیگانگی از روح یا جان تلقی می گردد.

لازم است که برای بهبود مریض ارواح مزاحم تسکین یافته و یا از بدن فرد خارج شوند. همچنین آنها برای احاطه نوع قربانی که ارواح می توانند بفرستند، به درون خود شامان انتقال می یابند. در واقع مقصد شامان آنجایی هست که روح بیمار می رود. حال حتی اگر این محل در قلمرو مردگان واقع شود یعنی جایی که سکونتگاه اریک است.

اکنون برآیدست آوردن آزادی روح بیمار، می بایست هزینه گرانیقیمت قربانی و نیز روح جایگزین بعهدہ گرفته شده و سپس بوسیله شامان به نزد اریک برده شود. و در اینصورت مالک روح جایگزین خواهد مرد اما مریض بعدت سه، هفت یا نه سال زنده می ماند.

برخی از شامانها وقتی از حالت جذبه خارج شدند ظاهرا ارواح مزاحم را بهنگامی که از طریق گوش یا دهان بیمار به بدن او برمی گردند، را هم تحت اختیار خویش می گیرند (تصوری مشابه در داستان مسیحیان مثل "روح خدا وارد گوش ماری ویرگین می شود" نیز وجود دارد). شامان اوزبیک می تواند این ارواح را در قسمتهای معیوب و سیاه بدن بیمار نشان بدهد.

بدین ترتیب گفته می شود که بازیابی سلامت معنوی مستلزم برقراری تعادل در نیروهای روحانی می باشد و چرا که در برخی اوقات ناخوشی ناشی از غفلت از نیروهای شیطانی است. در حقیقت در برخی از روش های شفابخشی که مورد استفاده شامانها واقع می گردد نوعی شیوه های روان درمانی - از طریق تشویق بیمار به درمان شدن و ایجاد امید به بهبودی در آنان- هم بچشم می خورد که این روشها شامل منطق، هینوتیزم، شهود، تله پاتی یا ارتباط افکار از راه دور، تلقین به نفس و تعبیر رویا می باشد.

بر اساس این اعتقاد هر فرد انسانی ممکن است سه و یا هفت جان داشته باشد. برای مثال اقوام چوکچی و یوکاگیر معتقدند که در فرآیند مرگ یکی از جان ها در قبر باقی مانده و دومی به جهان زیرین سایه ها رفته و جان بعدی نیز به دنیای متعالی آسمانی سفر می کند. برخی دیگر از قبایل بر این باور هستند که یکی از جان ها بر اثر مرگ ناپدید شده یا بوسیله شیطاين خورده می شود. همچنین در عقیده بوریات ها از سه روح انسانی یکی در استخوانها و یکی دیگر در خون ساکن اند که اینها قادرند در شکل یک زنبور و یا زنبور عسل بدن انسان را ترک نمایند. جان آخر هم مانند یک شیخ تصور می شود. شامان های تاتار، بوریات و مغولی معمولاً به تمرین آیین فراخوانی برای بازگشت جان می پردازند. حال اگر روح در برگشت دچار مشکل شود شامان به جستجوی او می پردازد. چنانچه یک شامان بوریات برای شفای فرد بیمار خودش را در موقعیتی

شامل تعدادی از اشیاء - مثل تیری که با ریسمان قرمز ابریشمین به درخت توسی که در بیرون یورد کاشته شده، بسته شده است - قرار می دهد. این ریسمان قادر است جان را دوباره وارد بدن مریض نموده و بنابراین در حالتی مدهوش و از طریق مسیر باز سمت چپ وارد یورد می شود. نزدیک درخت نیز افسار اسبی بسته شده است. اسب می خواهد که یشاپیش نظاره گر بازگشت روح باشد که اسب در نتیجه مشاهده آن بلرزه خواهد افتاد. حتی سابق بر این در انگلستان لرزش علامتی انگاشته می شد که نشان می داد یک روح در معرض مرگ قرار دارد. در آن سرزمین لرزش به علت ناشناخته ای نسبت داده شده و آنرا نتیجه لمس کردن آنکوو - فرشته حیاط کلیسا - و نشانه قطعی مرگ تلقی می کردند.

از جمله سایر روشهایی که برای معالجه بیمار بکار گرفته می شد، این بود که شامان در نزدیکی بیمار طبل زده و از این طریق به بدن شخص ناخوش پیام می دهد. شامان با بخور دادن - از طریق ایجاد دود چوبی مخصوص - او را بیهوش می کند. در این خصوص تلقین و هیپنوتیزم هم کاربرد ویژه خود را دارا می باشد. گفتنی است که بعضی از روشهای درمان شامانی بسیار موثر عمل می نماید اما بر اساس طب مدرن قابل فهم نیست. چرا که طب اروپایی خودش پدیده ای قوم محور می باشد. از سوی دیگر پاکوتها عقیده دارند که قدیمی ترین نیایشان بنام "اثللی ئی" نخستین آهنگر نیز بوده است و برخلاف شامانها، آنها قادر بوده اند که توسط ابزارهای طبیعی و بدون کمک ارواح، بیماران را معالجه کنند.

بنظر عده ای شامانهای شفاف‌دهنده و پیشگو از طرقی بهره می گیرند که تاحدودی حقه بازانه و نیز مبتنی بر روانشناسی عملی است (اغلب معالجه های عیسی مسیح هم دارای ابعاد جسمی-روانی بودند).

در میان اقوام چولیم مجالس شفادهی بیماران همواره در اواخر شب و در یک اتاق معمولاً از دود حاصل از سوختن پارچه ای چینی - در قابی مسی اندوده شده بود - انجام می گرفت. به این صورت که شامان روی چهارپایه ای نشسته و مشغول کار می شده است. البته لازم به ذکر است که وی قبلاً روی وسیله ای آهنی یا صندوقی مسی قرار می گرفته که در داخل آن روح دشمن، جان بیمار را پنهان کرده بود (چیزی که شامان می بایست آن را بازگرداند). لازم به اشاره است که ارواح بیماران اغلب به شکل سگ ظاهر می شده اند.

پیشتر شامانهای "ننت" (سپیری) اعتقاد داشتند که علت بیماری در واقع وزیدن روحی مخصوص در دهان فرد مریض است. بر این اساس شامان از روح خدای آسمان - بنام نوم - تقاضا می کرد که موجودات دشمن را وادار به ترک بدن بیمار نماید. سپس مریض چادر را ترک می کرد تا "نوم" بتواند آن هوای ویژه را به تمام اجزای بیماری بوزاند. بعلاوه مریض می توانست بوسیله کرم ها هم ایجاد گردد و در این مورد خاص آنها توسط روح ایجاد کننده شکاف از بین می رفتند. اما اگر دردی بوسیله نوم فرستاده شود شامان از شامانیزه شدن امتناع می کند چرا که وی از این جریان آگاه بوده و ارواح قبلاً موضوع را به وی گفته اند. از دیگر نشانه های شفا یافتن این بود که گوزن شمالی قربانی حالت تشنج پیدا نماید.

شامان های ننت در دو مقوله ایفای نقش می کردند: از یک طرف آنها گوزنهای شمالی گمشده را پیدا می نمودند و از طرفی دیگر بهنگام شب به شامانیزه کردن "نت" ها می پرداختند. روشی که شامانهای نت از آن برای یافتن گوزن شمالی استفاده می نمودند که شامل هدف قرار دادن یک فنجان چوبی یا کنده درخت با تیر آهنی بود. اینکار در موقع سخن گفتن روح با قوت هر چه تمام تر انجام می گرفت و بعد از آن این عمل بآسانی می توانست پایان پذیرد.

سومین گروه از شامانها محل دفن مرده را مشخص کرده و سپس روح مرده را - که به جهان بعدی می رفت - مشاهده می نمودند. از اینقرار همه گزارشات افراد از بیمارانی که بطور جدی شفا یافته اند، نمایانگر الگوی مشابهی می باشند. همچنین شامل مضامینی می شدند که در آنها سفر شامان به درون جهان ماورای طبیعه توصیف گردیده است. این تجربی ترین عنصری می باشد که در کانون بیشتر ادیان و تمامی مذاهب قبیله ای وجود دارد.

گاهی اوقات نیز شامان مغولی با اجرای یک "دولبار" موافقت می کرد. در اینصورت وقتی که حال مریض بسیار وخیم بود، شامان عازم سفری شبانه برای آوردن یک جان از جهان دیگر می شد. در سفر فوق مسیر از میان قلمروهای تاریک می گذشت یعنی جایی که زندگی و حیات خود شامان مورد تهدید قرار می گرفت. این مراسم با اپیزودهای اسرارآمیزی انجام می شده است و پس از آنکه اعمال جادویی به اتمام می رسید ارواح حمله کننده به بیمار نابود می گردیدند. در سایر اعمال مربوط به بیرون راندن ارواح دشمن از طریق سحر و افسون، شامان طبل خویش را روی سینه و باصطلاح آینه - قلبش می کوبید. طوری که هوای فشرده شده را روی بیمار و حتی فراتر از او می وزاند. همچنین وی آب مقدس را به دهان فرد مریض پاشیده و بدن او را با آینه اش نوازش می کند. به این ترتیب ممکن است سرمای ناگهانی اثر شفا بخشی داشته باشد. بگونه ای که نقل می شود، در بریتانیای کبیر قبلا آب سرد چاه مقدس برای بعضی ها بصورت موثر معالجه کننده بوده است. در این چارچوب روح حمله کننده وارد آینه شده سپس تبدیل به تصویر سنگی بشکل انسان می شود که آن را "بی می" می نامند. در ادامه مناسک خون تازه یک مرغ قربانی را روی تصویر گذاشته و بعدا آن را می سوزانند.

هنگامی که بیش از یک زن مریض شامانیزه می گردد، هفت فنجان غله یا خوراک آبجو و نیز به ازای هر مرد نه فنجان آبجو به روح بزرگ جهان زیرین اهدا می شود. در واقع آبجو کفاره جان قربانی می باشد. گفتنی است که شامان شیمیت - کورگوس در موقع شامانی شدن بیش از یک بیمار - که توسط "ارواح مداخله گر" آب یا زمین ناخوش گردیده است - به تقلید از کلاغ سیاه، کلاغ معمولی، گرگ، گوزن، موش خرما، کوهی و خرس گریه می کند. اما اگر مرض ناشی از حمله حیوانات خشمگین باشد وی به تقلید از صدای بچه - بُز، گوسفند، شتر، اسب و سگ گریه می کند.

راههای شفابخشی شامانی در غرب هرگز بدرستی مورد مطالعه واقع نشده است و معمولاً این موضوع بمثابة "معالجه اعتقادی" مورد توجه بوده است. در حقیقت طب غربی بیماری را فقط به نقطه کانونی مرض تقلیل می دهد ولی طب کل گرابندرت بواسطه تجربه صورت می گیرد. به عبارت دیگر فرهنگ غرب به تجمع یا گردآوری، تحلیل و ذخیره نمودن اهمیت می دهد در حالی که شامان به خالی شدن بدن بیمار از امراض توجه دارد چیزی که از آن به عنوان دانش و انرژی نو نام می برد. این امر شبیه مفهوم سونیا در "سونیا ماهایانای" بوداییان است، همان "جای خالی" (ترتیب همیشگی - بقاء) یا "هیچ چیز". اما وجود جهان تجربی هم انکار کردنی نیست و فقط می توان از پوچی واقعیت نهایی سخن راند آنهم زمانی که از درک ویژگی های غیرطبیعی یا مصنوع عاجز بود. البته سونیا نمی تواند پُرتر و یا خالی تر باشد و در واقع آن در معنای زبانشناختی، و نه فلسفی، به فضای پُر از ماده گفته می شود.

شامان ها دانش و فنون معالجه خودشان را به قلمرو تجربه هم قابل انتقال می دانند. جالب آنست که نتایج پژوهشهای فیزیک ذره ای نشان می دهد که انرژی - که ماده نیز هست - ظاهراً در بیرون از هر آنچه که منجر به شکل گیری جهان مادی است، بوجود می آید. هوسکو از شامانهای اقوام "آینو" می گوید که اوهنوکی - تیرنی پژوهشگر

ژاپنی ممکن است بتواند معلوماتی واقعی در خصوص واژه ها بدست آورد اما تنها روش برای یادگیری برخی چیزهای شامانیزم در خود شامانی شدن نهفته می باشد. وقتی مردی بیمار بوسیله شامان یو کاگیر بنام کاراکا- پولوت (این به معنای کورییاک پیر می باشد) درمان می شود قبل از وارد شدن او طبل تخم مرغ شکل وی را به جایگاه می آورند. بعدا تعدادی از مقدمات کار چیده می شود که اینها شامل پرتاب چربی ها و غذا بروی آتش است. شامان کناره های لباس و کلاه نقابدارش را آماده می کند یعنی اشیایی که بیشترین قدرت شامان در آنها نهفته می باشد. وی سپس روی سکو می نشسته و سوت زنان روی طبل می کوبد و همزمان به تقلید از حیوانات و پرندگان مختلف گریه کرده و اینگونه آواز می خواند: آتش مادر، حرارت نیرومند باشد! مادر سکو نتگاه، در توانایی ات تحمل بدی نباشد.

چنانکه علت یک بیماری شیطان محلی باشد، شامان می گوید: "سوو هنر مادر ما! مرا دوست بدار و به سرزمین صاحب خودت کوچ کن! سپس وی بطرف در برگشته و می گوید: حامی عقیده من. و پس از آن در اعماق و در سروصدای نفس کشیدن، خودش را در حالی ترسیم می نماید که در درون ارواح یاریگرش نفس نفس می زند. بعدا یک روح از او می پرسد که چرا وی را احضار کرده است؟ و شامان پاسخ می دهد که از جهان پایین موجودی نامرئی برای عذاب دادن به بیمار آمده است. روح در خصوص بخور مناسب و نیز علف هرز بیهوش کننده روسی از وی سوال می نماید. سپس دستیار شامان برای بخور دادن از طریق آتش در کنار شامان قرار می گیرد و شامان هم دود را از طریق دهانی که تماما باز شده است، استنشاق می کند. بیشتر بخورها بوسیله دستیار شامان به آتش انداخته می شود و شامان توسط پیپ مدتی به دود کردن آن می پردازد. در ادامه مراسم شامان به سراغ بیمار رفته و برای گزیدن قسمت آلوده بدن او و انجام اعمال دیگر تلاش می کند. گفته می شود که در این موقع روحی

که سبب بیماری است با عصبانیت به عقب حمله ور می شود اما ارواح مربوط به شامان بر روح مهاجم غلبه می یابد که در نتیجه آن وی به عقب جسته و روی بازوان دستیار خویش می افتد. در مناسک فوق حرکتها همواره توأم با خشونت می باشد بگونه ای که شامان دائما در حالت تشنج بوده و عاقبت روی سکو آرام می گیرد. در اینجا روح دشمن با شامان سخن می گوید و درست در زمان ترک بدن مریض از او پنج روبل، وودکا و یک عدد روباه سینه سفید درخواست می کند. در این وقت شامان روی پا ایستاده و روی بیمار فوت می کند، او را می زند و در حالی که روی طببل خود می کوبد، بآرامی می گوید: "راه شیطان را طوری ببند که نتواند دوباره برگردد (در اینموقع او شدیداً فعالیت دارد)!" سپس شامان روی روی دری قرار می گیرد که هنوز بآرامی نواخته می شود و با دست چپش پُتک خود را از بالای سر به عقب پرتاب نموده و با دست راستش نیز کلاه خود را به پشت سرش می اندازد. در اینوقت شامان چنین وانمود می کند که چشم راستش را کنده و آن را روی سکو می اندازد و بدنبال آن می گوید: "دیدگان را پایین نگه دارید" او بعداً چشم چپش را می کند و آن را بالا انداخته و می گوید: "دیدگان را بالا نگه دارید". بدنبال آن شامان در حالیکه از فریاد اُردک قطبی تقلید می کند، یک قاشق آب برداشته و آن را بطرف بیرون پرتاب می نماید و بدین ترتیب مراسم نیز به پایان می رسد.

در تمامی فرهنگها حتماً می بایست برای معالجه موفقیت آمیز احساسات را تحریک نمود در مقابل هیچ نیازی به خدای شفا دهنده وجود ندارد. همچنین از آنجایی که هر روشی که موجب ایجاد هیجان زیاد می شود بخود بخود درجه ای از خستگی را ایجاد می کند (بویژه در معالجه ای که با استفاده از نشنگی صورت می گیرد) که اثرات آن در یک پروسه متوالی می تواند در کارکرد مغز اثر کرده و از آن طریق از نظر دارنده آن مغز معجزه ایجاد نماید. در هر حال باور مربوط به معالجه و تملک روح بندرت

- اگر نه هرگز- در فضایی آرام و عقلانی رخ می نهد چرا که عاطفه و احساس از طریق موسیقی بلند موزون و رقص بسیار آسان القاء می شود. حال ممکن است اثراتی مشابه این در غرب بوسیله موعظه آتش جهنم، موسیقی توده ای و مواد مخدر بوجود آید.

یاکوت ها، دولگان ها و تووان ها طی آیینی که توسط شامانها اجرا می گردد، فقط حیوانات خانگی را تقدیس می کنند. در این عقیده حیوان مقدس کشتار نمی شود و تنها صاحبش اجازه سوار شدن بر آن را دارد. همچنین بر اساس این باور بیماری می تواند به یک حیوان انتقال یابد اما اگر هیچ حیوانی در دسترس نباشد مرض قادر هست به اشکالی چوبین هم منتقل شود.

انت ها و نشت ها هم بر این باورند که بیماری های آبله و سرخک در در افراد در اشکال انسانی ظاهر می گردد. در سال ۱۹۷۴ شامان پیر نیوخی کازوک سریعترا از بیمار عضو "ام. تاکسامی" شامانیزه شد. وی اظهار کرد که در موقع شامانی شدن و زمانی که ارواح خودش از فعالیت لذت می بردند، او احساس خوب و نیرومندی داشته است.

ساجتانس دولگان

مردم دولگان اشیاء طبیعی و یا مصنوعات بشری را "ساجتانس" می نامند (کلمه ای عربی برای روح شرور که در میان قبایل سیبریایی هم کاربرد دارد). بنابر اعتقادات این مردمان زمانی که شخص بیماری شفا پیدا می کند، شامان سنگ کوچکی را با پا زده و این سنگ در آینده ساجتانس فرد مریض می گردد. حال اگر شخص بیمار سنگ را یافته و آن را نزد خود نگه دارد، وی بهبودی کامل خویش را

بدست خواهد آورد. همچنین شامانها افسون و اوراد خود را در روی سنگ هایی که بوسیله تور ماهیگیری از آب بیرون کشیده شده است، کامل نموده و پس از آغستن سنگ با خون، آن را در کیف های ساخته شده از پوست ماهی قزل آلا نگهداری می کنند. از اینقرار سنگ های بزرگ ساییده شده و صخره ها نیز می توانستند ساجتانس شوند بویژه سنگ هایی که بشکل انسان شباهت دارند.

قبلا درختان نیز بمثابة ساجتانس مورد توجه بودند و آنها هم مردم را از مرض می رهانیدند. بگونه ای که در زمان بروز همه گیر بیماری آبله، شامانهای دولگان مردم را آموزش می دادند که برای مصون ماندن به سوراخ درون درخت ویژه ای بروند که این موضوع یادآور سنگ های پُر از سوراخ شفا بخش "کورن وال" است که برای هدف مشابهی مورد استفاده قرار می گرفتند. در خصوص شامان مرده هم باید گفت که آویزهای آهنی به نمایندگی از پرندگان و حیوانات جهان برتر، لباس وی را تزئین نموده و حکم ساجتانس یا قیم او را داشتند.

در اواخر قرن نوزدهم یک آیین شفا بخش بطور مخفیانه و توسط فردی بنام واکلاو سیروسزنوسکی در چادری بر گزار گردید. در این مراسم مردان در سمت راست و زنان در سمت چپ روی نشیمنگاه درازی نشسته بودند. در این موقع میزبان محلی حلقه نرم درست شده از ترکه را دور گردن شامان می اندازد که انتهای آن به یکی از مخاطبان می رسد(تا اینکه مبادا ارواح شامان را تسخیر کرده و او را با خود ببرند). بعدا همه استراحت کرده و غذا صرف می نمایند. شامان نیز در روی سکویی - که به احترام او بر پا شده است- قرار گرفته و موی سر بافته شده اش را پیچ و خم می دهد. او زیر لب ورد خوانده و در حالی که دائما نگران آتش است، دستور صادر می کند. زمانی که آتش فروکش نموده و خاموش می شود شامان لباس کوتاهش را برداشته و آنرا روی لباس رسمی خود می پوشد. بعدا در حالتی که سرفه کرده و تکان تکان

می خورد، مدتی طولانی سیگار می کشد. همچنین وی در روی پوست سفید مادیان دراز کشیده و آب سرد می نوشد. در این زمان صدای گریه پرندگان شنیده می شود و اصوات جرینگ- جرینگ آهن بگوش می رسد. وی پس از یک مناسک پیچیده چنین می سراید: "گاو نر نیرومند زمین، گام های اسب، من، گاو نر قوی، غرش، من، قدم های اسب، شیهه".

مردمی که بزبان تونگوس سخن می گویند باور نمی کنند که همه بیماری ها توسط ارواح ایجاد می شوند ولی معمولا آن دسته امراضی را که شامل دیوانگی و جنون است، استثنا می کنند. ائون های تونگوس زبان شمال شرقی سبیری، از مخملی درست شده از شاخهای گوزن شمالی جوان به عنوان داروی تقویتی استفاده می نمایند. بدین ترتیب مخمل را سوزانده و آن را می خورند، آنها همچنین خون درون شاخ ها را هم می نوشند. از دیگر داروهای تقویتی، دم کرده درخت سرخس یا "اویر" و درختان همجنس آن هست که هر سه، دوازده و چهل روز یکبار انجام می شود. همچنین جوانه های درخت صنوبر یا "سول" بمثابة داروی مسکن استفاده می گردد. برای دردهای معده و کبد، روماتیسم، آبه ها، مبتلایان به زخم و اسهال خونی هم صفرای خرس کاربرد دارد. افزون بر آن اطرافیان مریض برای درمان بیمار خویش بطرزی جدی از یک گوزن شمالی انتخاب شده برای این منظور بهره می گیرند. این گوزن مورد محافظت قرار گرفته و بنام "کودائی" خوانده می شود و در هر حال گوزن فوق می بایست حتما نشانه ای الهی داشته باشد. مثلا رنگ آن سفید یا ابلق بوده و دارای یک "تیگوک" باشد که تویی ساخته شده از مو بوده و گاهگاهی دور گردن گوزن پیدا می شود. همچنین در مناسک دروازه جهان سماوی از طناب موین به همراه دو کاج سیاه جوان هم استفاده می گردد. کودای هم برای انسان و هم برای حیوانات خوشبختی می آورد و حتی قادر است که صاحب آن را از طریق انتقال بیماری اش به حیوان از

مرگ نجات دهد. که در اینصورت پس از بخور دادن مریض و گوزن شمالی، فرد بیمار سه مرتبه به پوزه حیوان آب دهان می اندازد و اعتقاد بر اینست که بوسیله بزاق دهان وی بیماری اش به حیوان منتقل می گردد. از این به بعد گوزن شمالی مجاز است که تا لحظه مرگ آزادانه بگردد.

زمانی که روحی بیمار از جهان پایتتر به مریضی حمله ور می شود، شامان بشیوه ای مذهبی آن را بدرون یک جفت پرنده قرمز رنگ چوبین بشکل مرغ غواص یا باز، انتقال می دهد و با اتصال آنها توسط دو میله در کنار بیمار، آنان را به پرواز درآورده و بدین ترتیب مریض بهبودی پیدا می کند. البته در مواقعی که روح بیمار دو پاره می گردد، روح بقدری ضعیف می شود که نمی تواند باز گردد. این اعتقاد نیز وجود دارد که گوزن شمالی بوسیله خدای متعالی بنام "هاوکی" و خدا- خورشید به "انونس" فرستاده شده است و از این قرار آنها بمثابه حیوانات آسمانی و خورشیدی پنداشته می شوند. در همه حال این حیوانات در تابستان - یعنی زمانی که روزها بسیار گرم و شب ها بشدت سرد می گردد- پیوسته از مرض ذات الریه رنج می برند. از سوی دیگر برای اثربخشی بیشتر معالجه، شامان موی جلوه گاه گوزن را تقسیم بندی کرده و سه بار روی آن تف می کند. اقوام "انون" بر این باورند که ارواح شر از زیرزمین بیرون آمده و از طریق مرداب ها و دره های تنگ به سطح زمین می آیند. درختان خشک شده هم یک نوع انرژی زمینی مضر برای انسان از خود پخش می کنند.

گفته می شود که در سال ۱۹۷۰ شامانی مریض شد. او از یک زن درخواست کرد که تکه ای آهن را باندازه ای گرم نماید تا سرخ شود و سپس آن را در اختیار وی قرار دهد. شامان بعداً بطور مداوم به لیسیدن آن فلز تفتیده پرداخت تا اینکه آهن سرد گردید. شامان گفت که دارد روحش را تا آنجایی که می شود آرام می کند. نتیجه آن شد که تا صبح روز بعد شامان آرام گرفته و موقع بیدار شدن کاملاً شفا یافته بود.

حیوانات شفابخش

در فرهنگ عامه، این گوزن های سفید و خالدار شامان هستند که قادر به مقابله با ارواح دشمن و اعمال فشار بر آنها می باشند. این پاکی شفابخش در واقع در موی غیب گاو و در موی بن دم او موجود می باشد. مراسم بدین گونه آغاز می شود که یک گوزن شمالی به پیش شخص مریض آورده شده و بیمار بوسیله فوت کردن (نفخه نفس) حیوان مقدس شفا می یابد. این امر همچنین یادآور رسوم پارسیان در آوردن یک سگ بداخل اتاق شخص بیمار یا مرده می باشد.

معالجه بعضی از امراض جدی مستلزم قربانی کردن اسب، قوچ و یا گاو برای ارواح کوه بزرگ است که تووا یا تایلین خوانده می شود. از روشهای دیگر درمان می توان به قربانی نمودن اسبی در روی سکوی بنا شده روی کوهها اشاره کرد. شامان سه خط رنگی - گل آخر را روی چرم ترسیم می کند بگونه ای که نمایانگر معمای نمادین "حیوانی شش - گوش" می باشد. به این ترتیب دهان قربانی با علف پُر شده و سر و پوست بدنش در دیرکی آویخته می شود. برخی اوقات نیز چندین اسب قربانی می شوند، اسبهایی که همه دارای یک رنگ هستند. در برخی مواقع هم شامان اسبی زنده را به صاحبان ارواح اختصاص داده و حیوان توسط پسر مرد بیمار به خیمه او آورده می شود. بطوری که اول سر حیوان بداخل هُل داده می شود تا مریض بتواند آن را لمس کند. سپس اسب فوق تمایل خود را برای تملک روح شیطانی یا بیرون راندن آن با روش های دیگر را ابراز می نماید. در اینوقت روبانهای رنگ شده به دهنه اسب و یال و دم آن بسته شده و بعد از آن دهنه را برداشته و به اسب اجازه الحاق به گله باز گردانده می شود. گفته می شود که اسب خاکستری به خدای جهان متعالی تعلق دارد. همچنین اسبهای قرمز و سفید رنگ برای ارواح بزرگ کوهستانها تقدیس می گردد.

آداب معالجه در میان اقوام انونک

آ. اف. آنیسیموف یکی از آیینهای معالجه انونکی ها را - که در سال ۱۹۳۱ اجرا شده است - توصیف کرده است. مراسم به این شکل انجام می پذیرد که ابتدا آتشی کوچک در وسط چادری که نور تاریک - روشنی دارد، افروخته می گردد. مخاطبین در اطراف و کناره های چادر می نشینند. شامان در حال مدهوش شدن است بنابراین چهره عصبی اش رنگ باخته و در حالتی که سخت نا آرام بنظر می رسد، مرتباً عقب و جلو می رود. در طرف راست و چپ وی تصاویر ارواح ماهی قزل آلا، دو عدد تیغه چاقو، نیزه ماهی و یک لنگه چوب کاج سیاه شکافته شده قرار گرفته اند. گفتنی است که در اغلب تصاویر روح ماهی قزل آلا در محاصره آتش است. در ادامه مراسم دستیار شامان لباسهای مخصوص آیین شامانی را بتن می کند که از جمله کلاه نقابدار را شامل می شود که توسط تاج آهنی و شاخهای گوزن شمالی پوشیده شده است. بدین ترتیب شامان روی سکوی بلندی نشسته و بنماینده گی از ارواح ماهی شروع به طبل زدن می کند. پس از آن با صدای دلپذیری جهت احضار ارواح آواز می خواند و معمولاً چنین آهنگهای ورد گونه، همواره قافیه دار و بسیار زیبا هستند. بعد از پایان هر شعر مخاطب عضو در گروه گر، پس از اینکه شامان آدرس هر یک از این ارواح را برای بازگشت داد، اشکال و نیروهای مافوق طبیعی آنها را وصف می نماید. به محض اتمام آواز خوانی شامان، صدای ارواح مانند آواز خوانی پرندگان، صدای برهم خوردن بالها یا خرناسه کشیدن جانوران شنیده می شود که اینها مقدمه ای برای ظهور ارواح می باشد. در ادامه مناسک فوق شامان بوسیله خمیازه ارواح را به درون خود برده و خواسته هایش را به آنها می گوید. حیوان دو همزادش و نیز سایر ارواح با کمک درخت جهان و برای پرسیدن علت بیماری عضو قبیله از روح نیای شامان، به پایین و در

واقع جهان زیرین می روند. اما اگر روح جدّ شامان موفق به پیدا کردن سبب بیماری نشود، جانور همزاد به جهان بالاتر به نزد موجود متعالی فرستاده می شود.

بدین گونه است که آوازهای شامان به توصیف حیوان همزاد در جهان دیگر می پردازد که اینکار توأم با حرکات بدنی وحشی هراس آور، فریاد کشیدن و خرخر کردن صورت می گیرد. طوری که با آخرین کلمات خطاب به ارواح با صدای بلند ادا می گردد و شامان در این میان خود را بیش از پیش شیفته نشان می دهد. سپس طبل به دستیار شامان سپرده می شود و خود شامان تسمه های تیرک چادر را با دست گرفته و شروع به رقصی دیوانه وار می کند. این رقص با ضربات مداوم دستیار او به طبل و اصوات وهم انگیز ارواح همراه می گردد. افزون بر آن، حالت نشسته شامان مخاطبین را متأثر کرده و برخی از آنها به حالتهای عرفانی توهم گونه ای افتاده و می خواهند که با احساس خودشان در مراسم فوق شریک شوند و یا تماما به تملک ارواح درآیند. سرانجام شامان با دهانی کف کرده روی زمین می افتد، مثل اینکه واقعا مرده است. دستیار او هم در هراس می باشد که او نتواند به جهان زمینی بازگردد و می خواهد که شامان را سریعتر به جهان پایین بازگرداند. در نهایت شامان تکان خورده و بصورت ضعیفی ورور ارواح را می شنود و به این ترتیب مشخص می شود که حیوان همزاد ارواح همراه او برگشته اند. همچنین در حالی که دستیار شامان طبل را بلندتر و بلندتر می کوبد، شامان با هیجان و خشونت بمراتب کمتری می رقصد که این نمادی از بازگشت ارواح می باشد. پس از آن شامان به عضو قبیله می گوید که از طریق سخن گفتن با ارواح نیاکان، حیوان همزاد وی مناسب ترین راه برای مبارزه با ارواح بیمار کننده را بدست آورده است. و ضمنا او پپ های تنباکو را یکی پس از دیگری دود می کند چیزی که به آن حریمانه علاقمند می باشد (سرخپوستان آمریکای شمالی تنباکو را به عنوان مواد مخدر استعمال می نمایند).

بعد از آنکه شامان توانست بیمار را شفا بخشد وی می بایست خودش را نیز التیام دهد و فقط پس از آنست که می تواند در همدلی با قوانین طبیعی فعالیت کند. در واقع شامان نشانه های بیماری را معالجه نمی نماید بلکه ایده بیماری را درمان می کند، همچنین شامان برخلاف پزشکان امروزی به اسم خود فعالیت نمی نماید بلکه بنام ارواح هست که شفا می دهد.

فصل هفتم

روح، پرستش نیاکان و مرگ

روح

دوگانگی روح در بسیاری از بخشهای جهان شامل آمریکا، بخشهایی از جنوب آسیا، اروپای قدیم، آفریقا و در میان شماری از ملل و قبایل دیگر به چشم می خورد. در واقع این دوگانگی ریشه در فرهنگهای باستانی عصر شکارگری دارد که در زمانهای پیشین نواحی زیادی را پوشش می داد. اما بعداً در اروپا، این مفهوم در نهان توسط مسیحیان تک خدایی با پوسته ای از آموزه های مسیحیت حفظ گردید. اگر چه حالا در درون فرهنگ عامه بعضی از نشانه های ایده فوق زنده است ولی با این وجود هم اکنون قسمت مرکزی و اصلی شامانیزم باقی مانده است به این معنا که تنها شامانها قادر به مشاهده ارواح می باشند.

شامان یک کالبد روح دارد که حیاتش را بهمان خوبی یک روح آزاد- که به جستجوی ارواح از دست رفته افراد دیگر می پردازد- حفظ و حراست می نماید. در

حقیقت در حالت‌های رویا یا خواب، گما و خلسه هست که روح قادرمی شود که از کالبد خویش فاصله گیرد.

روح شخصی که خودکشی کرده است هرگز نمی تواند وارد قلمرو مرگ شود. آن به موجودی تبدیل می گردد که همواره در روی زمین سرگردان می باشد (در مسیحیت اجازه داده نمی شود که کالبد فرد خودکشی کرده در مکان‌های مقدس دفن شود). همچنین ارواح زنانی که در وضعیتی فجیع از دنیا رفته اند تا زمانی که آنها بازهم بخواهند با خشونت بمیرند، در روی زمین کاملاً سرگردان هستند. نهایت اینکه گفته می شود که دو دسته ارواح مخرب و شرّ از جان‌های انسانی بوجود آمده و بشکل پرنده هایی با موهای ریخته جلوه گر می باشند (مو- شوبو).

بنا به عقیده "دائور" از دست رفتن روح نشانه مرگ فیزیکی نیست، اما یک نوع حالت روانشناختی بی حسی می باشد. این مسئله معمولاً بیشتر در میان کودکان خردسال و نوزادان اتفاق می افتد. بگونه ای که کوچکترین ترس ناگهانی می تواند سبب از دست رفتن روح نوزاد گردد. حال اگر بواسطه اعمال فعالیتهای گوناگون جادویی روح نوزاد پیدا نشد، شامان فراخوانده می شود که روح را بازگردانده و آن را برای حفاظت از روح-رحم، در درون و قسمت زیرین جسم بچه قرار دهد (اومه بارکان).

هنگامی توصیف تقدیس بچه به "اومه" لباسهای تهیه شده، اسباب بازی ها و قسمتی از موی بچه را در پارچه ای قرمز رنگ پیچیده و آنرا در بقچه ای قرار می دهند و سپس آن را گره می زنند. بدیهی است که این اعمال برای تقدیس اشیایی که درون آن هستند، هم بسیار ضروری می باشد. در این مقطع ابتدا روح بدرون بقچه فراخوانده می شود و سپس آن بقچه را به همراه یک آینه برنزی به تصویری از روح "وومب" متصل می کنند. در ادامه مراسم شامان همه شیاطین موجود در بدن بچه را به خارج شدن فرامی خواند و در این هنگام شامان طبل را بآرامی بصدا درآورده و در حال

خواندن نوعی لالایی در اطراف بچه شروع به رقص می نماید. گفته می شود بزرگسالان - که در قیاس با کودکان از قدرت بیشتری برخوردارند - می توانند ارواح خودشان را محکم به بدن "ود" متصل کرده و از آن نگهداری کنند بنابراین ربهوده شدن ارواح بزرگسالان بصورت نادر اتفاق می افتد. همچنین این باور وجود دارد که روح حیوان و یا شخص بزرگسال قادر است که در هنگام خواب از بدن خارج شود بطوری که آه کشیدن در زمان خواب نشانه اینست که روح از طریق دهان بدن فرد را ترک کرده است و اینکه در طی این خارج شدن و بازگشت روح به بدن احتمال دارد که روح دچار آسیب گردد هر چند که روح می تواند در این مدت نیاکانش را در قلمرو مرگ ملاقات کند. از سوی دیگر شامانها قادرند خوابهایی ویژه ای را ببینند که حقیقت را آشکار می کند.

"اوروج" ها بر این عقیده اند که روح از یک جهان به جهانی دیگر در رفت و آمد است. آن در هنگام تغییر شکل خویش قادر است از هر اندازه قابل تصویری کوچکتر گردد تا اینکه به ابعاد ماه برسد. در واقع جایی که از پشت بزمین افتاده و بدین وسیله تجسم حیات دوباره می شود. همچنین بر اساس تفکر "توان" ها یک مرد زمانی می تواند شامان شود که روح شامان مرده ای در جسم وی مسکن گزیند. این رخداد هم موقعی روی می دهد که ابرهای سیاه در آسمان پیدا گردند و پس از آن رنگین کمان تشکیل شود یعنی نقطه پایانی حادثه ای که در آن مرد بی درنگ مبدل به یک شامان می شود.

ارواح سه گانه

اکثریت مردم تورک-تاتار و سبیری بر این باورند که سه روح وجود دارد. که تنها یکی از آنها پس از مرگ در قبر باقی می ماند. بوریات ها نیز به وجود سه روح اعتقاد

دارند. بنظر آنها این ارواح سه گانه در پایین ترین کناره ها و در زیرین ترین بخش از بدن و در اسکلت ساکن بوده و فقط در چارچوب لباس شامانیک و بویژه در روی چکمه و خرقة شامان قابل مشاهده هستند. کم ارزشترین روح در حقیقت تصویری نامرئی از اسکلت است طوری که اگر استخوان بشکند روح آسیب می بیند. حیوانات نیز در این خصوص با انسانها مشترک هستند و آنها هم سه روح دارند. در عهدعتیق به عقیده ای با این مضمون اشاره شده که هر چه برای بشر اتفاق افتاده برای جانوان نیز رخ داده است. بگونه ای که مرگ یکی در واقع مرگ دیگری است و همه آنها یک جان دارند. از این جهت یک مرد خدا هیچ مزیتی در برابر یک جانور ندارد (کتاب جامعه ۳. فصل ۱۹) "بقلم حضرت سلیمان". از این رو وقتی حیوانی قربانی می شود استخوانهای وی برای همیشه از آسیب محافظت می گردند در غیر این صورت روح حیوان صدمه دیده و قربانی از طرف خداوند رد می شود.

دومین روح در حالت اصلی خود شکلی انسانی داشته و در تنه موجود انسانی یعنی در قلب، کبد، ریه ها، حنجره و خون او بسر می برد. این روح بآسانی از خطر می هراسد و از آن فرار می کند. همچنین معمولاً بدن را ترک می گوید چرا که پشت نمودن به صاحب از ضروریات وسوسه انگیز برای روح است. سومین و باارزشترین روح هم آن روحی است که نشانه های گذر به حیات آخروی برای فرد، در آن به چشم می خورد. این روح دارای شخصیت خوب یا بد صاحبش می باشد. حال اگر از خصلتهای خوب برخوردار شود از وی خواهد خواست که در حق مردان قبیله اش شفاعت کند و چنانچه بد باشد این روح اسباب بیماری را در میان کودکان و زنان فراهم کرده و با انجام این اعمال آرامش خواهد یافت.

همچنین در باور شخص تونگوسی روح سه طبقه دارد و هر چند که این مفهوم برای تونگوسی ها اهمیت اساسی نداشته ولی این باور یکی از اصطلاحات عامیانه بودایی ها شده که توسط مانچوها از گروههای چینی و آسیای میانه اتخاذ گردیده بود.

از میان سه روح تونگوس ها مهمترین آنها روح مرتبه دوم هست. طوری که اگر این روح از دست برود زندگی فرد غیرممکن می گردد. پس از مرگ فرد روح فوق در روز هفتم جسد را ترک می کند و خاکستری که در آستانه در گذاشته شده در واقع برای مشاهده ردّ پاهای چپ روح می باشد که ممکن است در اشکال یک انسان، اسب، گوزن شمالی، جوجه یا سایر حیوانات ظاهر شوند. سومین روح برای مدت زمانی با جسد باقی می ماند و سپس با خانواده شخص مرده در یک فضا زندگی می نماید.

چنانکه گفته می شود تعدادی از اشخاص پدر و مادر مرده شان را در در خیالات و توهم های خویش مشاهده کرده اند. بنظر آنها گرگ ها و روباه ها می دانند که روح چه موقع بدن را ترک می کند و به این سبب شروع به عوعو می کنند. باید اضافه کرد که ارواح حیوان و انسان ناپایدار هستند و احتمال دارد که بدون مرگ کامل اندام های حیاتی، از هم پاشند.

همچنین پس از مرگ اشخاص اعم از خوب یا بد، وزن اعمال و کردار آنها تعیین کننده نوع زندگی آتی وی در دنیای بعدی می باشد که او در آن بسر خواهد برد (این وزن نمودن اعمال در بین مصریان باستان هم وجود داشته است). این اعتقاد نیز در بین اقوام فوق بچشم می خورد که آثار اعمال خوب یا بد تعیین کننده آینده فرد هست و این امکان هم وجود دارد که آتیه افراد تحت تاثیر کاهن بودیست مشخص گردد.

در منطقه ای که رودخانه کیت در آن جاری می باشد، در روی درختان جنگلی عروسک هایی قرار داده شده اند که نمایانگر ارواح هستند. در آنجا گیاهان نیز روح دارند و ارواح با قسمتهای مختلف بدن مثل بینی، هر کدام از اعضا و نظایر اینها مرتبط

می باشند) عبرانیان از عهد عتیق تا بحال تصورهای مشابهی در این خصوص دارند). روح اغلب در شکل سوسک تصور می گردد که وزوزشان شبیه زنبورهایی است که پرواز می کنند. به این ترتیب وقتی که شب هنگام فریاد کلاغ سیاهی بگوش می رسد، این موضوع بیان کننده اینست که روح بدن شخصی را ترک می نماید.

"کوریاک" ها برای نامگذاری روح از واژه "اویوسیت" استفاده می کنند که این کلمه دلالت بر بعضی اصول حیاتی از قبیل تنفس دارد. از دیگر واژه‌های بکار رفته برای بیان روح، "وویل - وویل" هست که به معنای سایه می باشد. در بیان تونگوس ها، کلمه "انرگا" اسمی برای حیات است که خود به معنای نفس کشیدن است. در عهد عتیق گفته می شود که بشر تبدیل به "موجود حیاتدار" شده است (نفش)؛ کلمه ای که معادل واژه بابلی "نایشتو" بمعنای زندگی می باشد. بنابراین روح در مواقعی که از جسم خارج می شود چیزی به آن نمی افزاید ولی در بعد از ترک جسم و جان انسان بمثابة اجزایی ذاتا معجزا مورد ملاحظه قرار می گیرد که موجود انسانی را ساخته و پرداخته است. در طی مدت برگزاری جشنواره عبری ها، کاهن اعظم یا کاهن بزرگ نیاز به این داشت که تمام شب را بیدار بماند تا مبادا روح از بدن وی خارج شده و دیگر قادر به بازگشت نباشد. در اینجا به سرودی از سرودهای آنان اشاره می شود: "وقتی او سخن می گفت روح من درهم شکسته بود". در این سروده واژه عبری "درهم شکستن" در زبان انگلیسی به "بیرون رفتن" ترجمه شده و این موضوع نشان می دهد که اعتقاد بر این بوده است که در هنگام خواب روح بدن را ترک می گوید. همچنین در بین النهرین باستان مردم در حالت‌های خلسه، جذب و یا در موقع هیجانهای شدید، زنانی را که شب هنگام بهنگ می افتند، غفریته می نامند. معروف است که جادوگران قوم "مالای" ارواح زنانی را تسخیر می کنند که چین های پوشش سر آنان را دوست دارند.

ارواح گیلیاک ها

بر اساس عقیده این قوم افراد عادی یک روح، ثروتمندان دو روح، و شامانها بیشتر از چهار روح دارند. در فرآیند مرگ روح به سرزمین مردگان می رود در واقع جایی که فرض می شود روح در آنجا بشکل انسان است. سپس روح از سرزمینی به سرزمین دیگر رفته و کوچک و کوچکتر می گردد تا اینکه بصورت لکه های گرد و غبار درآید. در این گذر برخی از ارواح درباره حیات یافته و بروی زمین بازمی گردند و روحی که عمری کوتاه داشته برای مدت زمانی دیگر در کالبد سگ مورد علاقه شخص مرده زندگی می کند تا اینکه روح تکه تکه شده و در قلمرو مرگ به دیدن صاحب خویش برود. بعدا حیوان را روی توده هیزمی که جسد روی آن سوراخیده می شود، می اندازند.

اما روح آلتایی ها بنام "تولا" فقط مربوط به انسان است و در طول مدتی که مراسم شامانی شدن صورت می گیرد، تولا بمانند گلوله کوچک سفید رنگی هست که مثل جیوه دائما در حال تلاطم می باشد. از سوی دیگر روح ترکیبی از بخشهای گوناگون یا هستی هایی در سطوح مختلف است و زمانی که یک شخص مریض می شود مثل اینست که روحی بنام "سوزی" از بدن بیرون رفته ولی روحی دیگر یا "تون" در بدن باقی می ماند. و در این حین ممکن است که روح اولی دوباره فراخوانده شود (تون از واژه "تونپ" مشتق شده و بمعنی نفس من بوده و "تونیت" هم در مفهوم نفس بکار می رود. از طرف دیگر باید گفت که روح "تون" در حقیقت قوه حیات بوده و میان گیاهان، حیوانات و انسانها مشترک می باشد). حال اگر روح اول از بازگشت بازماند، "تون" می میرد.

بنا بر باور آنها روحی بنام "سور" بدن مرده را ترک گفته و تا مدت چهل روز پس از مرگ صاحبش آن را از سکونتگاهش تبعید می نمایند. روح سور نمادی عجیب و

غریب برای انسان بوده و اغلب بیانگر نیروهای عقلانی وی می باشد و چنین عقیده ای وجود دارد که این روح پس از مرگ شخص در اطراف خانه اش پرسه زده و نیز گاهگاهی از طریق خویشان مرده به بیرون فراخوانده می شود.

قبایل "فینیک" عقیده دارند که بدن انسان ترکیبی از جسم، سایه و روح است. در فرآیند مرگ، روح بداخل بدن نوزادی از همان قبیله و یا قبایل دیگر وارد می گردد. حال چنانچه جسم بمیرد سایه شخص به دریاها یا پوشیده از یخ جهان زیرین رفته و در واقع در ورای دهانه "اوب" مستقر می شود، در حقیقت جایی که او همان نوع حیاتی را که قبلا در روی زمین داشته، ادامه می دهد. در ادامه سایه کوچکتر و کوچکتر می شود تا آنجا که به اندازه یک سوسک سیاه می گردد طوری که برخی معتقدند که سایه فوق بداخل سوسک برگشته و در نهایت بطور کامل ناپدید می شود.

گفتنی است که هر کس به دانستن اصطلاحات شامانی علاقمندی نشان بدهد از واژه "احضار روح" نیز استفاده می کند. چیزی که همانند روح خود انسان بوده و خروج آن براحتی می تواند سبب مرگ وی شود. برای کشتن شامان نوارهای تازیانه بسته شده به شاخه کوچکی از درخت غان را به چرخش درآورده و می گویند: "من روح (اینجا نام یک رودخانه را می آورند) بدن شامان را به بیرون می فشارم". همچنین گفته می شود که ارواح بیرون از شامان مرده - همانند پرستاران یا راهبه های مسیحی که از مومنان نگهداری می کنند- از موجودات انسانی محافظت می نمایند.

برای ارواح شرور یا زنانی که بی فرزند در گذشته اند، هیچگونه قربانی اهدا نمی گردد. بعلاوه گفته می شود که ارواح اینها یک چشم دارند. این گونه ارواح بدخواه در محوطه خانه باقی مانده و برای دیگران و بخصوص کودکان زیر هفت سال خطر آفرین می باشند. در برخی اوقات این ارواح سگها و یا گربه های یک چشم را تداعی می کنند که در شب هنگام به پرسه زدن مشغولند. در واقع آنان دیده نمی شوند ولی

حضورشان از طریق بوی نامطبوعی که باقی می گذارند، قابل درک است. همچنین گفته می شود که این ارواح از مردان عصبانی، آتش، فلزات و سلاح می ترسند. اقوام "بیآرسین" معتقدند که مسیر جهان زیرین طولانی بوده و روح بوسیله کلاغ سیاهی که در بالای سر خانواده مرده پرواز می کند، مشاهده می گردد. آنهم در زمانی که روح بطرف محلی به اسم "بونو" در حرکت است. بالاتر از این منطقه ناحیه "انلاقوروم" واقع شده است یعنی جایی که روح هرگز از آن باز نمی گردد، در حقیقت آن یک مرگ کامل بوده و روح در این مکان کاملاً ناپدید می شود. گفتنی است که چون ارواح نوزادان کاملاً تثبیت شده نیستند از این بابت می بایست اقدامات احتیاطی برای حفظ روح در بدن آنها منظور شود.

برای "دائور" های مغولی واژه "سومرس" یا روح اشاره به شعور جاودانه ایست که پس از مرگ تبدیل به یکی از نیاکان خود شده است و یا به نوعی آگاهی گفته می شود که بطور عادی در هنگام خواب از میان می رود (این آگاهی همچنین می تواند در زمان اوهام و خیالات بدن را ترک کند) و یا در واقع جوهره ای می باشد که در هنگام مرگ از بدن جدا شده، تغییر ظاهر می دهد و یا در اشکال دیگری دوباره به جهان بازمی گردد. افزون بر اینها این اقوام اعتقاد دارند که قسمت های گونه گون بدن به "انرژی ها" و "آگاهی ها" تفکیک پذیر است.

جهان زیرین آینو

براساس نگرش آینوهای ژاپن روح مرده در یک کالبدی مشابه آنچه که در آن زندگی نموده بود، ساکن می شود و نحوه حیات روح نیز تا اندازه زیادی همانگونه خواهد بود که قبلاً در طی زندگی پیشین خود داشته است. در حقیقت ارواح ممکن است دوباره زمین را بمثابه اشباح مشاهده کنند ولی سرانجام تمامی ارواح به جهان زیرینی می روند

که به سه بخش تقسیم شده و پوکنا- موشیری خوانده می شود. در واقع باید اشاره کرد که یکی از قسمتهای جهان پایینی به دنیای زندگی منتهی شده و دیگری به دنیای الهه ها و خدایان ختم گردیده و سوی به دنیای زیرزمین مرطوب راه می برد. به گواهی الهه آتش اگر روح به یک زندگی خوب راهنمایی شده باشد، پاداش می گیرد و چنانچه به حیاتی بد منتهی گردد، مجازات می شود. در هر حال اگر روح دروغ گفته و اعمال بد خویش را انکار نماید، بعد از آنکه هیچ نکته ای از انکار خطاکاری های وی باقی نماند، آن شخص با تصویری مواجه می شود که نمایانگر کل زندگی ای می باشد که در تملک الهه آتش است.

اقوام آینو عقیده دارند که ارواح انسان روی شاخه درخت جهان و در جایی بلند قرار دارد که این باور در واقع اسطوره مشترک مردم آسیای مرکزی و سبیری هم می باشد. از اینقرار شامانهای اتونکی هرگز موهایشان را نمی برند زیرا ارواح اعضای مرده قبیله در میان آن زندگی می کنند. همچنین شامانها قادرند که خودشان را بشکل پرنده درآورده و بدین طریق روح پرندگان واقع در روی درخت جهان را بازیابند. به این ترتیب درونمایه حکایت قدیمی فرود آمدن پرنده روی یک مکان خاص اغلب در نمادگرایی شامانی بچشم می خورد چنانچه تصاویری از آن را در روی مقبره شامانهای یاکوت می بینیم به این صورت که شکل پرنده ای قرار گرفته در روی یک موضع و در جای راحت و آرامش بخشی حک شده و بعدا نیز فردی بنام هورست کیرچمر آن را بتصویر کشیده است تصویری که در حقیقت نمایانگر حالت خلسه شامانی می باشد. اما در نهایت همه این موارد به معنای موافقت همه محققان با تفاسیر فوق نیست.

پرستش نیاکان

اجداد و نیکان انسان در میان همه قبایل و کلان ها مورد توجه بوده است بطوری که در بین داورها گورستانی اختصاصی، نه فقط برای شامانها و نوزادان، بلکه برای افرادی که برای دچار شدن به سرنوشت نیاکانشان مشخص می گردیده اند، منظور می شده است. به این ترتیب بدن های آنها را روی شاخه های درخت می نهادند بگونه ای که ارواح آنان بسرعت بتوانند به جهان زندگی باز گردند. برخی از افراد هم هرگز نمی توانسته اند به اجدادشان تبدیل شوند که اینها شامل بچه های نامشروع، دختران مجرد مانده، آنانی که خودکشی نموده اند، زنان باردار و کسانی که بدلیل بیماری های عفونی مرده اند، می باشند. در واقع اینها در گورهای بی نام و نشان و دور از روستا بخاک سپرده می شوند.

بر اساس باور بوریات ها حق الهی شامانها قبلا از ارواح آسمانی دریافت شده است اما اکنون این حق الهی از نیاکانی می رسد که نشانه های آنها دچار انحطاط و نابودی گردیده است.

از سوی دیگر گفتنی است ضربه روی طبل "احیاء حیات" که تا اندازه ای از مُد افتاده و نیز از پوست حیوان صاحب روح کمک کننده درست شده به این معناست که: نفسانیت خویش را تغییر دهید، شامان در درون اجداد اسطوره ای جانور سان خود تغییر می یابد..... البته در این روش خاستگاه حیوانی وی - که منشاء قبیله هست - بُعد زمان را منسوخ و بطور موقت او را به گذشته اسطوره ای اش بازمی گرداند.

باید اشاره کرد که قبل از دخالت تزاریسیم، مسیحیت و سرانجام انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، پرستش نیاکان در اتحاد معنوی اعضای قبیله نقش مهمی بازی می کرد اما پس از پایان قرن هیجده بسیاری از اینگونه آیینهای قدیمی بشکلی گسترده ریشه کن گردیدند.

از طرفی دیگر نظامهای قبیله ای مانند یوکاگیرها عمدتاً بوسیله سیستم استعمار و در نتیجه بروز بیماری همه گیر آبله در طی قرنهای هفده و هجده نابود شدند البته قبلاً در حافظه اجداد شامانها، یوکاگیرها صورتک های چوبین از موجودات انسانی ساخته و آنها را روی درختان نزدیک مسیرهای کوهستانی و مصب ها یا شکارگاهها آویخته بودند و در واقع این اشکال بمثابة نیاکان مورد توجه بودند و در حوادث و رویدادهای مهم مورد مشورت واقع می شدند بطوری که بخشی از آیین های قدیمی طبیعت و صاحبان آن موفق به حفظ موجودیت خویش گردیدند.

البته بسیاری از قبایل پس از هجوم میسیونرهای مذهبی برخی از قدیسان کلیسای اورتودوکس و نیز خدایان صاحب آنها را پذیرفتند بخصوص قدیسانی که مشابه ارباب های شامانی که در گذشته این کار را انجام داده بودند، برای کنترل گونه های جانوری خاص سخن رانده بودند. برابر این سنت مسیحی نیکلاس از چهارپایان، سنت جرج از پرندگان، سنت پتر از ماهیان محافظت می کند و همینطور هم تمامی قدیسان برای موفقیت در شکار تلاش می نمایند.

سابق بر این در بین کامن ها رئیس قبیله صورت چوبین و حکاکی شده غیراستادانه ای داشت که نمایانگر نیاکان قبیله بود. اضافه می شود که این صورت چوبین به هنگام ماهی گیری مردان و اطمینان از موفقیت در آن بوسیله آتش جایگزین می گردید.

تا مدتها پیش استخوانهای آرواره نهنگ یادآور اجداد چوکچی ها تلقی شده و چسباندن طلسم به آن در میان این اقوام مرسوم بوده است. این صورتک های چوبی در قبل از رفتن مردان به شکار مورد خطاب واقع گردیده و گوشت و چربی قربانی به آنها هدیه می شد.

کوریاک ها نیز که در منطقه محل سکونت خویش صاحب کوههای جدا از هم ویژه و همچنین پرتگاههای کنار دریا هستند، آنها را به عنوان نیاکان خود که تبدیل به سنگ

گشته اند مورد توجه قرار می دهند. باید اشاره نمود که اغلب اجداد مغولها فراموش شده اند به استثنای یکی از آنها که شامان بوده و با جد غیرشامان قبیله ارتباط داشته و بعداً تبدیل به روح گردیده است.

قبلاً داورها هم تعدادی اسطوره های اصلی داشتند که شامل این باور بود که آنها از بهم آمیختگی اجداد شکارگرشان با روباه ماده بوجود آمده اند. در واقع روباه ماده نمادی از توحش "غیرخودی" و زنانگی می باشد که اول خودی یا انسان بوده ولی بعداً از میان آدم ها طرد گردیده است. به عقیده آنها با عظمت ترین نیای داورها گوزنی شمالی بوده که تحت تعقیب قرار داشته است احتمالاً به این سبب که این اقوام در منطقه ای می زیستند که پیشتر توسط مانچوها دیگر بعنوان شکارگاه استفاده نمی شد. به این ترتیب تفکر شامانی بشکلی نظام مند بوسیله نسخه پدرسالارانه توام با موفقیت یکنواخت نسل های متعدد نیاکان، دوام یافته است. این سیستم فکری همه افراد را در محدوده خود پذیرفته و تمام پدیده های طبیعی را بمثابة اجداد قبیله تلقی کرده است. همچنین روح نیای بااهمیت آنها هولیری نام دارد که فقط هنگامی احضار می شود که شماری از بلاها مردم را تهدید نماید.

نهایت اینکه برخی از اجداد گروههایی که بزبان تونگوسی صحبت می کنند، در صورتی که ارواح شان از رسیدن به جهان بعدی بازماند و یا تبدیل به شیاطین و یا اشباح گردند، می تواند برای حیات انسانها خطر آفرین شود.

مرگ و مراسم تدفین

بدیهی است که شامان ها مانند مردم عادی زندگی نمی کنند و بهنگام شروع شامانی شدن آنها دستخوش نوعی مرگ روانی می شوند بطوری که از این به بعد شامانها فقط بمثابة قالبهای انسانی برای نیروهای معنوی تلقی گردیده و در محدوده میان

این دنیا و جهان دیگر قرار دارند. در واقع می توان گفت که در نتیجه شامانی شدن یک موجود نوین متولد می شود.

در برخی اوقات اجساد شامانهای مرده را در گورستانهای مقدس دفن می کنند. بعدها این اجساد به محل های مورد پرستش منتقل گشته و به روی شاخه درختان و یا در حفره تنه درخت غان قرار داده می شوند به این دلیل که اعتقاد دارند ممکن است ارواح آنها بسرعت به این جهان بازگردد. این گونه درختان در میان مردم به شاخه های درختان شامان معروف می باشند و این باور وجود دارد که هرگاه کسی بخواهد آنها را قطع کرده و بزمین بیاندازد، او فوراً خواهد مرد. از دیگر روشهای تدفین شامانها، قرار دادن جسد آنان در جلگه ای وسیع و بدون درخت در یک گودی کم عمق و یا یک سکوی چهارپایه می باشد. گفتنی است که گاهی وقتها شامانهای زن در قله کوهها و یا در درون غارها دفن شده و در همه حال تمامی گفته می شود که شامانها پس از مرگ بسیار قدرتمندتر می گردند.

موقعی که در تنه درختی جسد یک شامان دفن شده است، می بایست کندن پوست درخت طوری صورت گیرد که ادامه رشد آن میسر باشد و در واقع بدین ترتیب روح شامان تبدیل به روح بزرگ آن محل گردیده است. البته جسد شامانهای "نانون دائورس" که در فاصله ای دور برای آرامش یافتن در روی درخت گذاشته می شوند، بزودی فراموش می گردند ولی اغلب مردم سبیری نشانی گورهای شامانهایشان را برای نسلهای بعدی حفظ می کنند.

زمانی که شامانهای اقوام "هایلار دائور" در شرف مرگ هستند، براساس تعبیر خوابشان از تعبیرکننده خواب می خواهند که محل آرامش و دفن آنها را تعیین کند. سپس استخوانهای آنها را برای دومین خاکسپاری جمع آوری کرده و آن را به همراه سنگهای اطراف در کیسه ای سفید رنگ می نهند. بعداً شاگرد شامان درختی مجاور را بعنوان ی

درخت آیینی تعیین می کند. هر سه سال شامان بعدی دودمان، درخت را طواف کرده و نیاکان خود را تکریم می نماید. همچنین بوریاتها درختانی را که ارواح بزرگ در آنها هستند، حرمت می نهند.

در فصل زمستان برای خاکسپاری شامان مرده کلبه ای کوچک در روی برف برپا می شود. جسد روی سکویی پوشیده از نمذ سفید رنگ قرار داده شده و در قرارگاهی که در آن نزدیکی تعیه گردیده است، متعلقات و لباسهای آیینی شامان گذاشته می شود. سر مرده بطرف غرب قرار می گیرد و سکو هم در راستای خورشید گردانده می شود. همینطور هم یک سنگ جلا یافته را در زیر سر جسد می گذارند. سپس گونه راست وی را در کف دست راست قرار می دهند به نحوی که گوش، دهان و چشم راست را بپوشانند. کف دست چپ را نیز روی کفل سمت چپ گذاشته و ساق ها نیمه خمیده و چشم ها با روبان سفید پوشیده می شوند چرا که تمام نه درز بدن منی بایست بروی مرگ بسته باشد. گفته می شود که ممکن است موقعیت مرده و بالش سنگی آن بازمانده ای از سنت های باستانی عصر "سکا"ها باشد یعنی زمانی که بدن مرده در گور دولا گردیده و با سنگی در زیر سر در جهت غرب و یا شمال غربی قرار داده می شد. در فرهنگ عامیانه "سکلوت" ها، به موجود جنازه ماندی اشاره گردیده است که ساخته و پرداخته شده و در میان درخت سدر یا کاج سیاه - و نه در درون درخت غان - گذاشته شده است.

شیروکوگوروف مراسم تدفین یک شامان تونگوس "ترنسبایکالی" را چنین توصیف می کند که بدن مرده روی یک سکوی بلند قرار داده شده و بیشتر اشیاء رسمی وی یا در تابوت گذاشته می شود و یا در درخت نزدیکی آویزان می گردد. بدنال آن قسمتی از سنگ قبر با حک نقش پرند در روی آنها تزیین می شود در واقع این نقاشی، تصویر پرند ایست که روح شامان را در گذر از مسیرهای طولانی انتقال به جهان دیگر یاری

می رساند. حال اگر کسی به اشیاء فوق دست بزند دچار برخی امراض روانی شده و در آینده خواهد مرد.

قابل ذکر است که مرده های چوکچی راه سختی را برای رسیدن به جهان بعدی طی می نمایند. زمانی که آنان از سرزمین سگ ها می گذرند اگر مرده سابقه بیماری علاج یافته بوسیله سگ ها را - در زمان حیات خویش - داشته باشد با شدت تمام توسط آنها اذیت خواهد شد. همچنین بر اساس اعتقاد مذهب "ودیک" هندیان دو سگ درنده یا "سارامه یاس" محافظان مسیر گذر مردگان هستند چنانچه "سبروس" یونانی این وظیفه را بهعهده دارد.

مردم نیوخی بر این باورند که علت وجود دوقلوها اینست که مادر آنها در هنگام خواب با یک روح رابطه داشته است. از اینقرار مادری که دوقلو زاییده متمایز از زنان دیگر مورد معالجه قرار می گیرد. از سوی دیگر او این احساس را دارد که به جهانی دیگر تعلق دارد و بنابراین وی مطابق معمول پس از مرگ سوزانده نمی شود بلکه جسدش در جعبه روبازی که از خس و خاشاک پوشیده شده، گذاشته می شود. در واقع این آیین تدفین مخصوص افرادی هم می باشد که وابسته به دنیای خرس ها هستند چرا که این اعتقاد وجود دارد که خرس ها قوم و خویش دوقلوها می باشند. بهرحال شماری از این زنان قادرند که با شرایط غیرعادی میان دو جهان سازگار شوند و در حقیقت آنان هم موفق به کسب تمایلات واقع در قلمرو ماورای طبیعت گردند. در زبان "نیویکی" دوقلوها "نا" یا حیوانات خوانده می شوند و برای نامیدن فعل مرگ برای دوقلوها از واژه "پریجورد" و سایر افراد از کلمه "مود" استفاده می کنند. واژه "پریجورد" همچنین برای واقعه مرگ خرسهای گرفتار نیز بکار می رود. چنانچه در قرن نوزدهم و در سکونتگاههای دوره نوسنگی در شرق دور و منطقه آمور، تعدادی اشکال سنگی بصورت خرس - که با استفاده از خاک رُس درست شده است - پیدا شده است.

قبلا یو کاغیرها مرده را روی سکوهاى بلند قرار داده و گوشت و استخوانهای او را میان بستگانش توزیع می کردند. حال خویشاوندان قسمتهای خشک شده جسد را در یک کیسه چرمی گذاشته و از آن بمثابه طلسم اجداد پدری استفاده می کردند. گفتنی است که این تعویذها بشکلی مستمر و موثر برای تمامی اهداف جادویی مورد بهره برداری قرار می گرفت.

ساکنین آسیای شمالی و مرکزی آداب و رسوم پیچیده ای برای دفن مرده دارند که اغلب از ایده های مذهبی اقوام جنوبی تاثیر پذیرفته است. همچنین یاکوت ها عقیده دارند که ارواح خوب و بد هر دو به آسمان صعود کرده و بشکل پرنده مجسم می گردند. در هر حال یاکوت ها بطور متناقض نما بر این باور نیز هستند که ارواح شیطانی - که همان ارواح مردگان می باشند - در زیر زمین زندگی می نمایند.

گفته می شود که سوزاندن جسد مردگان جزو آداب مردمان بوریاتی، چوکچی ها و کوریاک ها می باشد. از نظر آنها ارواح همراه با دود آتش جسد مرده به آسمان عروج می کنند و در آنجا به حیاتی شبیه آنچه که قبلا در روی زمین از آن برخوردار بوده اند، ادامه می دهند. همچنین این اعتقاد نیز وجود دارد که ارواح بوسیله رعد و برق هم به آسمان صعود می نمایند و از آنجائیکه آتش سبب هر نوع پاکی و استحاله فرد به روح است، از اینرو شامانها صاحب آتش محسوب می شوند. بگونه ای که آنان قادر به لمس زغال سنگ های داغ می باشند بدون آنکه جراحی متوجه آنها گردد. در برخی موارد هم سوزاندن هر نوع موجودی در واقع آغازی جدید برای آن تلقی می گردد. به عقیده این اقوام قهرمانانی که با مرگ های فجیع مواجه می شوند، هم به آسمان عروج کرده و مرگ آنها بمثابه یک زایش دوباره محسوب می شود.

همچنین اشخاصی که مرگ آنها ناشی از بیماری است (که همواره علت آنها ارواح مردگان دشمن می باشد)، به جهان زیرین می روند و از این بابت هست که آلتایی ها و تله اوت ها معتقدند مرده بوسیله مرده دیگر خورده می شود.

اسب قربانی

ضیافت مرده ها در میان این اقوام معمولاً سه، هفت، و یا چهل روز پس از مرگ برگزار می گردد. در این زمان اسب مورد علاقه متوفی قربانی شده و گوشت آن صرف می شود. سپس سر بریده حیوان را روی دیرکی که در قبر فروخته است، قرار می دهند. حال در برخی از موارد روح مرده چندان میلی برای ترک این جهان از خود نشان نمی دهد بنابراین در اینصورت یک شامان فراخوانده می شود چرا که تنها او آن قدرت را دارد که مرده را به جهان زیرین هدایت کند.

گفته می شود که از زمانهای دور قربانی کردن اسب در مراسم ترحیم مرده ها، مورد توجه بوده است. در واقع اسب مظهري از تصور اسطوره ای مرگ تلقی می گردد و از این لحاظ این حیوان با فنون باستانی ورود انسان به حالت جذبه درآمیخته است. حیوانات قربانی معمولاً عضوی از گله های متعلق به متوفی می باشد. چنانچه اسب فرد عادی فوت شده هم می تواند کشته شده و سوزانده شود و هم اجازه دارد که آزادانه بگردد. حال اگر اسب بخواهد به سرای مرده بازگردد آن را به مناطق دوردست می برند. برای اینکه اکنون موجودی مقدس بوده و در عین حال موجودی بسیار خطرناک نیز محسوب می شود.

نیوی کی، تونگوس و گیلیاک

مردمان "نیویکی" بر این اعتقادند که مرده به دهکده مردگان یا "می-وو" می رود. سپس بعد از اینکه یکی دیگر مرد، روح بطرف جهان زیرین و به "می-وو" دیگری راهی می شود یعنی در حقیقت جایی که در آن یا نابود گردد و یا تجدید حیات یابد. اما روح زنان پس از چهار مرتبه مردن دوباره زنده می شوند.

گفتنی است که عقیده تونگوس ها در این خصوص همانندی زیادی با باورهای مسیحیان و مسلمانان دارد. بدینگونه که همه افراد می میرند و تمامی اشیاء روی زمین عاقبت از هم می پاشد، البته انسانها در جهانی دیگر حیاتى جاودانه خواهند داشت و به این ترتیب بهشتی که مسلمانان ارائه می کنند دارای دخترانی زیبارو بوده و شور و هیجان سرور انگیزی در آنجا تجربه می شود. مسیحیان صالح هم در سمت راست خداوند می نشینند. همچنین تونگوس های "اودا" - که در سواحل دریای اوخسک زندگی می کنند- معتقدند که مردگان به محلی تاریک می روند تا به همسران و فرزندان شان پیوندند. آنهایی که بطرزی فجیع مرده اند به شفق شمالی می روند و در واقع ترسیم قایق هایی - در سبیری و سرزمینهای اسکاندیناوی- در روی سواحل رودخانه ها احتمالاً مربوط به همین تصورِ باستانی "ارواح شناور بطرف نیاکان" باز می گردد، یعنی جایی که خورشید در آنجا مسقر است. گاهی اوقات هم یک گوزن آمریکایی یا گوزن شمالی قایق شخص مرده را همراهی می کند. در واقع این ایده ها و افسانه ها در طی دوره زمانی طولانی و از قدیم جزوی از تصورات موجود در منطقه وسیع شمال آسیا و اروپا بوده و بخشهایی از چشم انداز دنیای باستان می باشند.

بر اساس عقیده تونگوس ها مرده می تواند به جانداران آسیب رسانده و حتی آنها را به جهان مردگانی که در فواصل دوری قرار دارد، ببرند. بنا بر همین باور گوزن شمالی کشته شده در ضیافت مرده، او را به جهان بعدی حمل می نماید. همچنین تا وقتی که

جسد مرده در خانه هست بستگان وی تمامی سگ ها، گربه ها و جوجه ها را از خانه بیرون می رانند تا مبادا قبل از اینکه شامان بتواند روح مرده را همراهی کرده و اقدامات ضروری را انجام دهد، سگی روح را به نقاط دورتر ببرد. حال اگر حیوانی روی جسد پریده و روح او را به دوردستها منتقل کند و یا در اثر پرش جریان هوایی تولید نماید که پوشش روی صورت جسد را بلرزاند، در واقع این مورد علتی برای حیات دوباره متوفی تلقی می شود. تونگوس های شمالی نیز بر این عقیده اند که روح شامان می بایست بوسیله یکی دیگر یا عبارتی شامانی قدرتمندتر به جهان زیرین برده شود. بطوری که اگر روح نتواند به جهان مردگان انتقال یابد (بونیل) روح شامان هرگز آرامش نخواهد داشت و بعلاوه مزاحم سایر اعضای قبیله خواهد شد.

تونگوس های "کومارسن" و "خینگان" معمولاً نه در تابوت که در حفره درخت تدفین می گردند. شاخه ترانسبایکالی (گوزن شمالی) تونگوس، یک گوزن شمالی (و اگر گوزن شمالی در دسترس نباشد یک اسب را) در محل کفن و دفن مرده قربانی می کنند طوری که درون تابوت با خون گوزن اندوده شود. سپس پوست کنده شده حیوان را در جایی پنهان می کنند. بعداً سر حیوان را در جهت شمالغرب قرار داده و آن را به نواری که بصورت افقی به دور درخت بسته شده است، می بندند بگونه ای که در سمت چپ درخت آویزان شود. در ادامه مراسم گوشت حیوان را پخته و آن را بجز بخش کوچکی از سمت چپ بدن که مختص به روح می باشد، در میان شرکت کنندگان در مراسم توزیع می نمایند.

جسد مرده "گیلیاکی" به سورتمه سگ مورد علاقه او بسته می شود که برای همین منظور قبلاً تعیین گشته است. چند ماه بعد سگ رسیده و روح صاحب خویش را نگه می دارد. بنابراین در طی این مدت حیوان را خوب تغذیه می کنند تا اینکه روح خارج شده صاحبش از قلمرو مردگان بازگردد. حال زمان آن رسیده است که برای اجرای

مرحله نهایی تشییع جنازه سلاح، سورتمه ها، تابه ها و سنگ را به روی توده هیزم شعله وری که برای همین منظور تهیه گردیده است، پرتاب کنند.

در طی مناسک تشییع جنازه شامان، نقش تیری وارونه در پس خطوط خانوادگی دودمان او ترسیم می شود با این امید که یکی از نوادگان شامان مرده بتواند شامان گردد. همچنین یک دودمان فقط با داشتن یک شامان نمی تواند نمایندگی روی زمین را بعهده داشته باشد و در حقیقت این امر برای اشخاص دودمان فوق خطر آفرین است.

افزون بر اینها گفتنی است که قلمرو مردگان یا کوت در شمال و فراتر از آسمان هشتم در منطقه ای وحشتناک با تاریکی ابدی و بادهای یخ بسته قرار دارد. در اینجا هر دو قشر دختران و جوانان دست نخورده باقی می مانند. برخی از یاکوتها نیز عقیده دارند که جهان مردگان در زیر زمین بوده و می توان توسط ساکنان این قلمرو زیرزمینی و از طریق منفذی در سمت چپ، داخل جهان فوق الذکر شد.

زنانِ مسبب مرگ

"سایموند"ها زنان را علت خودِ مرگ می دانند. عقیده ای که مبتنی بر این تصور می باشد که ارواح مونث باعث مرگ هستند و بنابراین زنان می بایست بخواطر آن کفارہ بپردازند(در واقع این اعتقاد نشانگر وجود ترس ناخودآگاه شماری از مردان از استقلال زنان تلقی می شود). با اینحال تمامی شامانها، اعم از زن یا مرد، از حضور در مراسم تشییع جنازه مردمان عادی اجتناب می کنند و بر این باورند که در غیراینصورت آنها آلوده و ناپاک می گردند. هرچند که در برخی از قبایل حضور شامان به مثابه نوعی طمطراق روحی نگریسته شده و مهمترین وظیفه وی نیز شرکت در اینگونه تشریفات دانسته می شود. طوری که وی می بایست مراسم تشییع جنازه را هدایت کرده و نیز روح وی همراه با روح مرده به جهان بعدی برود.

راههای برخورد با جسد مرده

در میان مردمان "کامچاتکا" و "چوکوتکا" راههای متنوعی برای برخورد با جسد مرده وجود دارد از قبیل سوزاندن، بخاک سپردن، دفن در هوا و رها کردن در دریا. اما در میان این اقوام سوزاندن جسد و دفن کردن در هوا بیشتر رواج داشته است. حال در مورد مرگ داوطلبانه - که در برخی زمانها در بین چوکچی ها و کوریاک ها رخ می داد - پس از اینکه همه دارائیهای فرد مورد نظر سوزانده شدند از دوستان و یا بستگانش تقاضا می شود که او را خفه کرده و یا با روشهای دیگر بقتل برسانند. در خصوص مرگ طبیعی آیین های پیچیده ای اجرا می شدند از جمله پاک کردن بدن مرده با چمن که نمایانگر این بود که مرده در قلمرو دیگری متولد گردیده است. در این مراسم گوزن شمالی هم قربانی می شده است بدین ترتیب که با ضربه خنجر می که به قلب گوزنها وارد می کردند آنان را کشته و سپس حلقه هایی از چمن روی قربانیها گذاشته می شدند، در ادامه مراسم لاشه های گوزن را از دیرک نصب شده در اطراف دهکده آویزان می کردند.

البته لازم به اشاره می باشد که افراد برجسته سوزانده شده و همراه با دود به آسمان عروج می نمودند و در آنجا از حیاتی شبیه آنچه که قبلا در روی زمین از آن برخوردار بودند، بهره مند می گشتند. شامان ها نیز چنین مراسمی را تجربه می کنند. در حقیقت هم چوکچی ها و هم کوریاک ها عقیده دارند که آتش موجودات انسانی را به ارواح تبدیل می نماید در واقع به قالبی که در آغاز به شکل آن بودند. برای شامانها نیز ارواح بمنزله اربابان آتش می بوده اند.

در میان اقوام "اینویت" تنگه برینگ، یقینا شامانهای زن و مرد صاحب ارواح مرده خود و همچنین موجودات ماوراءالطبیعه ای هستند که توفعات خوانده می شود. ارواح یک شامان صاحب بخش اعظم نیروهای وی می باشند چنانچه مرده ها و حیوانات به

صدای او پاسخ می دهند گویی شامان به قلمرو مردگان سفر کرده است. همچنین وی مناسک و قربانی های مورد نیاز برای مرده را می داند و می تواند آب و هوا را تغییر داده و امراض را معالجه کند اما اگر او از قدرتش برای اهداف شرّ استفاده نماید ممکن است بزودی کشته شود.

وقتی یک شامان می میرد لباسهای رسمی او می بایست بشیوه خاصی توسط عضوی از نسل آینده دودمان وی محافظت گردد. این احتیاط برای آن ضروری است که نیروی جادویی ذاتی در نقشهای برجسته و مینیاتوری سلاح شامان و سایر دارایی های او حضور دارند در واقع نیرویی که به آینده نیز قابل گسترش هست چرا که این لباسها پیوسته در معرض نیروهای نامرئی خطرناکی هستند که بویژه برای نابودی طراحی گردیده اند.

برخی از دائورهای مغولی معتقدند که روح زن یا اومه نیانگک- نیانگک در جهان دیگر صاحب درخت مخصوصی می باشد نقطه ای که در آن ارواح مردگان قبل بازگشت برای داخل شدن به جهان زندگی، مدتی در آنجا سکنی می گزینند.

فصل هشتم

تصاویر و بت ها

گفته می شود که اغلب تصاویر بکار رفته در مراسم شامانی مربوط به حیواناتی هستند که از هزاران سال پیش برای مردمان اولیه منطقه سیری بااهمیت تلقی می شده اند. در بین اینها تصاویر انسانی، ارواح نیاکان و انواع آیینهای مهم پرستش بچشم می خورد که از جمله آنها می توان به ستایش ارواح محافظ زنان که "انملجسی- ائرن" خوانده می شود، اشاره کرد. واجن استین بر این باور است که این واژه از کلمه مغولی "اٹمگ" یا مادر بزرگ مشتق گردیده است. بعضی اوقات هم این ارواح بوسیله عروسک های پارچه ای که از روی عشق و احساس دوخته شده اند، نشان داده می شود. قابل ذکر است که این اشکال توسط زنان "تووان" به ارث برده شده و اغلب همراه با آنها بخاک سپرده می شود.

حال در یک مقوله بندی گسترده خاص ارواح، باید اشاره نمود که ظروف نقش دار و اشکال مربوط به این ارواح "اونگونز" نامیده می شود. تووان ها نیز ارواح خوب را - که شامانها و سایر افراد را یاری می کنند- "انرنز" می نامند. واجنستین چنین بحث می کند که اونگونز در فرهنگ سیریبایی پیش از شامانیزم هم دیده شده و در واقع این ایده بعدا تبدیل به بخشی ضروری از اعمال و ایدئولوژی شامانیستی گردیده است.

بطوری که این ایده بوسیله ساختمان ارگانیکی نظریه شامانیستی بکار گرفته شده و آموزش داده شده است. در هر حال اونگونز ها از چوب، فلز و یا مواد دیگر ساخته می شود و بعضی از تصاویر نیز بشکل ماسک می باشند.

نقش های ایجاد شده در روی ظروف بشکل حیوانات و بعبارت بهتر اندامهای حیوانی هستند و کارکرد اصلی آن - هم در صورتهای انسانی و هم در اشکال حیوانی - در واقع حفاظت در برابر امراض - شیاطین می باشد. بگونه ای که معمولا ظروف افراد در کنار محل خوابشان آویخته شده و یا در ورودی سکونتگاه آنان قرار داده می شود. برخی از تصاویر و اشکال هم به اندازه ای خطرناک هستند که فقط بوسیله شامانها مورد استفاده قرار می گیرند. همچنین به افتخار ارواح درون ظروف و برای گرامیداشت آنها وسایل فوق بوسیله روبان ها، چرم و منجوق تزین می گردند و گاهگاهی هم این ارواح توسط یک قاشقی که نه سوراخ دارد تغذیه می شوند.

این اعتقاد وجود دارد که در میان ارواح خوب حیوانی اقوام تووان، روح خرس بیشترین قدرت را داراست و در نتیجه تنها به شامانهای بسیار نیرومند متعلق می باشد. چنانچه در برخی از ظروف اشکال خرس حک شده و یا بصورت عروسک پارچه ای ساخته می شود. از مناسب دیگر استفاده از پنجه های خشک شده خرس است که همانند نقش های مار قرمز در بین اغلب قبایل سیبری شناخته شده می باشد. نقش مار را نیز از نمذ سرخ درست کرده و در آن مار را با دهانی باز، زبانی حساس، چشمانی از منجوق و با یک بوق مسی نصب شده در روی سر؛ نمایش می دهند. گفته می شود که این مارها در برابر بیماریهای هاری و گاوی موثر هستند. در برخی اوقات هم یک پوست خرگوش را از چمن پُر کرده و بوسیله شامانها و افراد عادی بعنوان بت مورد استفاده قرار می دهند و باور بر اینست که این بت درد ساق پا و مفاصل، درد معده و بیماری های مشابه را التیام بخشیده و باور فوق بشکلی گسترده در میان اقوام تووا

مشاهده می شود. برخی از قوم نگاران هم به رابطه ای میان اونگونز ها و توتم ها اشاره می کنند.

تورکهای غرب منطقه "بارابای" سبیری بعنوان تاتارهای بارابا شناخته شده و در حدود اواخر قرن هجدهم به اسلام گرویده اند. آنان نیز دارای بت های چوبی هستند که بیانگر ارواح آنها می باشند. این اشکال چوبی در فاصله ای دور از محل سکونتشان در کلبه ای کوچک نگهداری می شود و حفاظت از آنها بعهده شامان می باشد. بعلاوه مسیر این خانه های چوبی پنهان گردیده و یافتن آن مشکل است. گاهگاهی نیز برای نشاندار کردن مسیر از حلقه هایی استفاده می گردد که به درختان آویخته شده است. گفتنی است که زنان حق ورود به این کلبه چوبی را نداشته و فقط شامان و تعدادی از ریش سفیدان قبیله پیش از جشنهای بهار و پاییز، برای برگزاری نماز به این محل می رفته اند.

"کوماندین" ها تعداد اندکی بت بشکل طبل کوچک متشکل از چارچوبی با دو تیرک عمودی و افقی دارند که تیرک افقی دارای یک آویز فلزی بوده و چهار حلقه چوبی به آن متصل می باشد. که این حلقه ها اصطلاحاً گوشواره خوانده می شوند. آلتایی ها اشکال شامان زن و مرد اجداد قبیله شان را درست کرده و آن را در سکونتگاههای خویش می آویزند. زمانی که در سال ۱۶۷۵ ان. اسپافاتریچ از طریق سبیری مسافرت می کرد، او قبل از اینکه "اوستیاک" ها به نیایش پردازند، معابدی پُر از بت های نقره ای، مسی و چوبی مشاهده نمود. چهل سال بعد از او مسافر دیگری معابدی را توصیف می کند که بوسیله "آب اوگرین" ها ساخته شده و شامل اشکال چوبی پوشیده در پارچه های کهنه بوده است.

مردم "سایموند" بت های خویش را روی سورتme های چوبی قرار می دادند. همچنین شامانها سورتme های مقدس را برای ذخیره ابزارهایشان بکار می بندند. گفتنی است که

این سورت‌ها از سورت‌های عادی متفاوت بوده‌اند بدین ترتیب که اینها دو ردیف کِشَندِه داشته و در واقع در هر ردیف سه الی چهار کِشَندِه قرار می‌گرفته‌اند. یک صندوق پوشیده شده با پوست گوزن شمالی هم روی سورت‌ها گذاشته شده و در قسمت جلویی آن آویزهای فلزی و تکه‌های پارچه بسته می‌شده‌اند و ساق‌های گوزن و دیگر بخش‌های پیکره قربانی را نیز به آن متصل می‌نموده‌اند. بر اساس اعتقادات این قوم قسمت پیشین سورت‌ها بمثابة سر روح تلقی می‌گردید که معمولاً با چربی و خون آغشته می‌شدند. ساق پاها هم بیانگر پیش‌برنده‌ها بودند و دو راس گوزن با رنگ پوست روشن سورت‌ها را می‌کشیدند که بوسیله پسر و یا دختری نابالغ هدایت می‌شود. همچنین بر طبق این باور هیچ زنی اجازه دست زدن به سورت‌ها را ندارد. دور گوزن شمالی با پوست خرس سفید یا قهوه‌ای و یا پوست خوک آبی محاط گردیده است ولی برای مهار و یا تحت اختیار گرفتن سورت‌ها از طناب استفاده نمی‌شود چرا که طناب توسط زنان بافته شده و ناپاک شمرده می‌شد. تورک‌های بارابا بت‌هایی را در روی طبل هایشان قرار داده و نیز تصاویری را در روی قسمت جلویی آن نقاشی می‌نمایند. مورد اخیر همچنین بوسیله کوماندین‌ها، مانسیس‌ها، نشتس‌ها، خانتی‌ها و سایموندها اعمال می‌شود. برخی از این گونه بت‌ها هم اکنون در موزه منطقه تومسک موجود می‌باشند.

بوریات‌ها دو نوع اونگونز دارند. برخی از آنها بیانگر شامانهای زن و مرد و نیز شاهزادگانی هستند که اربابان کوهها، دره‌ها، جنگلها و نظایر آنها می‌باشند و اونگونزها به اشاره آنان ساخته شده‌اند. آنها مومنین را از تمامی بدشاسی‌ها حراست می‌کنند. سایر بت‌ها مبین ارواح افرادی هستند که بطور ناگهانی در گذشته‌اند و درواقع اینها خودکشی‌ها را نیز شامل می‌گردند. اینها ارواح ضعیفی می‌باشند ولی

در عین حال برای نوزادان و گاوها خطرناک بوده و رهایی از آنها با فدیة و یا آزاد کردن با پول امکانپذیر است.

مرم "دولگان" اشکال حیوانی ساخته شده با مواد طبیعی و بدبست انسان را "ساجتانز" می خوانند همانطوری که اشکال انسانی را "باجاناجاز" خطاب کرده و معتقدند که این اشکال برای شکارچیان موفقیت می آورد. چنانچه وقتی فردی مریض بهبودی یافت، شامان سنگ کوچکی را پنهان می کند حال اگر بیمار توانست آنرا بیابد مرض به سنگ انتقال پیدا می کند و بدینوسیله بیمار آنجایی که قرار است باقی مانده و ساجتان را که ظاهرا بمنزله نوعی طلسم عمل می نماید، نگه می دارد. همچنین سنگ مخصوص شامان مرده با هدایایی تزیین گشته و بهمره دندانهای پیشین گوزن وحشی، گردنبندها و اشیاء مشابه دیگر روی پوست روباه قطبی گذاشته می شود.

آب اوگریان ها اشکال چوبین از حیوانات مخصوص بازی درست نموده و آنها را برای اطمینان از موفقیت در شکار و ماهی گیری در قلمروی مقدس قرار می دهند. برخی از این تصاویر در روی درختان زنده ترسیم شده اند. همان کار را "کوندا اوستیاک" ها پس از گرفتن یک خرس، گوزن و یا حیوانی دیگر انجام می دهند و تصویر آن را روی درخت کاجی در دهکده و یا در مسیری طولانی نقاشی می کنند. بطوری که شکل های انسان شاخدار ترسیم شده روی صخره ها در فنلاند و سبیری احتمالا شامانی شدن مردم را نشان می دهند.

برای اقوام دائور زندگی حیوانی منفرد با اهمیت می باشد. بگونه ای که برای مثال در شکار خرگوش ماده ممکن است این حیوان تجسم روحی تلقی شود که می تواند زنان را نابارور کند. بنابراین شکارچیان می بایست موقعی که یک خرگوش ماده کشته می شود مراقب حرمت آن باشند. برخی از زنان نیز تصاویر گوزن شمالی را نگه داشته و برای آن هدایایی تقدیم می کنند.

در سال ۱۹۸۸ سازندگان فیلم اهل چین، در منطقه جیلین فیلمی مربوط به شامانیزم مانچو درست کردند. آنگونه که در فیلم نشان داده می شود مراسم فوق قبل از سپیده دم آغاز می گردد و در ابتدا هدایای تهیه شده تقدیم خدایان کشاورزی، شکار، تاریکی و آسمان قطب می شود. پیش از ارائه هدایا رئیس قبیله و شامان بزرگ هر خانواده یا طایفه، جعبه اجدادی قبیله را می گشاید قفسه ای چوبی که در درون آن شجره نامه ها، تصاویر خدایان قبیله و سایر عناوین رسمی قرار دارد. بنا به عقیده مانچوها، نیاکان کلان یا قبیله در این جعبه زندگی می کنند و ارواح نگهبان نیز در بالای آسمان نهم ساکن هستند. در این مراسم چهار شامان دامن های لباسهای تشریفاتی را که منقش به تصاویر ابر و زنگ های مخروطی شکل بوده و نمادی از صدای تندر هستند، با خود حمل می کنند.

شامانها از طریق طبل زنی و آواز خواندن از ارواح نگهبان خدای کشاورزی تقاضای یاری می کنند. آنان از "ووکسیندور" درخواست حفاظت از خویش را کرده و سپس وی برای آنها سعادت و خوشبختی به ارمغان می آورد. در ادامه مراسم یک خوک سیاه بزرگ قربانی شده و روی محراب گذاشته می شود. بعد از خدایان استمداد می گردد که پایین آمده و در محراب از گوشت قربانی بخورند. پس از تاریکی هوا اغلب منبع های روشنائی خاموش می گردد و در موقعی که شامانها در رقص و آوازخوانی بوده و در حالتی جذبه گونه مرتباً بر طبل می کوبند، مخاطبین بر زمین زانو زده و از خدایان برای حراست خویش از بلاها استمداد می جویند. آنها در وهله اول از الهه های روشنائی و سپس اربابان امنیت درخواست کمک می نمایند. در روز بعد آیین مربوط به دیرک آسمان اجرا می گردد. به این صورت که دیرک از درختی راست قامت و بطول تقریبی سه متر بریده می شود که این دیرک در واقع بیانگر سطوح نه گانه بهشت آسمانی است. از سوی دیگر این دیرک آسمانی بمنزله راهی بسوی

جهان متعالی تلقی شده و در وسط حیاط ایجاد می گردد. همچنین نوک دیرک برای اهدا به خدایان به خون آغشته گشته است. دانه و روده خوک برای اهدا به کلاغهای سیاه و زاغ ها و یا در واقع به پرندگان - که پیام رسان خدایان مقدس هستند - به دیرک آویزان می شود. به این ترتیب شامان آواز خوانده و برای حمایت خدایان از آنها استمداد می جوید. در نهایت مواد غذایی برای تقدیم به الهه باروری - که "فودونومامای" مقدس خوانده می شود - از درخت ید آویخته می شود. پس از اتمام مراسم استخوانهای خوک روی کوههای بلند پراکنده شده و یا به رودخانه انداخته می شوند (در حقیقت کوهها و رودخانه ها نمادی از دسترسی آسان به جهان دیگر تلقی می گردیدند).

حیوانی در دودمان انسان

در آخر بحث ضروری بنظر می رسد که اندکی در باره ایده های این مذهب کهن در رابطه با حیوانات و موارد نهان در مفهوم "حیوانی در دودمان انسان" بدانیم. در باور شامانیستی انسانها، حیوانات، پرندگان و ماهی ها همه دارای ارواح جاودانی هستند و این ارواح می تواند در زندگی های متوالی در اشکال انسان، پرنده و یا حیوان در آیند و بهمین دلیل است که حیوانات نسبت به انسانها موجوداتی درجه پایین محسوب نمی شوند. بدین ترتیب در شجره یک شخص ممکن است رد پای از یک حیوان وجود داشته باشد به این معنا که در حیات قبلی روح وی متعلق به یک حیوان بوده باشد و نیز مواردی نظیر آن. بنابراین عقیده بر اینست که روح هرگز نمی میرد و تنها تغییر شکل می دهد. البته این نظر یک تئوری نظام دار - مشابه آنچه که بودائیست ها تحت عنوان کارما ارائه داده اند - نمی باشد هرچند که هر دو ریشه مشترکی داشته باشند.

اگرچه حیوانات، پرندگان، ماهی ها، بی مهرگان و حشرات بطور موقت در ارواح شامانی تجسم می یابند ولی این مخلوقات خودشان مورد پرستش نیستند. از سوی دیگر حیوانات نیز در پرستش ارواح مثل انسان متعهد می باشند. بهر حال هر حیوانی در چهارچوب ستایش یک روح مورد توجه اند آنهم زمانی که با آن بطرزی عجیب و غیرمعمول رفتار گردد و یا چنین بنظر برسد که برای افرادی که آن را می بینند ناخوشی و بداقبالی بیاورد. در حقیقت هنوز هم روشن نشده است که برخی از گونه ها برای ارواح بیش از بقیه گنجایش داشته باشد و براین مبناست که در میان دئورها این عقیده وجود دارد که روباه حیوانی حيله گر بوده و رفتارش غیرقابل پیش بینی است چرا که بشدت ترسوست و به این دلیل احتمال دارد که تجسم شیاطین باشد همانگونه که مار، جوجه تیغی و عنکبوت اینگونه اند. در خصوص سایر حیوانات ارواح بیر، خرس، گوزن شمالی، گوزن مارال، سمور، عقاب و تعدادی از جانداران هستند که شامانها حرکات و صداهاى آنها را در اعمال شامانی تقلید می کنند. از طرف دیگر گفته می شود که برخی از حیوانات از جمله روباه، مار، جوجه تیغی، قرقاول و عنکبوت قادر هستند که از طریق فنون تنفس مناسک عبادی، زندگی خودشان را استمرار بخشند (لین چى). بطوری که پس از هزار سال آنها سیاه می شوند و پس از ده هزار سال سفید ناب شده و بسیار باهوش می گردند. کارولینه هومفری مدعى است که پرستش "حیوانی در دودمان انسان" در منطقه منچوری و توسط چینی های تائوئیست و راهبان بودایی رواج یافته و در اوایل قرن بیستم در بین دئورها و تونگوس های بیرارسن پراکنده شده است.

دئورها زیارتگاههای چوبی کوچک خودشان را در انبارهایشان و برای روح روباه که "ابولی بارکان" (خداوند کوه) خوانده می شود، نگهداری می نمایند. ابولی بارکان بشکل روباهی با سر انسانی تصویر شده است که در برابر دزدی از اموال شخص

محافظت کرده ولی در عین حال باعث دیوانگی می شده است. همچنین گفته شده که ایده های مربوط به روح روباه در واقع تجسم قلمرویی نمادین بوده با این مضمون که پرستش "حیوانی در دودمان انسان" در خصوص چیزی عینی ساخته و پرداخته شده است.

شیروکوگوروف در تعدادی از آیین ها و مناسک مربوط به پرستش "حیوانی در دودمان انسان" - که در میان تانگوس های بیرارسن اجرا می شدند- حضور یافته بود. آنان در بخشی از این مراسم روح خود را به میان تاریکی پرتاب کرده و این موضوع سبب هرزه شدن هرچه بیشتر جوانان گردیده بود. روح وُدکا می نوشید - و در روسیه برای بدست آوردن وُدکای بیشتر نعره می کشید- . بدیهی است که در این افسونگری ها کلامبردارها و نیز "با دعا بیرون کردن ارواح خبیثه" های متعددی رخ می نموده است. در هر حال برای آدرس دادن به ارواح بیگانه، زبانهای مختلفی از جمله دائوری، مغولی، مانچویی، چینی و دیگر زبانها مورد استفاده قرار می گرفته اند.

ستایش عقیده باستانی "حیوانی در دودمان انسان" بوسیله مومنین حرفه ای مذهب شامانیزم انتشار می یافته است. در واقع توسط مردان مقدس یا جادوگرانی که در محدوده وسیعی مسافرت کرده و نسبت به روستائیان عادی شخصیتی بسیار پیچیده داشتند. گفته می شود که در طول قرن نوزدهم شامانهای اسکاندیناوی قادر به انتقال خود بدرون گرگ ها و همچنین تبدیل مرده به انسان گرگ شده هستند. بنحوی که برای علت یابی مرض روحی صرفاً نظر یک انسان گرگ شده کافی بوده است و گمان می رفت که در گله گرگها، شماری از اجساد انسان نیز که بشکل گرگ درآمده اند، موجود می باشند. این باور به دگردیسی و "بشکل حیوان درآمدن" در اروپای قدیم عادی بوده است. همچنین با توجه به قصه های "وولسونگا ساگا" (پنج الی هشت) پوشش پوست گرگ انسان را قادر می ساخت که اینگونه تغییر شکل

بدهد. گفتنی است که این چنین تحولانی در میان حالت‌های جذب و بویژه در پرستش "اودین" خدای خدایان اتفاق می افتاده است یعنی زمانی که بر اساس این اعتقاد در مراسم "شکار وحشی" سواران بطور خیالی در راس ارتشی روحواره سوار بر طوفانها می شدند.

در پروس باستان چنین می پنداشته اند که اجساد بطرزی بسیار وحشتناک و در حالی که آتش آنها را احاطه نموده، در شکل گرگ و فریاد کشان از گورها بر خواهند خاست. همچنین در اغلب فرهنگها گرگها آشنایان خدایان ابتدایی مردگان می باشند. بگونه ای که گرگ "سلتی" در شب خورشید را می بلعد، گرگ آزتک خداوند رقص است، "اولمک" های باستان به انسان پلنگ شده معتقدند و مسیحیان گرگ را بمنزله شیطان می نگرند.

یادداشت ها

***شامانیسم:** به طور اجمال می توان شامانیسم را نوعی سحر و جادوی ابتدایی و روش بدوی مداوای بیماران و تاثیرگذاری در حوادث به کمک ارواح و موجودات غیر عادی ذهنی بیان کرد که در جوامع آرکائیک معمول بوده است و هنوز هم در اقوامی که فرهنگ بدوی خود را حفظ کرده اند و یا در شرایط ابتدایی بسر می برند دیده می شود. همچنین با توجه به شرایط و آدابی که برای شامان شدن ذکر میشود، در می یابیم که شباهت نسبی زیادی بین طرز تفکر شامانها و پیروان مذاهب اسراری و رموزی و حتی میستی سیزم و تصوف پیشرفته وجود دارد، بخصوص اگر در نظر بگیریم که شامانیسم در بین اقوام بدوی عصر پارینه سنگی شکل گرفته است و مذاهب رازگرایی در جوامع متمدن و اهل دانش و فلسفه، از جمع آداب و شعائر شامانی که می توان در فهرستی خلاصه نمود عبارتند از:

۱. مردن و زنده شدن واقعی (حادثه ای).
۲. مردن و زنده شدن وهمی (ذهنی و سوپژکتیو) که مهم ترین شکل آن قطعه قطعه شدن و دوباره کامل شدن خلسه ای است.
۳. فراخوانده شدن توسط ارواح و متبرک و مقدس شدن.
۴. بردن داوطلب به آسمان و تعلیم او، فرو کردن بلورهای مختلف در بدن و کسب قدرت شامانی.
۵. تقدیم قربانی و هدیه و فدی به ارواح و آداب مقدماتی چون شست و شو و رقص و ...
۶. تحمل درد و محرومیت و قبول انزوا و ریاضت.
۷. جنون جوانی و خود درمانی.
۸. خریداری حق شامانی.

۹. تعلیم و آموزش .

۱۰. استعداد های شخصی.

***اوراسیا :** نامی است که از آمیزش دو واژه اروپا و آسیا پدید آمده است. از آنجا که دو قاره آسیا و اروپا مرز طبیعی ویژه‌ای ندارند و مرزبندی کنونی میان این دو قاره بیشتر تاریخی_فرهنگی است؛ برخی از گیتهانشناسان این دو قاره را قاره‌ای یکپارچه دانسته و آن را به این نام می‌خوانند.

***قوم بوریات:** زبان بوریاتی زبانی مغولی است که مردم بوریات در روسیه و مناطق مرزی مغولستان و نیز بصورت معدود در کشور چین بدان تکلم می‌کنند. این زبان از شاخه زبان های مغولی شناخته شده است و گویش های متعددی را نیز در بر می گیرد. شمار کل گویشوران این زبان را حدود چهارصد هزار تن دانسته اند.

***پدیدارشناسی دین:** پدیدارشناسی دین هرچند ریشه دیرینه دارد، اما با پدیدارشناسی به مفهوم فلسفی آن متفاوت است. پدیدارشناسی در عرصه دین بیشتر رویکرد روش‌شناختی دارد تا ماهیت نظری. از این رو، در پدیدارشناسی دین بیش از هر چیز به اصول روش‌شناختی بها داده می‌شود که محققان دین باید آن را در حین مطالعه پدیده‌های دینی مورد توجه قرار دهند. مهم‌ترین این اصول: ۱. ضدیت با تحویل‌گرایی ۲. خودمختاری ۳. رویکرد مقایسه‌ای و نظام مند ۴. رویکرد تجربی و تاریخی می‌باشند.

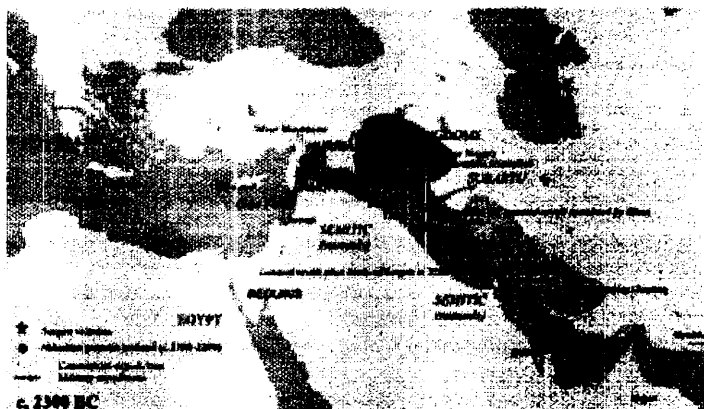
***قوم یاکوت:** یاقوتستان (نام‌های دیگر: یاکوت، یاکوتیه، ساخا) یکی از جمهوری‌های خودمختار روسیه است که در ناحیه فدرال خاور دور قرار گرفته‌است. پایتخت آن شهر یاکوتسک و جمعیت آن ۹۴۹،۲۸۰ نفر است. (آمار ۲۰۰۲). این جمهوری با جمهوری خودمختار چوکوت، استان ماگادان، کرانه خاباروفسک، استان آمورسکایا، کرانه زابایکالسکی، استان ایرکوتسک و کرانه کراسنایارسک همسایه و مجاور می‌باشد. جمهوری یاقوتستان در ۲۷ آوریل ۱۹۲۲ بنیاد شد.

***قوم ساموید:** گروه ساموید شامل زبان مردمان ساحل دریای منجمد شمالی است که بلحاظ شباهت شکلی و لغوی جزو گروه فین-اوغور قرار گرفته است.

***قوم بوریات:** زبان بوریاتی زبانی مغولی است که مردم بوریات در روسیه و مناطق مرزی مغولستان و نیز بصورت محدود در کشور چین بدان تکلم می‌کنند. این زبان از شاخه زبان های مغولی شناخته شده است و گویش های متعددی را نیز در بر می گیرد. شمار کل گویشوران این زبان را حدود چهارصد هزار تن دانسته اند.

***قوم یوکاگیر:** تعداد کسانی که بزبان یوکاگیر سخن می گویند بسیار اندکند و در شرق سبیری زندگی می کنند. آنها از نوعی تصویرنگاری مربوط به دوران پیش-الفبایی برای نوشتن استفاده می کنند.

***اکد:** قومی سامی‌نژاد بود که در شمال خاک میانرودان و در حوالی بغداد کنونی، می‌زیست. این قوم ۲۵۰۰ سال ق.م. در نزاع با سومریان پیروز شدند. در دوره حکومت پادشاهی به نام سارگون از سال ۲۳۳۴ ق.م. تسلط خود را از کرمانشاهان تا شام و دریای مدیترانه گسترش دادند.



شاه امپراتوری سارگون، در حدود ۲۴ قرن پیش از میلاد مسیح

***سومریان:** از اقوام باستانی ساکن در جنوب سرزمین کنونی عراق یعنی میانرودان (سرزمین میان دو رود دجله و فرات) و شمال خلیج فارس بودند. ایشان از جمله در شهر باستانی بابل سکنی داشتند و تمدنی پرمایه را پی‌ریزی نمودند. شهرهای سومر/شومر عبارت بود از «اور»، «اوروک»، «یا»، «ارخ»، «نیم پور»، «لارسا». در سفر پیدایش این ناحیه را سرزمین «شنعار» نامیده‌اند. حکومت آن در حدود ۳۰۰۰ ق. م. تشکیل گردید و در هزاره دوم (۲۱۱۵ ق. م.) منقرض شد و قلمرو آنان ضمیمه آشور و بابل گردید.

حلول گرایی یا عقیده به تناسخ: به عقیده برخی تناسخیان، بازگشت

انسانها ممکن است به یکی از چهار صورت زیر باشد که تصادفاً به ترتیب الفبا از جمادات تا انسانها را شامل می‌شود:

۱- رسخ، یعنی حلول شخص متوفی در جمادات.

- ۲- فسخ ، یعنی حلول شخص متوفی در نباتات ؛
 ۳- نسخ ، یعنی حلول شخص متوفی در انسانها (تناسخ).
 ۴- مسخ ، یعنی حلول شخص متوفی در حیوانات ؛

در باره جهت سیر روح نیز عقاید متفاوت است ؛ بعضی فقط به سیر صعودی روح قائل اند و بعضی سیر نزولی را هم قبول دارند. در باره «تناسخیه» گفته اند که به عقیده اینان روح همواره از بدنی به بدن دیگر می رود و این سیر هرگز به پایان نمی رسد، بنابراین بهشت و دوزخ در همین دنیا است ، بهشت صورتهای نیکو و لذات دنیوی است و دوزخ صورتهای زشت مثل تن بیمار یا ناقص یا بدن حیوانات پست و رنجهای دنیوی .

***قوم چوکچی:** چوکچی همچنین نام شبه جزیره ای واقع در شمال شرقی ترین نقطه آسیاست که دماغه دژنف در خاور دور روسیه، حد نهایی آن را تشکیل می دهد.^{۱۲۱} این شبه جزیره بخشی از ناحیه خودگردان چوکوتکا است که جمعیت تقریبی آن ناحیه در سال ۱۹۹۰ برابر با ۱۵۵،۰۰۰ نفر بوده است.^{۱۲۱} دریای چوکچی در شمال و تنگه برینگ در شرق شبه جزیره چوکچی واقعند که این تنگه، شبه جزیره چوکچی را از آلاسکا جدا می سازد. روس ها چوکچی ها یا کوت ها کوریاک ها اونی ها و اینوئی ت ها (اسکیموها)، ساکنان این منطقه را تشکیل داده و به کارهایی همچون استخراج معدن (قلع، سرب، روی، طلا و زغال سنگ)، شکار و به دام اندازی، پرورش گوزن شمالی و ماهی گیری اشتغال دارند. کرانه های شبه جزیره چوکچی همچنین در مسیر دریایی شمال قرار دارد.

***نانای یا نانا:** یکی از ایزدبانوان سومر و اکد بود. آیین او در اعصار پیش از تاریخ به ماوراءالنهر رفته بود، و در زمان اشکانیان هنوز در آن مناطق ستایش می شد در زمان اشکانیان در شهر نسا معبدی داشت و هنوز در این زمان آیین‌های کهن از جمله روسپیگری در معبد، زنده بود.

***تکلم بطنی:** سخن گفتن انسان به طوری که شنونده نداند صدا از کجا بیرون آمده.

*** کامچاتکا:** همچنین نام شبه جزیره‌ای به درازای ۱۲۵۰ کیلومتر در خاور دور روسیه است. مساحت آن ۴۷۲،۳۰۰ کیلومتر مربع و محل آن در میان اقیانوس آرام در شرق و دریای اُختسک در غرب است. درست در راستای کرانه این شبه جزیره در کف اقیانوس آرام، درازگودال کوریل-کامچاتکا قرار دارد که عمق آن ۱۰،۵۰۰ متر اندازه گیری شده است. پیش از ورود روس‌ها به این شبه جزیره تقریباً نیمی از جمعیت آن را قوم کوریاک تشکیل می داد.

پاتاگونیا: نام بخش بزرگی از آمریکای جنوبی است که شامل قسمت‌های جنوبی آرژانتین و شیلی می‌شود. پاتاگونیا از سوی غرب و جنوب به رشته کوه آند و از سوی شرق به دشت‌های پست محدود می‌شود. در شمال آن هم رودخانه‌های نئوکوئن و کلرادو قرار دارند. جمعیت این ناحیه مطابق سرشماری سال ۲۰۰۱ برابر با ۱۷۴۰۰۰۰ نفر اعلام شده و مساحت آن با احتساب تیرا دل فوئگو (سرزمین آتش) ۹۰۰ هزار کیلومتر مربع است.

***اروشا:** درخشان، نورانی، باهوش و مقتدر، نورانی بودن مانند همین فرشته های آسمانی و باهوش بودن عروس دریا

***سکاها:** دسته‌ای از مردمان کوچ‌نشین آریایی و ایرانی‌تبار بودند^[۳۲۱] که محل زندگی آنان از شمال به دشت‌های جنوب سیری، از جنوب به دریای خزر و دریاچه آرال، از خاور به ترکستان چین و از باختر تا رود دانوب می‌رسید. سکاها مردمانی جنگجو بودند و گهگاه به سرزمین‌های همسایه خود یورش می‌بردند. سکاها همواره در تاریخ قدیم ایران خودنمایی می‌کردند. در نوشته‌های هرودوت بقراط ارسطو، استرابون، و بطلمیوس اطلاعاتی در مورد سکاها داده شده‌است.

***آفرودیت:** در اسطوره‌های یونان، خدای عشق است. در اساطیر رومی با ونوس برابر است.

***پوئبلو:** گونه‌ای دهکده سرخ‌پوستی با خانه‌های خشتی و کاهگلی است که توسط برخی از قبایل در جنوب غربی ایالات متحده آمریکا پدید آمده بود. پوئبلو یک محل زیست اجتماعی بزرگ بود که به اتاقهای زیادی تقسیم شده و تا ۵ طبقه ارتفاع داشت و معمولاً از خشت ساخته شده بود. مردمی که هنوز در پوئبلوها زندگی می‌کند مردم خشت‌نشین یا مردم پوئبلو نام دارند. این مردم امروزه در ۲۰ پوئبلو که از سوی دولت آمریکا به رسمیت شناخته شده ساکن هستند. واژه پوئبلو همچنین در اسپانیایی به معنی دهکده است.

***شیوا:** یکی از بلندپایه ترین ایزدان آئین هندو است. شیوا خدای آفریننده، نگهدار آسمان و زمین، نابودکننده اهریمنان، بخشاینده گناهان و بسیارکننده روزیست.

***تانترا:** کتاب مقدس تانترا به نام کاماسوترا است بر اساس آموزه های این کتاب که بیشتر به صورت تمثیل و داستان بیان شده است می توان گفت:

*سیستم تانترا معتقد است که جهان از قطب های متضاد تشکیل شده است مانند سرد و گرم، سخت و نرم، متحرک و ثابت و سفید و سیاه کشف و شناخت این فرآیند باعث تعالی می شود آیین تانترا دو قطب مهم از نظر انرژی کیهانی را یکی شیوا و دیگری شاکتی می نامد.

۲- بر اساس سیستم تانتریک این تضاد در انسان هم وجود دارد نیروی شیوا در مرد و نیروی شاکتی در زن ظهور می کند لذا عالم کیهانی هم بر اساس جنسیت اداره می شود.

۳- آیین تانتریک مقام زن را از مرد بالاتر می داند البته مراد برتری اجتماعی نیست بلکه تنها حالت روحانی و سطح آگاهی بالاتری برای زن قائل است، زیرا:

اولا بیداری نیروی روحی یعنی کندالینی در بدن زن زودتر پدیدار می شود.

ثانیا وقتی که مرد به عمیق ترین لایه های ذهنی می رود و بر می گردد، قادر نیست تمامی تجارب خود را به یاد آورد در حالیکه این اتفاق برای زن نمی افتد یعنی زنان در یادآوری عمیق ترین لایه ها توانایی خاصی دارند.

ثالثا حالات و تجارب بیرونی زن مانند علاقه به زیبایی و همدردی بیشتر از مرد است این نشان می دهد که بیداری و آگاهی باطن او هم تا حد زیادی آمادگی دارد.

رابعا زن همیشه انتقال دهنده اصلی انرژی است اما مرد تنها یک ربط است به تعبیری شاکتی (زن) خالق و شیوا (مرد) رابط است لذا در هند در مراسم دینی معمولا زنان فرمان می دهند.

۴- از طریق تمریناتی می توان نیروی کندالینی را فعال ساخت و به سوی بالا و به سمت مرکز انرژی بدن هدایت کرد این امر باعث خودشناسی و رهایی می شود کندالینی به معنی حوض انرژی است که به آن قدرت مار هم گفته می شود. زیرا به صورت مار در کنار ستون فقرات به صورت حلقوی قرار دارد و معمولا خفته است. آیین تانتریک معتقد است می توان قدرت این مار را بیدار کرد تا بتدریج به سمت بالا کشیده شود و به بالاترین مرکز انرژی یا چاکرا برسد.

***پیروان تانترا** برای کسب تعالی به یک سلسله تمرینها روی می آورند که عمدتا بصورت دسته جمعی انجام می شود از قبیل: انجام تمرینهای یوگا، خواندن اذکار مقدس، خوردن گوشت، تشریفات نوشیدن شراب، استفاده از برخی مواد نیروزا و برگزاری مراسم آمیزش جنسی بصورت دسته جمعی.

***قوم آلتای:** خانواده ای پرجمعیت از زبان های آسیایی است. دانشمندان بر این گمان اند که گویشگران اولیه ی این زبان پیرامون رشته کوه های آلتای (از رودهای آب «Ob» و ایرتیش «Irtys» در جنوب سبیری تا منطقه اوینغور در استان سین جیانگ چین و تا مغولستان) می زیسته اند.

***قوم تونگوس:** این زیرخانواده، کوچک ترین گروه زبان های آلتای را تشکیل می دهد. اقوام تونگوس Tongousse از نظر نژادی مغول بوده و در سبیری شرقی می زیسته اند

***رودخانه آمور:** هشتمین رودخانه بزرگ جهان است. آمور مرز میان خاور دور روسیه و شمال شرق چین را تشکیل می دهد. نام چینی این رود به معنی «رود اژدهای

سیاه» و نام‌های مغولی و منچوی آن به معنی «رود سیاه» است. استان هیلونگ‌جیانگ چین و استان آمور روسیه نام خود را از این رودخانه گرفته‌اند. آمور در مسیر خود از زمین‌های بیابانی، استپ‌ها، و همچنین مناطق توندرا و تایگا می‌گذرد.

***اوستیا:** منطقه‌ای در دو طرف رشته‌کوه‌های قفقاز بزرگ است که ساکنانش عمدتاً آس‌ها هستند، مردمانی که به زبان اوستیایی سخن می‌گویند. بخش شمالی این منطقه اوستیای شمالی-آلانیا در محدوده فدراسیون روسیه قرار دارد. اما بخش جنوبی کشور مستقلی به نام جمهوری اوستیای جنوبی است که تحت حمایت نظامی روسیه قرار دارد اما بیشتر کشورهای جهان آن را بخشی از گرجستان می‌شناسند.

***The Nenets:** are an indigenous people in Russia. According to the latest census in ۲۰۰۲, there are ۴۱,۳۰۲ Nenets in the Russian Federation, most of them living in the Yamalo-Nenets Autonomous Okrug and Nenets Autonomous Okrug. They speak either the Tundra or Forest varieties of Nenets.

***Kets:** are a Siberian people who speak the Ket language. In Imperial Russia they were called *Ostyaks*, without differentiating them from several other Siberian peoples. Later they became known as *Yenisey ostyaks*, because they lived in the middle and lower basin of the Yenisei River in the Krasnoyarsk Krai district of Russia.^[۱] The modern Kets lived in the eastern middle areas of the river before being assimilated politically into the Russia or Siberia during the ۱۷th through.

***قوم اینویت ها :** (اسکیموها) مردم ساکن قطب هستند که در مناطق دوردست شمال کانادا، آلاسکا و گرینلند زندگی می کنند

***منچوری:** نام منطقه شمال شرقی کشور جمهوری خلق چین است. منچوری سکونتگاه قدیمی اقوامی مانند خیانی، خیتان، جورچن و منچو است. نام رایجتر در زبان چینی برای آن منطقه دونگبی (Dongbei) است که به معنی شمال شرقی است.

***آرستیک :** جزیره ای در قطب شمال هست

Hailar is an urban district that serves as the seat of the prefecture-level city Hulunbuir in northeastern Inner Mongolia, People's Republic of China. Hulunbuir, due to its massive size, is a city in administrative terms only, being mainly grassland and rural. Hailar, therefore, is a *de facto* city. Hailar can also refer to the urban area around the Hailar district, with Hulunbuir being the wider geographical region that contains the urban area. Long known as the "Pearl of the Grasslands", Hailar acts as a gateway between China and Russia. The district has an estimated population of ۲۵۶,۰۰۰, and serves as a regional centre for commerce, trade, and transportation.

***بسارایی:** منطقه ای واقع در بین رودخانه های پروت در غرب، دنیستر در شرق، دریای سیاه در جنوب و منطقه هوتین در شمال است. این منطقه در حال حاضر در جمهوری مولداوی و قسمتی از جمهوری اکراین واقع است. بسارابی در سال ۱۹۴۰ میلادی سه میلیون نفر جمعیت و ۴۴/۴۰۰ کیلومتر مربع وسعت داشت. بسارابی از نظر تاریخی

در حاشیه شرقی منطقه‌ای است که در آن قبایل جتوداکها زندگی میکردند و از آن قبایل، مردم رومانی به وجود آمدند.

***دوبروجای:** منطقه ای واقع در بتغارستان و رومانی فعلی

***موگور-سارگول:** منطقه ای واقع در رومانی کنونی

***اقوام تووا:** یکی از جمهوری‌های خودمختار روسیه در جنوب سبیری و شمال مغولستان است. پایتخت آن کیزیل و جمعیت آن ۳۰۵،۵۱۰ نفر است (در سرشماری سال ۲۰۰۲).

***ترنس - بایکال:** دریاچه بایکال دریاچه‌ای است در جنوب سبیری در کشور روسیه، میان استان ایرکوتسک و بوریاتیا. این دریاچه از سایت‌های میراث جهانی اعلام شده‌است. ترنس ها نیز مردمانی هستند که در اطراف دریاچه فوق زندگی می کنند.

Even: also spelled Evens, also called Lamut, northern Siberian people (۱۲,۰۰۰ according to the ۱۹۷۹ Soviet census) closely related to the Evenk in origin, language, and culture. They inhabit the territory to the north and northeast of the Evenki Autonomous Okrug, where they have influenced and have in turn been influenced by their neighbours. The Even who settled on Kamchatka learned and practiced Chukchi traits; those who mixed with the Yukaghirs created an Even-Yukaghir population that is bilingual. Other peoples related by similar ties include the Dolgan, who are a nomadic reindeer-

breeding group, and the riverine Negidals, who ... (۱۰۰ of ۱۰۴ words)

***Orochs:** Orochons, or Orochis (self-designation: *Nani*) are a small people of Russia that speak the Oroch (*Orochon*) language of the Southern group of Tungusic languages. According to the ۲۰۰۲ census there were ۶۸۶ Orochs in Russia.



Orochis placed near the Sea of Japan on an ۱۸۵۱ map

***Lapps:** ۱. In the extreme north of the Fennoscandian peninsula, the Saami (Lapps), a shepherd population that still follows an ancestral way of life, live, despite the tough climate of their homeland. Most of the Lapps actually live over the Polar Circle, but these people developed a culture adapted to the subpolar climate, based on the reindeer husbandry; other activities are complementary, like fishing in Norway or hunting (of beaver and fur animals) for those of the Russian Kola peninsula. Lapp lifestyle, in the case of the traditional groups, is dictated by the seasonal migrations of the reindeer herds, when Lapp families have to move their goods. The reindeer migration (involving

both wild and domestic animals) is made to the northern tundra in the spring, both for finding food and escaping blood-sucking mites, while the winter is passed into the northern forests, where the climate is milder and the animals can feed on bushes and soft branches.

***چوکوتکا:** یک ناحیه خودگردان در روسیه است که در ناحیه فدرالی خاور دور قرار دارد. جمعیت چوکوتکا بر پایه سرشماری سال ۲۰۰۲ در روسیه ۵۳،۸۲۴ نفر و مساحت آن ۷۳۷،۷۰۰ کیلومتر مربع (۲۸۴۸۰۰ مایل مربع) است. مرکز اداری آن آنادیر است. این ناحیه در شمال شرقی‌ترین ناحیه روسیه است و بسیار نزدیک آلاسکا است. این ناحیه تنها ناحیه روسیه است که در نیمکره غربی قرار دارد (از نصف‌النهار ۱۸۰ درجه می‌گذرد). دریاچه الگیکیتیگن که مرکز مهمی برای تحقیقات مرتبط با تغییرات آب‌وهوایی است، در این ناحیه قرار دارد. همچنین یولن نزدیک‌ترین شهر روسیه به آمریکا نیز در چوکوتکا است.

***کامچاتکا:** یکی از واحدهای فدرالی روسیه است. مرکز این استان شهر پتروپاولوفسک-کامچاتسکی و آب‌وهوای آن سرد و مرطوب است.

***الهه سدنا: الهه دریاها**

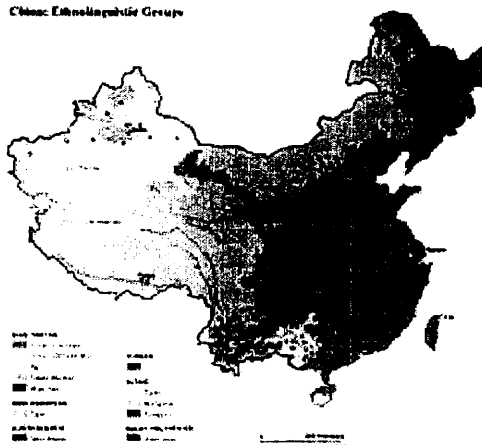
***Evenki or Evenk:**

- Evenks, or Evenki, a people of Russia and China
- Evenki languages, languages of Tungusic family
- Evenki language, a subdivision of Evenki languages, spoken by Evenks

- Evenk Autonomous Banner, a ۳rd-level subdivision of Inner Mongolia, China
- Evenk Ethnic Sumu, a ۴th-level subdivision of Inner Mongolia, China

***منچو:** یک گروه قومی ساکن منچوری در شمال شرقی چین هستند. منچوها در سده ۱۷ (میلادی) با شکست دودمان مینگ موفق به بنیاد دودمان چین شدند که تا سال ۱۹۱۲ بر چین حکومت می کرد. زبان منچوها از شاخه منچو-تونقوزی زبان های آلتایی است. منچوها تا حد زیادی با هان ها ترکیب شده اند و زبان منچو نیز امروزه فقط در بین باشندگان کهنسال تعدادی از روستاهای دورافتاده منچوری و تعداد اندکی از زبان شناسان تکلم می شود. در سال های اخیر توجه زیادی هم از سوی منچوها و هم هان ها به فرهنگ منچو شده است. تعداد منچوها در سال ۲۰۰۰ حدود ۱۰،۶۸۰،۰۰۰ برآورد می شد^[۲] البته تعداد هان هایی که نسب منچو نیز دارند بسیار زیاد است و سیاست های قومیتی دولت چین مانند اعطای فرصت های شغلی و پذیرش آسانتر اقلیت های قومی در دانشگاه ها موجب شده است که بسیاری از دورگه های هان و منچو خود را منچو معرفی کنند.

Chinese Ethnic Population Groups



نقشه اقوام ساکن چین

تاپاس: روندی که ناخالصی روان را می‌زداید، تاپاس است. آن چیزی که خواسته‌های پست حیوانی را تغییر می‌دهد و ویژگی‌های الهی را به وجود می‌آورد، آن چیزی که روان را پاک می‌کند و شهوت‌رانی، عصبانیت، حرص و آز و غیره را از بین می‌برد، آن چیزی که تاماس (تنبلی) و راجاس (ناپاکی) را نابود می‌کند و ساتوا (پاکی) را افزایش می‌دهد و نهایتاً آن چیزی که روان را ثبات می‌بخشد و بر جاودانگی غلبه می‌کند تاپاس است. چیزی که گرایش‌ات اعمال شده از بیرون (حواس) را متوقف می‌سازد، واسانا (عادت‌ها)، خودبینی، راجا - دوسا (تمایل و عدم تمایل) را نابود می‌کند، فارغ از هوس بودن، قوه تشخیص و مدیتیشن را تقویت می‌کند، تاپاس است.

***درخت غان:** غان درختی بسیار زیبا است که ارتفاع آن تا ۳۰ متر می‌رسد. عمر آن دراز و حدود ۱۰۰ سال است. این درخت بومی در قسمت‌های بالای نیم کره شمالی (اروپا، آمریکای شمالی) وجود دارد. در ایران این درخت بصورت خودرو در جنگل‌های چالوس می‌روید. برگ‌های درخت توس بشکل لوزی، نوک تیز و دندانه دار است. میوه آن بصورت شاتوت دراز می‌باشد که نر آن در پائیز و ماده آن در بهار ظاهر می‌شود. پوست تنه این درخت سفید رنگ بوده که در سن بیست سالگی بصورت نوارهایی شیه کاغذ از آن جدا می‌شود. برگ و پوست تنه و شیره این درخت مصرف طبی درد.

***ایشتار:** از الهه‌های آشوری بود. ایشتار همتای اینانای سومری‌ها و مرتبط با الهه سامیان شمال غربی یعنی الهه آستارته است. آنونیت، آستارته و آنارساتین نام‌های دیگری برای ایشتار هستند. در اسطوره‌ها او را ایزدبانوی نشاط عشق می‌دانند

***هرکول** (به لاتین: Hercules) نام رومی او، یا **هراکلس**، نام قهرمان اسطوره‌ای یونان و روم باستان فرزند خدای زئوس و آلكمنه است. دشمن اصلی هرکول هرا بود. هنگام کودکی هرا دو مار را در گهواره هرکول قرار داد اما او با قدرت زیادی که داشت آن‌ها را خفه کرد. او بالاخره هرکول را دیوانه کرد. به سبب بی عقلی، هرکول همسر خود مگارا (Megara) و سه فرزندشان را بقتل رساند.

***اودین (Odin):** خدای خدایان در اساطیر نوردیک است. او که فرزند بور و بستلا می‌باشد، آلفادیر به معنی پدر همگان نامیده می‌شود زیرا که به راستی پدر همه خدایان است. از پیوند او با ایزدبانویی به نام فریگ، پنج خدا به نام‌های بالدر، هودر، هرمود، تیر و براگی زاده شدند. از ایزدبانویی به نام یورد، دارای فرزندی به نام ثور شد و ویدار نیز فرزند اودین و گرید است. اودین هم خدای جنگ و مرگ است و هم خدای چاه و خرد. او نه روز گرسنه و تشنه به این سان که با نیزه خودش زخمی نیز شده بود، از ایگدرازیل آویزان ماند (به همین سبب نام ایگدرازیل به درخت جهانی داده شده است. ایگ از کنیه‌های اودین و به معنی هراس انگیز است) و پس از این زمان با آموختن نه سرود جادویی و هیجده رون، افتاد. از این رو او توانایی این را پیدا کرد تا مردگان را به سخن وادارد و با خردمندترین آنها رایزنی کند.

***تواس:** قسمت شمالی یونان باستان که امروزه در جنوب بلغارستان، شمال شرق یونان و بخش اروپایی ترکیه قرار دارد.

***دیونیسوس:** در اسطوره‌های یونان، نام خدایی یونانی است. رومیان این خدا را بیشتر با نام **باکخوس** می‌خواندند. فرزند زئوس و سمله بود. در افسانه‌ها آمده است از ران زئوس متولد شد. پرستش او در یونان و روم با مراسم شرابخواری همراه بوده است. دیونیسوس ایزد شراب و کشاورزی در یونان باستان، با اصلیت تراکیه‌ای (اهل تراس) بود. یونانیان و رومیان وی را با نام باکوس هم می‌شناختند.

***زئوس:** در اسطوره‌های یونان، پادشاه خدایان است. معادل آن در اسطوره‌های رومی ژوپیتر و در دین کرتیان ولخانوس است. نام زئوس مربوط است به کلمه یونانی *dios* به معنی «درخشان». از دیگر نشانه‌های او همانند آذرخش می‌توان به عصای سلطنتی، عقاب و سپره او (ساخته شده از پوست بز املتیا) اشاره کرد. زئوس جوانترین فرزند رئا و کرونوس بود. او بزرگترین فرمانروای کوه المپ و معبد تمام خدایانی که در آنجا بنا شده بودند، بود. با بودن بزرگترین حکمفرما او قانون، عدالت و معنویت را تعیین می‌نمود، و این مسئله او را رهبر روحانی خدایان و انسان‌ها نمود. زئوس خدای آسمان‌ها و ملکوت اعلا بود و خدای باران و آورنده ی ابرها که بر آذرخش یا صاعقه ی هراس انگیز نیز فرمان میراند. قدرتش برتر از قدرت تمامی خدایان دیگر بود.

***ایالت کاچین:** شمالی‌ترین ایالت میانمار است. این ایالت در شمال و شرق با کشور چین، در جنوب با ایالت شان و در غرب با هند و منطقه ساگینگ مرز دارد. کاچین ۳۴،۳۷۹ مایل مربع مساحت دارد.

***ساگا:** شهری است در کشور ژاپن. این شهر مرکز استان ساگا در جزیره کیوشو است. جمعیت این شهر در سال ۲۰۰۹ میلادی برابر ۲۳۸۰۰۰ نفر برآورد شده است

***کوه‌های آلتای:** نام رشته‌کوهی است در آسیای مرکزی و بین کشورهای مغولستان، روسیه، چین و قزاقستان واقع است و سرچشمه رودهای ایرتیش و اوبی است. از باختر دشت سبیری (۸۱° طول شرقی) به سوی جنوب خاوری به سمت دشت گویی (۱۰۶° طول شرقی) و از حوضه رود ایرتیش و دزونگاری (زونگاری) تا **کوه‌های سایان** کشیده شده و بیش از ۲۰۰۰ کیلومتر درازا دارد. بعضی نام آلتای را، که نخستین‌بار در دوران قالموق آمده است، به واژه مغولی آلتان (طلا) مربوط دانسته‌اند، ولی این نکته هنوز ثابت نشده است.

***زبان خاکاس:** زبانی از شاخه زبان های شمال شرقی ترکی می باشد که در خاکاسیا در نزدیکی سبیری حدود شصت هزار تن از خاکاس ها بدان تکلم می کنند. بیشتر متکلمین این زبان دوزبانه هستند. این زبان از سال ۱۹۲۴ به الفبای سیریلیک مکتوب شد و در سال ۱۹۲۹ تا سال ۱۹۳۹ از الفبای لاتین برای نوشتن آن استفاده میشد. از سال ۱۹۳۹ تا کنون از الفبای سیریلیک مجددا استفاده می شود. پژوهش های منجر به شناخت این زبان در نیمه قرن نوزدهم آغاز شد. زبان خاکاسی بدلیل اینکه گویشورانش در گذشته مانند بیشتر جمعیت ترک زبان جهان هیچگاه به سمت غرب مهاجرت نکرده و مسلمان هم نشدند ارتباطی با دنیای ترکان پس از اسلام نداشته اند از این رو واژگان فارسی و عربی که در سایر زبان های ترکی مرسوم و متداول است در زبان ایشان وجود ندارد و بهمین علت مورد پژوهش بسیاری برای تحقیق در مورد ویژگی های اولیه زبان ترکی باستان قرار گرفته است.

***Negidals:** The ethnonym Negidal is a Russification of the Ewenki term ngegida, which means "coastal people.") are a people in the Khabarovsk Krai in Russia, who live along the Amgun River and Amur River. Their language belongs to the

Tungusic language family and is very close to the Evenk language. The Negidals are Evenks by origin, who settled along the Amgun and interbred with the Nivkhs, Nanais, and Ulchs. They are officially considered Orthodox Christians, but preserved their own animistic beliefs and shamanism. According to the ٢٠٠٢ census, there were ٥٦٧ Negidals in Russia, ١٤٧ of which still spoke Negidal language.

***Tyva Republic** or **Tuva** (Russian: Tybá), is a federal subject of Russia (a republic). It lies in the geographical center of Asia, in southern Siberia. The republic borders with the Altai Republic, the Republic of Khakassia, Krasnoyarsk Krai, Irkutsk Oblast, and the Republic of Buryatia in Russia and with Mongolia to the south. Its capital is the city of Kyzyl. Population: ٣٠٧,٩٣٠ (٢٠١٠ Census). Forests, mountains, and steppe make up a large part of the geography. A majority of the people are Tuvans who speak the Tuvan language, but Russian is also spoken extensively. Tuva is governed by the Great Khural which elects a chairman for a four-year term. The current chairman is Sholban Kara-ool.

*** Sami people:**, also spelled **Sámi** or **Saami**, are the Arctic indigenous people inhabiting Sápmi, which today encompasses parts of far northern Sweden, Norway, Finland, the Kola Peninsula of Russia, and the border area between south and middle Sweden and Norway. The Sámi are Europe's northernmost and the Nordic countries' only officially indigenous people.^[v]^[clarification needed] Sami ancestral lands span an area of approximately ٣٨٨,٣٥٠ km^٢ (١٥٠,٠٠٠ sq. mi.), which

is approximately the size of Sweden, in the Nordic countries. Their traditional languages are the Sami languages and are classified as a branch of the Uralic language family. The Sami languages are endangered.

***تاتارها:** (تاتار: Tatarlar / Татарлар) و گاه در املاء Tartars، یکی از گروه‌های قومی ترکی می‌باشد. تعداد در اواخر قرن بیستم به ۱۰ میلیون نفر بوده است، از جمله تمام طوایف بزرگ تاتاری توان به مانند تاتارهای کریمه تاتارهای ولگا، و تاتارهای لیکا نام برد. روسیه موطن اصلی تاتارها می‌باشد. و در جمهوری‌های به استقلال رسیده شوروی سابق در هر کدام در حدود ۳۰۰۰۰ نفر تاتار ساکن هستند. این جمهوری‌ها عبارتند از ازبکستان قزاقستان قرقیزستان ترکمنستان تاجیکستان، اوکراین و آذربایجان می‌باشد. موطن اصلی در قرن پنجم تاتارها شمال شرقی گویی بوده است. ولی پس از مطیع شدن توسط ختن به جنوب مهاجرت کردند. بعد توسط خانمغول، گونش خان تحت کنترل درآمده است. و تحت رهبری باتو خان نوه گونش خان به سمت غرب متقل شدند. در واقع آنها از کوههای آلتای به دشت‌های روسیه امروزی متقل شده‌اند. در اروپا تاتارها توسط مردم بومی یا خودشان با نامهای: ترک‌های قباچی، بلغارهای ولگا، آلان‌ها و کیماک‌ها شناخته می‌شوند. تاتارهای سبیری از بازماندگان ترک‌های ساکن آلتایی هستند. زبان این مردم مخلوطی از زبان ترکی و مغولی است که بعدها با گرویدن به اسلام در زمره زبانهای ترکی به تصویب رسیده است. و دو قوم تاتارهای ولگا و کریمه از این قوم در قرن سیزدهم به سمت شرق مهاجرت کردند.

***Baraba or Baraba Tatar:** is spoken by at least ۸,۰۰۰ Baraba Tatars in Siberia. It is a dialect of Siberian Tatar.

***رونیک:** پروفیسور نظامی خودیف در صفحه ۴۷ کتاب « آذربایجان ادبی دلی تاریخی » در باره اولین خط نوشتاری ترکان قدیم می نویسد: « بی شک الفبای ترکی قدیم (رونیک) قبل از اینکه در نوشتن کتبه ها به کار رود تاریخ تکامل چندین هزار ساله را سپری کرده بود و تصادفی نیست که در اراضی آذربایجان به نشانه ها ، اشارات ، فرمهای نخستین حروف و نوشته های نخستین این الفبا برخورد می کنیم و نوشته های کشف شده در قوبوستان ، نخجوان ، قازاخ (کازاخ) و کلبجر یک بار دیگر ثابت می کند که اقوام ترک زبانی که از زمان های قدیم در این سرزمین ها زندگی می کرده اند ، در اوایل قرون وسطی نیز قادر به استفاده از الفبای ترکی قدیم (رونیک) بوده اند »

***کوریاک:** شرق دور روسیه اصطلاح است ، که به آن قسمت های روسیه ، که در شرق دور واقع بوده و یا (به عباره دگر) به شرقی ترین قسمت های روسیه ، که میان سائیریا و اوقیانوس آرام واقع است اطلاق می شود این ناحیه در برگیرنده قسمت های وسیعی از خاک روسیه بوده که از یک طرف توسط اوقیانوس آرام و از طرف دگر با ناحیه سائیریا محدود می شود . این منطقه متشکل از ده ناحیه فدرال بوده که خاباروسک و ولادیوستوک بزرگترین شهر های آن از نظر سیاسی و اقتصادی می باشد . جمهوری ساخا(یاکوتیا) ، ولایات (ساخالین ، آمور ، ولایت خود مختار یهودی ، ماگادان و کامچاتکا) سرزمین های خاباروسک و پریمورسکی ، ناحیه خود مختار چوکاتکا و ناحیه کوریاک در این منطقه موقعیت دارد . شرق دور روسیه نزدیک به یک سوم کل خاک روسیه را تشکیل میدهد ، اما با وجود آن از رسیدن روس ها به این منطقه زمان طولانی نمی گذرد .

***مردم آینو:** (به ژاپنی: アイヌ) قوم بومی جزیرهٔ بزرگ هوکایدو در شمال ژاپن، جزایر کوریل، ساخالین و شبه جزیره کامچاتکا هستند. به احتمال زیاد امروزه بیش از ۱۵۰ هزار آینو باقی مانده است. البته آمار واقعی در دست نیست زیرا بسیاری از والدین برای جلوگیری از تبعیض نژادی نسبت به فرزندانشان در ژاپن، هویت آینوی ایشان را (حتی از خودشان) پنهان می کنند. واژه آینو به معنای «انسان» است. امروزه آینوها نسبت به نام آینو دید ناخوشایندی دارند و برای نامیدن قوم خود واژه «اوتاری» (به معنی رفیق در زبان آینو) را ترجیح می دهند. زبان آینوها با ژاپنی هم ریشه نیست ولی دادوستدهای زیادی با آن داشته است.

***ناحیه خودگردان خانتی مانسی:** که خانتیا-مانسیا و اخیراً یوگرا نیز خوانده می شود، ناحیه ای خودمختار در روسیه است که تحت نظر استان تیومن اداره می شود. مردم این ناحیه مردم خانتی و مردم مانسی خوانده می شوند. اکثر نفت روسیه از این ناحیه تامین می شود و بدین جهت برای روسیه اهمیت زیادی دارد. اکثریت مردم این منطقه مسیحی ارتدکس هستند و ۱۷ درصد نیز مسلمانند.

***Kamchadal:** The Itelmen, sometimes known as Kamchadal, are an ethnic group who are the original inhabitants living on the Kamchatka Peninsula in Russia. The Itelmen language (ethnonym: Itelmen) is distantly related to Chukchi and Koryak, forming the Chukotko-Kamchatkan language family, but it is now virtually extinct, the vast majority of ethnic Itelmens being native speakers of Russian.. The Itelmen had a substantial hunter-gatherer and fishing society with up to fifty thousand natives inhabiting the peninsula before they were decimated by the Cossack conquest in the ۱۸th century. So much intermarriage took place between the natives and the

Cossacks that *Kamchadal* now refers to the majority mixed population, and the term *Itelmens* at some point became reserved for persisting speakers of the Itelmen language. By ١٩٩٣, there were less than ١٠٠ elderly speakers of the language left, but some ٢,٤٠٠ people considered themselves ethnic Itelmen in the ١٩٨٩ census. By ٢٠٠٢, this number had risen to ٣,١٨٠, and there are attempts at reviving the language. Ethnographic maps shows the Itelmens as residing primarily in the valley of the Kamchatka River in the middle of the peninsula.^[١] One of the few sources describing the Itelmen prior to total assimilation with the Russians is that of Georg Wilhelm Steller, who accompanied Vitus Bering on his Great Northern Expedition (Second Expedition to Kamchatka).

* **Enets people:** or Yenetses, Entsy, Entsi, Yenisei, Yenisei-Samoyed, Yenisey Samoyeds or Yeniseian people are a traditionally nomadic people who live on the east bank, near the mouth, of the Yenisei River. Many live in the village of Potapovo in Krasnoyarsk Krai in western Siberia near the arctic circle. According to the ٢٠٠٢ Census, there are ٢٣٧ Enets. In Ukraine, there were ٢٤ Entsi in ٢٠٠١, of whom ١٨ were capable of speaking the language. The Enets language is a Samoyedic language, formerly known as Yenisei Samoyedic (not to be confused with the Yeniseian language family, which is completely unrelated). They still speak their language, but education is in Russian so there is fear they may lose their language.

*کالموک: نام قومی از مغول که در جنوب اتحاد جماهیر شوروی و بین دن و ولگا و سیری پراکنده اند. تاتارهای سواحل ولگا.

Oirats, western Mongols in Russia, whose descendants migrated from Dzhungaria in ۱۶۰۷. Today they form a majority in the autonomous Republic of Kalmykia on the western shore of the Caspian Sea. Kalmykia is Europe's only Buddhist government.^[۴] Through emigration, small Kalmyk communities have been established in the United States, France, Germany, Switzerland, and

مارگارت استوتلی در سال ۱۹۱۷ در منطقه نورث ولز کشور بریتانیا متولد شد . اغلب آثار قلمی و پژوهشی وی در قلمرو ادیان باستانی ، اسطوره شناسی مذهبی ، جادو و افسون ، فلسفه قدیم و فولکلور و ادبیات می باشد . همچنین گفتنی است که این محقق و نویسنده انگلیسی بیشتر در حوزه جغرافیایی شمال آسیا و بویژه سیبری و مناطق ترک نشین آن ناحیه گسترده سرزمینی و نیز شبه قاره هند فعالیت نموده و به ثبت و ضبط تمدن معنوی و فرهنگ دینی نواحی فوق الذکر مبادرت ورزیده است .

از مهمترین آثار مارگارت استوتلی می توان به کتابهای ذیل اشاره کرد :

– مقدمه ای بر شامانیزم

– هندویسم : قانون ابدی

– فولکلور و جادو در هند باستان

– فرهنگ لغات هندویسم

– مقدمه ای بر عناصر جادویی در انجیل

– خدایان هندو : فرهنگ لغات اسطوره ها به ضمیمه توضیحات مربوط به آن

این پژوهشگر برجسته حوزه مردم شناسی فرهنگی هم اکنون در قید حیات بوده و دوره بازنشستگی خویش را می گذراند .